



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

ولایت
فقیہہ

حکومت اسلامی

امام خمینی

ولایت
فقیہہ
امام خمینی

۲۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موسوعة الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد 21 حكومت اسلامي و ولايت فقيه

نويسنده:

آيت الله العظمى سيد روح الله موسى خميني قدس سره

ناشر چاپي:

موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني رحمه الله عليه

ناشر ديگيتالي:

مركز تحقيقات رايانه اي قائميه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	موسوعه الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد ۲۱ حکومت اسلامی و ولایت فقیه
۹	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۴	مقدمه ناشر
۱۸	مقدمه چاپ اول
۲۸	مقدمه
۲۸	ضرورت و بدهات ولایت فقیه
۲۸	نقش استعمار در معرفی ناقص و نادرست اسلام
۴۱	خودباختگی در برابر پیشرفت های مادی غرب
۴۲	اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت جزء ولایت است
۴۶	دلایل لزوم تشکیل حکومت
۴۶	لزوم مؤسسات اجرایی
۴۷	سنت و رویه رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم
۴۸	ضرورت استمرار اجرای احکام
۵۰	رویه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
۵۰	ماهیت و کیفیت قوانین اسلام
۵۶	لزوم انقلاب سیاسی
۵۸	لزوم وحدت اسلامی
۵۹	لزوم نجات مردم مظلوم و محروم
۶۰	لزوم حکومت از نظر اخبار
۶۶	طرز حکومت اسلامی
۶۶	اختلاف آن با سایر طرز حکومت ها
۷۱	شرایط زمامدار

- شرایط زمامدار در دوره غیبت ۷۴
- ولایت فقیه ۷۵
- ولایت اعتباری ۷۶
- ولایت تکوینی ۷۸
- حکومت وسیله ای است برای تحقق بخشیدن به هدف های عالی ۷۹
- هدف های عالی حکومت ۸۱
- خصال لازم برای تحقق این هدف ها ۸۲
- ولایت فقیه به استناد اخبار مرسله شیخ صدوق ۸۴
- جانشینان رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فقهای عادلند ۸۴
- روایت علی بن ابی حمزه ۹۲
- درباره متن این روایت ۹۳
- در مفهوم روایت ۹۳
- روایت سکونی ۹۷
- هدف بعثت ها و وظایف انبیا ۹۷
- فقها در اجرای قوانین و فرماندهی سپاه و اداره جامعه ۱۰۰
- حکومت بر وفق قانون ۱۰۱
- روایت اسحاق بن عمار ۱۰۳
- منصب قضا متعلق به کیست ۱۰۳
- دادرسی با فقیه عادل است ۱۰۴
- روایت سلیمان بن خالد ۱۰۶
- توقیع مبارک صاحب الامر ۱۰۸
- در رویدادهای اجتماعی به که رجوع کنیم ۱۰۸
- مقبوله عمر بن حنظله ۱۱۳
- اشاره ۱۱۳
- تفسیر آیه ذکر شده در مقبوله و آیات قبل از آن ۱۱۴
- بررسی مقبوله «عمر بن حنظله» ۱۲۱

- ۱۲۲ تحریم دادخواهی از قدرت های ناروا
- ۱۲۳ حکم سیاسی اسلام
- ۱۲۴ مرجع امور علمای اسلامند
- ۱۲۴ علما منصوب به فرمانروایی اند
- ۱۲۵ روایت ابو خدیجه
- ۱۲۵ اشاره
- ۱۲۷ آیا علما از منصب حکومت معزولند؟
- ۱۲۸ منصب های علما همیشه محفوظ است
- ۱۲۹ روایات مؤیّده ولایت فقیه
- ۱۳۰ صحیحۃ قَدّاح
- ۱۳۱ روایت ابوالبختری
- ۱۳۲ بررسی «العلماء وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»
- ۱۴۰ مؤیدی از فقه رضوی
- ۱۴۱ روایت «جامع الأخبار»
- ۱۴۲ روایت «مستدرک الوسائل»
- ۱۴۳ روایت «تحف العقول»
- ۱۶۸ برنامه مبارزه برای تشکیل حکومت اسلامی
- ۱۶۸ اشاره
- ۱۷۳ اجتماعات در خدمت تبلیغات و تعلیمات
- ۱۷۵ عاشورایی به وجود آورد
- ۱۷۷ مقاومت در مبارزه ای طولانی
- ۱۸۰ اصلاح حوزه های روحانیت
- ۱۸۱ از بین بردن آثار فکری و اخلاقی استعمار
- ۱۸۸ اصلاح مقدس نماها
- ۱۹۱ تصفیه حوزه ها
- ۱۹۴ آخوندهای درباری را طرد کنید

۱۹۶	حکومت های جائز را براندازیم
۲۰۲	فهارس
۲۰۲	اشاره
۲۰۴	۱ - فهرست آیات کریمه
۲۰۸	۲ - فهرست احادیث شریفه
۲۱۴	۳ - فهرست اسماء معصومین علیهم السلام
۲۱۶	۴ - فهرست اعلام
۲۲۳	۵ - فهرست کتب
۲۲۵	۶ - فهرست اماکن
۲۲۸	۷ - فهرست منابع
۲۴۰	۸ - فهرست مطالب
۲۴۶	درباره مرکز

سرشناسه : خميني، روح الله، رهبر انقلاب و بنيانگذار جمهوري اسلامي ايران، 1279 - 1368.

عنوان و نام پديدآور : موسوعة الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد 21 حكومت اسلامي و ولايت فقيه / خميني (س).

مشخصات نشر : تهران: موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (س)، 1379.

مشخصات ظاهري : هشت، 228ص.

فروست : كوثر.

شابك : 5000 ريال: 1-023-335-964 ؛ 18000 ريال (چاپ دوازدهم) ؛ 12000 ريال (چاپ سيزدهم) ؛ 15000 ريال (چاپ چهاردهم) ؛ 18000 ريال (چاپ هفدهم) ؛ 18000 ريال : چاپ نوزدهم 8-023-335-964-978 ؛ 37000 ريال (چاپ بيست و هفتم) ؛ 37000 ريال (چاپ بيست و هشتم)

وضعيت فهرست نويسي : برون سپاري

يادداشت : به مناسبت صدمين سال ميلاد امام خميني (س).

يادداشت : چاپ قبلي: اميركبير، 1357.

يادداشت : چاپ دوازدهم: 1381.

يادداشت : چاپ سيزدهم: 1385.

يادداشت : چاپ چهاردهم: 1387.

يادداشت : چاپ هفدهم و نوزدهم: 1388.

يادداشت : چاپ بيست و هفتم: 1391.

يادداشت : چاپ بيست و هشتم: 1391.

يادداشت : کتابنامه: ص. 166 - 169؛ همچنين به صورت زيرنويس.

موضوع : ولايت فقيه

اسلام و دولت

شناسه افزوده : موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)

رده بندی کنگره : 8/BP223/خ 8و8 1379

رده بندی دیویی : 297/45

شماره کتابشناسی ملی : م 78-10569

آدرس سایت : <https://www.icpikw.ir>

خیراندیش دیجیتال : مرکز خدمات حوزه علمیه اصفهان

ویراستار: محمد علی ملک محمد

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 3

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين

مسأله «ولایت فقیه» و نیز لزوم تصدّی امور عامه توسط فقیه و وجوب رجوع مردم به فقیه در احادیث معصومین علیهم السلام آمده و از آن سرچشمه جریان یافته است. این اندیشه در آغاز، از زمان صدور روایات و تدوین فقه شیعه که فقهی متأثر بوده، در کتب اولیه و مجامع روایی مطرح شده است مانند: «العلماء ورثة الأنبياء»، «الفقهاء أمناء الرسل»، «مجارى الأمور والأحكام على أيدي العلماء بالله»، «فائى قد جعلته عليكم حاكماً» و «فارجعوا فيها إلى رواة أحاديثنا».

در مرحله بعد که فقه امامیه به صورت تفصیلی و با پرداختن به فروع، توسعه یافت، فقها این تفکر را در جای جای فقه مطرح و پیاده کردند، و هر جا که از تعبیراتی مانند «الامام العادل»، «السلطان العادل» و «الحاکم» استفاده کرده اند، مقصودشان فقیه جامع الشرائط بوده است. این رویکرد فقهی در همه ابواب فقه، از طهارت تا دیات قابل مشاهده است و فقها در این دوره طولانی با اصطلاحاتی مانند «النصب»، «النیابة» و «التولية» تفکر ولایت فقیه و جانشینی ایشان را نسبت به معصومین علیهم السلام مورد نظر قرار داده اند، اگرچه در پرداختن به ادله آن دارای نگاهی اجمالی بوده اند.

در قرن دهم قمری که دولت صفویه در ایران استقرار یافت، با توجه به گرایشات شیعی، فقه اجتماعی - سیاسی شیعه بیشتر مورد توجه و نظر فقها قرار گرفت و مرحله دیگری از تفکر ولایت فقیه شکل گرفت و به مثابه يك نظریه علمی در فقه ظاهر شد و

با احادیث پیش گفته، این نظریه مورد استدلال - ولو به اختصار - واقع گردید و از صلاحیت های فقیه در تصدی امور عامه بیشتر سخن به میان آمد.

سپس در نیمه نخست قرن سیزدهم قمری مرحله برجسته این نظریه آغاز شد و ملا احمد نراقی (متوفی 1245 ق) و میر عبدالفتاح مراغی (متوفی 1266 ق) با نگارش رساله های مستقل پیرامون ولایت فقیه و ولایت حاکم، آن نظریه را غنای بیشتر بخشیده و پایه های آن را مستحکم تر نمودند.

رویکرد برجسته و تفصیلی به مسأله ولایت فقیه در آثار فقهای پس از ایشان کم و بیش پیگیری شد و حوادث سیاسی جهان تشیع نیز همانند لزوم دفاع از سرزمین های شیعیان و جریان مشروطیت، در توجه فقها به این بحث تأثیر جدی نمود. امام خمینی (س) نیز پس از آن که به صورت متفرقه و مختصر در دروس خارج فقه و اصول خویش و در «کشف اسرار» به ولایت فقیه پرداخته بودند، در مباحث «کتاب البیع» در حوزه علمیه نجف اشرف در سال 1389 ق - 1348 ش بحث ولایت فقیه را مستقلاً و مفصلاً و با رویکردی کاملاً فقهی - سیاسی و ناظر به زندگی مسلمانان و پیروان اهل بیت علیهم السلام مطرح کردند. ایشان در حالی که در متن مبارزه با حکومت طاغوتی و ظالم پهلوی بوده و دوران تبعید خود را در نجف سپری می کردند، نظریه ولایت فقیه را به عنوان نظریه ای سیاسی و حکومتی برای برون رفت از سلطه حکومت دیکتاتوری و وابسته پهلوی ارائه دادند.

نکته برجسته ای که در تبیین دیدگاه امام در طرح نظریه ولایت فقیه باید ذکر کرد این است که ایشان در آغاز با تبیین ابعاد اسلام، این مکتب الهی را منحصر در امور فردی یا معنوی و اخروی نمی دانند، بلکه اسلام را دین زندگی و برای اداره انسان معرفی کرده و بر همین اساس برای اثبات حکومت اسلامی و ولایت فقیه، در گام اول به سراغ احادیث و روایات - که مناقشات سندی و دلالتی در آن ها مطرح بوده - نرفته اند؛ بلکه با توجه به جامعیت ابعاد و گستره احکام اسلام و شریعت محمدیه صلی الله علیه و آله وسلم

نسبت به مسائل سیاسی - اجتماعی، ضرورت وجود حکومت اسلامی و ریاست فقیه مدبّر عادل را بر آن نتیجه می گیرند. ایشان با برشمردن احکام متنوع و فراوان سیاسی - اجتماعی اسلام که بدون حضور فقیه امکان اجرای آن در دوره غیبت فراهم نمی گردد و با توجه به سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه معصومین علیهم السلام و برداشت همه فرق اسلامی بر لزوم تشکیل حکومت اسلامی، ولایت فقیه را بی نیاز از ادله لفظیه دانسته و احادیث و ادله لفظیه را صرفاً به عنوان مؤید مطرح می سازند.

کتاب «ولایت فقیه» که آن را در این جلد از موسوعه امام خمینی (س) ملاحظه می کنید، چنانچه اشاره شد حاصل سیزده جلسه تدریس حضرت امام در فاصله سیزدهم ذی قعدة 1389 تا دوم ذی حجه 1389 در ایام اقامت در نجف اشرف و تدریس «کتاب البیع» می باشد که حاصل مطالب آن به قلم حضرت امام در ضمن جلد دوم «کتاب البیع» آمده است.

متن ویرایش شده درس ها در همان ایام به زبان فارسی، به صورت يك یا چند درس و سپس دوره کامل آن جزوات، تکثیر و منتشر شده است. همچنین ترجمه عربی آن که توسط آیت الله محمد هادی معرفت انجام پذیرفته بود، بدون نام مترجم در حوزه نجف توسط چاپخانه آداب منتشر گردید. در پاییز 1349 ش، ویرایش جدیدی از کتاب توسط آقای جلال الدین فارسی انجام پذیرفت و پس از تأیید امام خمینی (س) برای چاپ آماده شد و با هزینه امام در بیروت به چاپ رسید و پنهانی به ایران فرستاده شد و همزمان برای استفاده مسلمانان انقلابی به کشورهای اروپایی، آمریکا، پاکستان و افغانستان ارسال گردید. از آن پس، همین متن به عنوان تنها متن رسمی کتاب امام خمینی (س) با عنوان های مختلف مثل «حکومت اسلامی»، «ولایت فقیه» و... منتشر گردید. ترجمه عربی این اثر توسط آقای جلال الدین فارسی و با اجازه امام صورت پذیرفت و بدون نام مترجم نشر یافت.

این کتاب قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در سال 1356 ش نیز در ایران با نام

«نامه ای از امام موسوی کاشف الغطاء» به ضمیمه جهاد اکبر به چاپ رسیده است. و پس از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی مکرر چاپ شده تا این که مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) اقدام به چاپ منقح آن به همراه استخراج آیات و احادیث و توضیحاتی در پاورقی کرد که به دفعات و در تیراژ بسیار زیاد چاپ و منتشر و به زبان های عربی، روسی، انگلیسی و اردو ترجمه شده است.

مراحل تحقیق

- 1- از میان عناوین مختلفی که برای کتاب حاضر قرار داده شده، مؤسسه عنوان «ولایت فقیه؛ حکومت اسلامی» را انتخاب نموده است.
 - 2- پاورقی های متعددی جهت تعیین شماره آیات، مرجع روایات و منابع اقوال بر کتاب افزوده شده است.
 - 3- پاورقی های متعددی جهت معرفی راویان و اشخاصی که در کتاب، نام ایشان برده شده، اضافه گردیده است.
 - 4- عنوان های فرعی بیشتری در میان عنوان های کتاب گنجانیده شده است.
 - 5- متن یا ویرایش کتاب اگر دارای اشکالی بوده، با توجه به متن درس های امام خمینی (س)، تصحیح شده است.
 - 6- فهرست های فنی متنوعی جهت تسهیل دسترسی به کتاب، ضمیمه گردیده است.
- مراحل تحقیق اگرچه در چاپ های مختلف مؤسسه صورت پذیرفته اما جهت انتشار این کتاب در موسوعه امام خمینی (س)، یکبار دیگر دقت های لازم تکرار شده است.

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)

دفتر قم

ص: 8

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم

والصلاة والسلام على رسول الله محمد خاتم النبيين وآله الطيبين.

کتاب «ولایت فقیه» که اینک متن مصحح آن همراه با پانوشته های توضیحی و مجموعه ای از فهرست ها به جامعه اهل فضل و تحقیق و مشتاقان آثار حضرت امام تقدیم می گردد، مجموعه سیزده سخنرانی است که حضرت امام خمینی، سلام الله علیه، در فاصله سیزده ذی قعدة 1389 تا دوم ذی حجه 1389 (مطابق با 1348/11/1 تا 1348/11/20 ش) در ایام اقامت در نجف اشرف ایراد فرموده اند. این سخنرانی ها در همان ایام به صور مختلف، گاهی کامل و گاه به صورت يك یا چند درس تکثیر و منتشر شده است. و در پاییز 1349 ش. پس از ویرایش و تأیید حضرت امام برای چاپ آماده گردید و نخست توسط یاران امام در بیروت به چاپ رسید و پنهانی به ایران فرستاده شد و همزمان برای استفاده مسلمانان انقلابی به کشورهای اروپایی و امریکا و پاکستان و افغانستان ارسال گردید. این کتاب قبل از پیروزی انقلاب اسلامی نیز در سال 1356 ش. در ایران با نام «نامه ای از امام موسوی کاشف الغطاء» به ضمیمه «جهاد اکبر» چاپ شده است. کتاب «ولایت فقیه» همچون دیگر آثار امام خمینی در رژیم شاه در صدر لیست کتب ممنوعه قرار داشت و چه بسیار بودند کسانی که به

جرم

ص: 9

چاپ و تکثیر این کتاب و حتی به جرم همراه داشتن و یا مطالعه این اثر به زندان افتاده و زیر شکنجه قرار می گرفتند ولی علی رغم فشار ساواک و تضيیقات رژیم شاه، جانبداری از اندیشه حکومت اسلامی که مبانی فقهی آن در کتاب حاضر به وسیله حضرت امام خمینی تبیین گردیده بود به سرعت در میان نیروهای مسلمان و انقلابی در حوزه های علمیه، دانشگاه ها و دیگر مراکز گسترش یافت و ایده تشکیل حکومت اسلامی بر اساس ولایت فقیه به عنوان یکی از اصلی ترین آرمان های قیام پانزده خرداد و نهضت امام خمینی جلوه گر شد.

فقها در باب ولایت فقیه معمولاً به تناسب مورد در ابواب مختلف فقه بحث های کوتاهی کرده اند و گرچه بعضی بسیار مختصر و برخی به تفصیل بیشتر به موضوع پرداخته اند، اما يك بحث منظم و جامع در این مورد در کتب فقهی قدما دیده نمی شود. که دلیل آن را می بایست در شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر تاریخ گذشته ممالک اسلامی و سلطه حکومت های جائر و عدم امکان طرح چنین مباحثی به لحاظ مهیا نبودن شرایط حاکمیت فقها جستجو کرد. در عین حال قطع نظر از اختلاف آرای فقهای شیعه در محدوده اختیارات و شئون ولایت فقیه در زمان غیبت، عموم فقها در اثبات نوعی ولایت برای فقیه جامع الشرایط اجمالاً اتفاق نظر دارند، که اخیراً در همین رابطه آرای فقها در باب ولایت و دامنه اختیارات آن ها در زمان غیبت در ضمن کتاب هایی چند گردآوری شده است.

بر اساس منابع موجود مرحوم آیت الله ملا احمد نراقی از علمای عصر قاجاریه در کتاب «عوائد الایام» بیشتر و جامع تر از سایرین به این موضوع پرداخته است. ایشان ابتدا با تمسک به روایات متعدد، به طور کلی ثابت کرده است که در «عصر غیبت» فقیه در دو چیز حق ولایت دارد.

1 - در همه اموری که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیهم السلام در آن ها صاحب اختیار بوده و ولایت

داشته اند مگر این که مواردی به دلیل شرعی استثنا شود.

2- در همهٔ اموری که با دین و دنیای بندگان خدا ارتباط دارد و باید انجام شود. ایشان در ادامه به ده مورد از شئون ولایت فقها و از آن جمله: افتاء، اجرای حدود الهی، حفظ اموال یتیمان و مجانین و غایبین، تصرف در اموال امام معصوم علیه السلام و ... با استناد به آیات و روایات و استدلال های فقهی توجه خاص کرده و به تفصیل بحث کرده است(1).

گرچه از مطالب اولیه مرحوم نراقی رحمه الله علیه برمی آید که او ولایت فقیه را شامل امر حکومت نیز می دانسته است، اما خود در وجهی گسترده بر آن تصریح و تأکید نمی کند.

پس از مرحوم نراقی، حضرت امام خمینی(س) تنها فقیهی است که علاوه بر بحث در این مورد مثل سایر فقیهان به تناسب مسائل مختلف، ولایت فقیه را در تصدی امر حکومت با همان معنای جامع و شامل، برای اولین بار با روشنی و تأکید و تصریح، تفصیلاً مورد بررسی و اثبات قرار داده است و چنان که اشاره شد مبحث ولایت فقیه را یک بار به صورت شفاهی در طی سیزده جلسه در نجف اشرف تدریس نموده اند که کتاب حاضر، صورت مکتوب و ویرایش شدهٔ همان درس هاست. و بار دیگر مبحث ولایت فقیه را در جلد دوم - از مجموعه پنج جلدی - «کتاب البیع»(2) تقریباً با همان سبک نوشته اند.

امام خمینی در کتاب «ولایت فقیه» با عنایت و تأکید بسیار، اصل «ولایت» - که اساس و پایه تمام وظایف است - به خصوص ولایت در امر حکومت و جنبه های سیاسی آن را مورد بررسی قرار داده اند. و در این باب علاوه بر تبیین عوامل سیاسی و اجتماعی که سبب شده است تا این مهمترین موضوع اسلامی مورد بی اعتنایی قرار

ص: 11

1- . البیع، ج 2، ص 655.

2- . همان.

گیرد، ضمن بحث های استدلالی بر همان روش متقن فقهی، به برنامه ریزی عملی برای تحقق ولایت فقیه در امر حکومت با طرح کردن راه های مشخص و قابل عملی نیز توجه داشته اند.

حضرت امام در این کتاب ابتدا به نقشه های دشمنان که برای نابودی اسلام به معرض اجرا گذارده شده اشاره می کنند و با بیانی مستدل به شبهاتی از قبیل این که اسلام در عصر تمدن و صنعت قادر نیست جامعه را اداره کند و یا این که موازین حقوقی آن برای حل مشکلات جامعه ضعیف و ناتوان است، پاسخ می دهند و در همین رابطه اشاره می کنند که القانات دشمنان در ایجاد زمینه لازم برای جدایی دین از سیاست حتی در حوزه های علمیه نیز اثر کرده است به طوری که اگر کسی بخواهد درباره حکومت اسلامی سخن بگوید، باید تقیه کند. امام خمینی با اشاره به ضعف های داخلی و خودباختگی در برابر تمدن جدید که رهاورد تبلیغات استعمارگران بوده است، به حوزه ها و طلاب جوان و اندیشمندان اسلام هشدار می دهند که با جدیت تمام به وظایف سیاسی و اجتماعی خویش همت گمارند، و فریب این نقشه ها و شبهه ها را نخورند، زیرا اسلام با پیشرفت مادی مخالف نیست و مشکلات اجتماعی راه حل های اخلاقی و اعتقادی می خواهد و اسلام دینی است جامع که قادر است تمامی مشکلات را حل کند مشروط به آن که اندیشمندان و علمای اسلام به تلاش برخیزند.

امام خمینی با بیان این واقعیت مسلم تاریخی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خلیفه تعیین کرده است. این سؤال را مطرح می کند که آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام است؟ بیان احکام که خلیفه نمی خواهد. خلیفه برای حکومت است، برای اجرای مقررات و قوانین است. در اینجا مهم این است که ما به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی معتقد شویم و در این صورت است که جایگاه خلیفه روشن می شود.

حضرت امام در این کتاب مواردی را به عنوان دلایل ضرورت تشکیل حکومت اسلامی ذکر می کنند که عبارتند از:

1 - عمل پیامبر در تشکیل حکومت؛

2 - ضرورت استمرار اجرای احکام الهی که فقط در زمان پیامبر ضرورت ندارد بلکه برای همیشه است؛

3 - ماهیت و کیفیت قوانین اسلام که بدون حکومت قابل اجرا نیست. مثل: احکام مالی، دفاع ملی، و احکام حقوقی و جزایی.

امام خمینی پس از بیان مستدل ضرورت حکومت اسلامی، به سابقه تاریخی انحراف از این اصل که به عصر بنی امیه بازمی گردد و در دوران بنی عباس ادامه می یابد، اشاره می کنند. با این بیان که روش آنان در حکومت شیوه ای ضد اسلامی و به صورت نظام شاهنشاهی ایران و امپراتوری روم و فراعنه مصر بود و در دوران های بعد نیز به همان اشکال غیر اسلامی ادامه یافت. حضرت امام تأکید می کند که عقل و شرع بر قیام برای تغییر این وضع حکم می کنند، پس وقوع يك انقلاب سیاسی ضرورت می یابد و علاوه بر ضرورت جلوگیری از حکومت طاغوتی و لزوم ایجاد زمینه لازم برای حکومت اسلامی و پیاده شدن احکام اسلام، لزوم وحدت امت اسلامی که بر اثر عوامل گوناگون داخلی و خارجی دچار تفرقه شده و نیز لزوم نجات مردم مظلوم و محروم که از تکالیف الهی مسلمین و به خصوص علما می باشد، انجام يك انقلاب سیاسی را ضروری می سازد. امام خمینی در ادامه با ذکر روایتی از فضل بن شاذان در فلسفه تشریح حکومت، به لزوم تشکیل حکومت از نظر اخبار و روایات می پردازد.

بخش مهمی از کتاب «ولایت فقیه» به بیان فرق حکومت اسلامی با سایر حکومت ها اختصاص یافته است و به این نکته اشاره شده است که حکومت اسلامی نوع خاصی از حکومت مشروطه است، یعنی مشروط به قوانین اسلام؛ بدین جهت از

نظر امام خمینی وظیفه قوه مقننه و مجالس قانونگذاری در واقع برنامه ریزی برای وزارتخانه های مختلف و تشکیلات حکومت در محدوده احکام اسلامی است نه قانونگذاری مصطلح در سایر حکومت ها.

حضرت امام در ادامه مباحث ولایت فقیه به شرایط زمامدار که مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است اشاره می کند و می فرماید: پس از شرایط عامه، مثل عقل و تدبیر برای زمامدار دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از: علم به قانون و عدالت.

ولایت فقیه در عصر غیبت موضوع مباحث بعدی کتاب است. امام خمینی با تکیه بر مطالب گذشته می فرماید: «اکنون که دوران غیبت است و از طرفی بنا است احکام اسلام اجرا شود و از طرف دیگر از طرف خدای متعال کسی برای اجرای احکام تعیین نشده است، تکلیف چیست؟» و سرانجام پس از بررسی این موضوع چنین نتیجه می گیرند که «خداوند خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان [شروع غیبت] حضرت صاحب علیه السلام موجود بود برای بعد غیبت هم قرار داده است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد در عده بی شماری از فقهای عصر ما موجود است، اگر با هم اجتماع کنند می توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند» و بعد به این مطلب اشاره می کنند که ولایت فقیه يك امر اعتباری عقلایی است و تمام اختیاراتی که پیامبر و ائمه برای اداره جامعه داشته اند برای فقیه جامع شرایط نیز ثابت است و این ولایت «واقعیتی جز جعل ندارد و فی حد ذاته شأن و مقامی نیست بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام است.»

حضرت امام پس از این مباحث به هدف های عالی حکومت و خصال لازم برای حاکم اشاره می کنند و با ذکر اخبار و استدلال بر آن ها به اثبات ولایت برای فقیه در معنای تصدی حکومت می پردازند که قسمت اعظم این کتاب را همین مباحث تشکیل

می دهد. بخش پایانی کتاب به ضرورت برنامه ریزی مبارزه طولانی برای رسیدن به این هدف الهی اختصاص یافته است. امام خمینی در این قسمت ابتدا به مسأله تبلیغات و تعلیمات و اهمیت و ضرورت آن ها اشاره می کنند و می فرمایند: باید اجتماعات در خدمت این دو امر قرار گیرد. باید در این مورد مثل عاشورا برخورد شود باید کاری کرد که راجع به حکومت اسلامی موج به وجود آید و اجتماعات بر پا گردد. و نباید منتظر بود که زود به نتیجه برسد بلکه باید به يك مبارزه طولانی همت گماشت.

لزوم پرداختن به امور آموزشی و تبلیغاتی، اصلاح حوزه ها، از بین بردن آثار فکری و اخلاقی استعماری، اصلاح مقدس نماها، تصفیه حوزه ها و طرد آخوندهای درباری و اقدام های عملی برای براندازی حکومت های جائر، از جمله مسائلی است که در قسمت نهایی کتاب مطرح شده است.

توجه خوانندگان گرامی را به این نکته جلب می کنیم که امام خمینی پس از آن که قیام الهی خویش را در پرتو عنایات حق تعالی و بیداری و اتحاد مردم در 22 بهمن 1357 با سرنگونی نظام سلطنتی ایران و تشکیل جمهوری اسلامی در این کشور به ثمر نشاند، بر اساس خواست عمومی ملت ایران و بر طبق اصول قانون اساسی نظام اسلامی در نقش رهبر انقلاب اسلامی، ولایت و هدایت جامعه اسلامی را بر عهده گرفت، از این رو فهم دقیق ابعاد نظریه حضرت امام در باب «ولایت فقیه» که اصول آن در کتاب حاضر ارائه شده است، زمانی کامل خواهد شد که به مشی عملی آن حضرت در دوران زمامداری جامعه و آرا و نظریاتی که در برهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در زمینه اصل ولایت فقیه و محدوده اختیارات و شئون ولایت ابراز نموده اند و در سخنرانی ها و پیام ها و نامه های ایشان منعکس گردیده است، توجه کافی مبذول شود.

«بارالها، دست ستمگران را از بلاد مسلمین کوتاه کن. خیانتکاران به اسلام و

ممالك اسلامی را ریشه کن فرما. سران دولت های اسلام را از این خواب گران بیدار کن تا در مصالح ملت ها کوشش کنند، و از تفرقه ها و سودجویی های شخصی دست بردارند. نسل جوان و دانشجویان دینی و دانشگاهی را توفیق عنایت فرما تا در راه اهداف مقدسه اسلام به پاخیزند، و با صف واحد در راه خلاص از چنگال استعمار و عمال خبیث آن و دفاع از کشورهای اسلامی اشتراک مساعی کنند. فقها و دانشمندان را موفق کن که در هدایت و روشن کردن افکار جامعه کوشا باشند؛ و اهداف مقدسه اسلام را به مسلمین خصوصاً نسل جوان برسانند؛ و در برقراری حکومت اسلامی مجاهدت کنند. إِنَّكَ وَلِي التَّوْفِيقِ. وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»(1).

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)

ص: 16

1- . دعای مندرج در پایان کتاب حاضر (ولایت فقیه).

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين

وصلّى الله على خير خلقه محمّد وآله أجمعين

ص: 1

ضرورت و بداهت ولایت فقیه

موضوع «ولایت فقیه» فرصتی است که راجع به بعضی امور و مسائل مربوط به آن صحبت شود. ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می شود، و چندان به برهان احتیاج ندارد؛ به این معنی که هر کس عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی درنگ تصدیق خواهد کرد، و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت. این که امروز به ولایت فقیه چندان توجهی نمی شود و احتیاج به استدلال پیدا کرده، علتش اوضاع اجتماعی مسلمانان عموماً، و حوزه های علمیه خصوصاً، می باشد. اوضاع اجتماعی ما مسلمانان و وضع حوزه های علمیه ریشه تاریخی دارد که به آن اشاره می کنم.

نقش استعمار در معرفی ناقص و نادرست اسلام

نهضت اسلام در آغاز گرفتار یهود شد؛ و تبلیغات ضد اسلامی و دسایس فکری را نخست آنها شروع کردند؛ و به طوری که ملاحظه می کنید دامنه آن تا به حال کشیده شده است. بعد از آنها نوبت به طوایفی رسید که به يك معنا شیطان تر از یهودند؛ این ها

به صورت استعمارگر از سیصد سال پیش، یا بیشتر، به کشورهای اسلامی راه پیدا کردند(1)؛ و برای رسیدن به مطامع استعماری خود لازم دیدند که زمینه‌هایی فراهم سازند تا اسلام را نابود کنند. قصدشان این نبود که مردم را از اسلام دور کنند تا نصرانیت نضجی بگیرد؛ چون این‌ها نه به نصرانیت اعتقاد داشتند و نه به اسلام؛ لکن در طول این مدت، و در اثنای جنگ‌های صلیبی(2)، احساس کردند آنچه سدی در مقابل منافع مادی آن‌هاست و منافع مادی و قدرت سیاسی آنها را به خطر می‌اندازد، اسلام و احکام اسلام است و ایمانی که مردم به آن دارند. پس، به وسایل مختلف بر ضد اسلام تبلیغ و دسیسه کردند. مبلغینی که در حوزه‌های روحانیت درست کردند، و عمالی که در دانشگاه‌ها و مؤسسات تبلیغات دولتی یا بنگاه‌های انتشاراتی داشتند، و مستشرقینی که در خدمت دولت‌های استعمارگر هستند، همه دست به دست هم داده در تحریف حقایق اسلام کار کردند؛ به طوری که بسیاری از مردم و افراد تحصیل کرده نسبت به اسلام گمراه و دچار اشتباه شده‌اند.

اسلام دین افراد مجاهدی است که به دنبال حق و عدالتند. دین کسانی است که آزادی و استقلال می‌خواهند. مکتب مبارزان و مردم ضد استعمار است. اما این‌ها اسلام را طور دیگری معرفی کرده‌اند و می‌کنند. تصور نادرستی که از اسلام در اذهان

ص: 4

-
- 1- . از اواسط قرن شانزدهم میلادی؛ یعنی بیش از سه قرن پیش بود که پرتغالی‌ها و به دنبال آنان اتباع کشورهای هلند، انگلستان، فرانسه و ایتالیا به استعمار کشورهای مسلمان نشین پرداختند. در آغاز کشورهای تازه کشف شده آفریقا، و بعد از پیدا شدن راه‌های دریایی، کشورهای آسیایی (که ارتباط آنها بعد از استیلای ترکان عثمانی بر قسطنطنیه، با اروپا قطع شده بود) تحت استعمار درآمد.
 - 2- . جنگ‌های صلیبی نام سلسله جنگ‌هایی است که بین قرون یازدهم و سیزدهم میلادی، میان مسیحیان اروپایی و مسلمانان، به منظور گرفتن اورشلیم (بیت المقدس) از مسلمین جریان داشت. این جنگ‌ها که طی هشت مرحله صورت گرفت، در 1096 م. (489 ه. ق.) با فتوای پاپ اوربان دوم آغاز گردید، و با مرگ سن لویی پادشاه فرانسه در 1270 م. (669 ه. ق.) خاتمه یافت. مسیحیان از آن رو که پارچه‌ای قرمز رنگ به شکل صلیب، بر شانه راست خود دوخته بودند، به قشون صلیب یا صلیبیون مشهور شدند.

عامه به وجود آورده و شکل ناقصی که در حوزه های علمیه عرضه می شود برای این منظور است که خاصیت انقلابی و حیاتی اسلام را از آن بگیرند، و نگذارند مسلمانان در کوشش و جنبش و نهضت باشند؛ آزادی خواه باشند؛ دنبال اجرای احکام اسلام باشند؛ حکومتی به وجود بیاورند که سعادتشان را تأمین کند؛ چنان زندگی داشته باشند که در شأن انسان است.

مثلاً تبلیغ کردند که اسلام دین جامعی نیست؛ دین زندگی نیست؛ برای جامعه نظامات و قوانین ندارد؛ طرز حکومت و قوانین حکومتی نیاورده است. اسلام فقط احکام حیض و نفاس است. اخلاقیاتی هم دارد؛ اما راجع به زندگی و اداره جامعه چیزی ندارد. تبلیغات سوء آنها متأسفانه مؤثر واقع شده است. الآن گذشته از عامه مردم، طبقه تحصیل کرده، چه دانشگاهی و چه بسیاری از محصلین روحانی، اسلام را درست نفهمیده اند و از آن تصور خطایی دارند. همان طور که مردم افراد غریب را نمی شناسند، اسلام را هم نمی شناسند. و [اسلام] در میان مردم دنیا به وضع غربت زندگی می کند. چنانچه کسی بخواهد اسلام را آن طور که هست معرفی کند، مردم به این زودی ها باورشان نمی آید؛ بلکه عمال استعمار در حوزه ها هیاهو و جنجال به پا می کنند.

برای این که کمی معلوم شود فرق میان اسلام و آنچه به عنوان اسلام معرفی می شود تا چه حد است، شما را توجه می دهم به تفاوتی که میان «قرآن» و کتب حدیث، با رساله های عملیه هست: قرآن و کتاب های حدیث، که منابع احکام و دستورات اسلام است، با رساله های عملیه، که توسط مجتهدین عصر و مراجع نوشته می شود، از لحاظ جامعیت و اثری که در زندگانی اجتماعی می تواند داشته باشد، به کلی تفاوت دارد. نسبت اجتماعیات قرآن با آیات عبادی آن، از نسبت صد به یک هم بیشتر

است! از يك دوره كتاب حديث، كه حدود پنجاه كتاب(1) است و همه احكام اسلام را در بردارد، سه - چهار كتاب مربوط به عبادات و وظائف انسان نسبت به پروردگار است، مقداری از احكام هم مربوط به اخلاقيات است؛ بقیه همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق، و سیاست و تدبیر جامعه است.

شما آقایان، كه نسل جوان هستید و ان شاء الله برای آینده اسلام مفید خواهید بود، لازم است در تعقیب مطالب مختصری كه بنده عرض می كنم در طول حیات خود در معرفی نظامات و قوانین اسلام جدیت كنید. به هر صورتی كه مفیدتر تشخیص می دهید، كتباً، شفاهاً، مردم را آگاه كنید كه اسلام از ابتدای نهضت خود چه رفتاری هایی داشته، و هم اکنون چه دشمنان و مصایبی دارد. نگذارید حقیقت و ماهیت اسلام مخفی بماند، و تصور شود كه اسلام مانند مسیحیت اسمی - و نه حقیقی - چند دستور درباره رابطه بین حق و خلق است، و «مسجد» فرقی با «كلیسا» ندارد.

آن روز كه در غرب هیچ خبری نبود و ساكنانش در توحش به سر می بردند و امریكا سرزمین سرخ پوستان نیمه وحشی بود، دو مملكت پهناور ایران و روم محكوم استبداد و اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بودند، و اثری از حكومت مردم و قانون در آنها نبود(2)؛ خدای تبارك و تعالی به وسیله رسول اكرم صلی الله علیه و آله وسلم قوانینی فرستاد

ص: 6

1- «كتاب» در اصطلاح اهل فقه و حدیث به ابوابی گفته می شود كه در آنها احادیث مربوط به يك موضوع جمع آوری شده، یا احكام خاص يك موضوع مورد بحث قرار گرفته است. مانند «كتاب التوحید»، «كتاب الإیمان والكفر»، «كتاب الصلاة» و مانند آن. فی المثل دوره كافی - در حدیث - شامل 35 «كتاب» است و یا شرائع الإسلام - در فقه - بیش از پنجاه «كتاب» دارد.

2- . تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، ج 10، ص 3341؛ تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، ص 660؛ ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستین سن، ص 470 و 523؛ جهان در عصر بعثت، شهید محمدجواد باهنر، اكبر هاشمی رفسنجانی؛ تاریخ روم، آلبر ماله و ژول ایزاك؛ تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم.

که انسان از عظمت آنها به شگفت می آید. برای همه امور قانون و آداب آورده است. برای انسان پیش از آن که نطفه اش منعقد شود، تا پس از آن که به گور می رود، قانون وضع کرده است. همان طور که برای وظایف عبادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی قانون و راه و رسم دارد. حقوق اسلام يك حقوق مترقی و متكامل و جامع است. كتاب های قطوری که از دیر زمان در زمینه های مختلف حقوقی تدوین شده، از احکام «قضا» و «معاملات» و «حدود»⁽¹⁾ و «قصاص»⁽²⁾ گرفته تا روابط بین ملت ها و مقررات صلح و جنگ و حقوق بین الملل عمومی و خصوصی، شمه ای از احکام و نظامات اسلام است. هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی درباره آن نداده باشد.

دست های اجانب برای این که مسلمین و روشنفکران مسلمان را، که نسل جوان ما باشند، از اسلام منحرف کنند، وسوسه کرده اند که اسلام چیزی ندارد؛ اسلام پاره ای احکام حیض و نفاس است! آخوندها باید حیض و نفاس بخوانند!

حق هم همین است! آخوندهایی که اصلاً به فکر معرفی نظریات و نظامات و جهان بینی اسلام نیستند، و عمدۀ وقتشان را صرف کاری می کنند که آنها می گویند و سایر کتاب های اسلام را فراموش کرده اند، باید مورد چنین اشکالات و حملاتی قرار بگیرند. آنها هم تقصیر دارند؛ مگر خارجی ها تنها مقصرونند؟ البته بیگانگان برای مطامع سیاسی و اقتصادی که دارند از چند صد سال پیش، اساس را تهیه کرده اند؛ و به واسطۀ اهمالی که در حوزه های روحانیت شده موفق گشته اند. کسانی در بین ما، روحانیون،

ص: 7

1- «حد» در شرع اسلام بر آن دسته از مجازات های بدنی اطلاق می شود که برای معاصی خاصی مقرر می گردند. اندازه این مجازات ها از سوی شارع تعیین شده است.

2- «قصاص» در فقه اسلام، عبارت است از آن که به حکم قانون، عین جنایت خواه قتل باشد یا قطع عضو و یا ضرب و جرح، در مورد جانی اعمال شود؛ اگر کسی که مورد جنایت واقع شده یا اولیای او تقاضای قصاص نمایند و از اخذ دیه امتناع ورزند.

بوده اند که ندانسته به مقاصد آنها کمک کرده اند تا وضع چنین شده است.

گاهی وسوسه می کنند که احکام اسلام ناقص است، مثلاً آیین دادرسی و قوانین قضایی آن چنان که باید باشد نیست. به دنبال این وسوسه و تبلیغ، عمال انگلیس به دستور ارباب خود اساس مشروطه را به بازی می گیرند؛ و مردم را نیز (طبق شواهد و اسنادی که در دست است) فریب می دهند و از ماهیت جنایت سیاسی خود غافل می سازند. وقتی که می خواستند در اوایل مشروطه قانون بنویسند و قانون اساسی را تدوین کنند، مجموعه حقوقی بلژیکی ها را از سفارت بلژیک قرض کردند، و چند نفری (که من این جا نمی خواهم اسم ببرم) قانون اساسی را از روی آن نوشتند؛ و نقایص آن را از مجموعه های حقوقی فرانسه و انگلیس به اصطلاح «ترمیم» نمودند!⁽¹⁾ و برای گول زدن ملت، بعضی از احکام اسلام را ضمیمه کردند! اساس قوانین را از آنها اقتباس کردند و به خورد ملت ما دادند. این مواد قانون اساسی و متمم آن که مربوط به سلطنت و ولایتعهدی و امثال آن است، کجا از اسلام است؟ این ها همه ضد اسلامی است؛ ناقض طرز حکومت و احکام اسلام است. سلطنت و ولایتعهدی همان است که اسلام بر آن خط بطلان کشیده، و بساط آن را در صدر اسلام در ایران و روم شرقی و مصر و یمن برانداخته است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در مکاتیب مبارکش که به امپراتور روم

ص: 8

1- . طرح نخستین قانون اساسی مشروطه، توسط هیأتی از نمایندگان نوشته شد و در 51 اصل به تصویب رسید. کسروی در این باره می نویسد: «گویا مشیرالدوله و مؤتمن الملک و پسران صدر اعظم آن را می نوشتند؛ یا بهتر بگوییم ترجمه می کردند.» پس از آن کمیسیونی تشکیل شد تا متنی به عنوان «متمم» به قانون اساسی بیفزاید. این متن در ضمن 107 اصل تهیه شد. طبق روایت آقای مصطفی رحیمی: «این هیأت با استفاده از قانون اساسی بلژیک، و تا حدی قانون اساسی فرانسه، و توجه به قوانین کشورهای بالکان از نظر تازه بودن مطالب و نزدیک تر بودن به زمان تدوین متمم مورد بحث به تدوین متمم قانون اساسی و رفع نقص قانون سابق پرداخت.» تاریخ مشروطه ایران، کسروی تبریزی، ص 170 و 224؛ قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، مصطفی رحیمی، ص 94؛ قانون اساسی و متمم آن، چاپخانه مجلس شورای ملی.

شرقی (هراکلیوس) (1) و شاهنشاه ایران (2) نوشته، آنها را دعوت کرده که از طرز حکومت شاهنشاهی و امپراتوری دست بردارند؛ از این که بندگان خدا را وادار به پرستش و اطاعت مطلقه خود کنند دست بردارند؛ و بگذارند مردم خدای یگانه و بی شریک را، که سلطان حقیقی است، پرستند (3). سلطنت و ولایتعهدی همان طرز

ص: 9

1- . هراکلیوس (هرقل) اول (حدود 575 - 641 م) امپراتور روم شرقی.

2- . خسرو دوم معروف به خسرو پرویز (628 م) شاه ساسانی.

3- . پیامبر اسلام در سال ششم از هجرت رسولانی را به سوی فرمانروایان کشورهای همجوار اعزام فرمود. از جمله آنان عبداللّه بن حذافه سَهْمی را به سوی خسرو پرویز، و دحیه بن خلیفه کلبی را به سوی قیصر روم گسیل داشت. پیامبر اسلام در نامه های خود آنان را به اسلام و یکتاپرستی دعوت فرمود. متن نامه پیامبر به خسرو پرویز چنین است: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. مِنْ مُحَمَّدٍ رَّسُولِ اللّٰهِ اِلَى كِسْرِ عَظِیْمِ فَارِسِ. سَلَامٌ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی وَ اَمَّنْ بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ، وَ شَهِدَ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ حْدَهُ لَا شَرِیْكَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ. اَدْعُوْكَ بِدَعَايَةِ اللّٰهِ، فَاِنِّيْ اَنَا رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَى النَّاسِ كَافَّةً؛ لِاَنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلٰی الْكَافِرِيْنَ. اَسَلِمُ لِمَنْ تَسَلَّمَ فَاِنْ اَبَيْتَ، فَعَلَيْكَ اِثْمُ الْمَجْهُوسِ». (به نام خداوند بخشاینده مهربان. از محمد، پیغمبر خدا، به کسرا، فرمانروای پارس. درود بر کسی که پیرو هدایت گردد و به خدا و فرستاده او ایمان آورد و گواهی دهد که معبودی جز الله نیست که یکی است و شریکی ندارد، و گواهی دهد محمد بنده و فرستاده اوست. تو را به سوی خدا می خوانم و من فرستاده خدا به سوی همه مردم هستم تا گروندگان را بیم دهم و بر کافران حجت را تمام گردانم. اسلام بیاور تا در امان مانی. پس اگر سر باز زنی، گناه مجوسیان بر گردن تو است». متن نامه آن حضرت به هرقل: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. مِنْ مُحَمَّدٍ بِنِ عَبْدِ اللّٰهِ اِلَى هِرْقُلِ عَظِیْمِ الرُّومِ. سَلَامٌ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی، اَمَّا بَعْدُ؛ فَاِنِّيْ اَدْعُوْكَ بِدَعَايَةِ الْاِسْلَامِ؛ اَسَلِمُ لِمَنْ تَسَلَّمَ؛ يُوْتِكَ اللّٰهُ اَجْرَكَ مَرْتَبِيْنَ، فَاِنْ تَوَلَّيْتَ، فَاِنَّمَا عَلَيْكَ اِثْمُ الْاَرِیْسِيْنَ. وَ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا اِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ اِلَّا نَعْبُدُ اِلَّا اللّٰهَ - وَ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا اَزْ اَبَآءٍ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُوْلُوْا اِنَّهُ هُدُوْا بَانًا مُّسَلِمُوْنَ». (به نام خداوند بخشاینده مهربان. از محمد پسر عبداللّه به هرقل، فرمانروای روم. درود بر کسی که پیرو هدایت گشت. اما بعد، من تو را به سوی اسلام دعوت می کنم. اسلام بیاور تا در امان مانی، و خداوند به تو دو بار پاداش عطا کند. پس اگر روی برگردانی، گناه مردمانت بر گردن تو است. (و ای اهل کتاب به کلمه ای که بین ما و شما یکسان است روی آورید. و آن این که جز خدا را نپرستیم و چیزی را با او شریک قرار ندهیم، و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند واحد به خدایی نگیرد، و اگر روی بگردانند، پس بگویند گواه باشید که ما مسلمانیم). آل عمران (3) : 64. تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 77؛ تاریخ الطبری، ج 2، ص 649 و 654؛ مکاتیب الرسول، ج 1، ص 90 و 105.

حکومت شوم و باطلی است که حضرت سیدالشهدا علیه السلام برای جلوگیری از برقراری آن قیام فرمود و شهید شد. برای این که زیر بار ولایتعهدی یزید(1) نرود و سلطنت او را به رسمیت نشناسد قیام فرمود، و همه مسلمانان را به قیام دعوت کرد. این ها از اسلام نیست. اسلام سلطنت و ولایتعهدی ندارد. اگر نقص به این معنا باشد، اسلام ناقص است! چنان که اسلام برای رباخواری و بانکداری توأم با رباخواری و برای پیاله فروشی و فحشا هم قانون و مقررات ندارد؛ چون اساساً این ها را حرام کرده است. این هیأت های حاکمه دست نشانده استعمار که می خواهند در بلاد اسلامی چنین کارهایی را رواج بدهند، البته اسلام را ناقص می بینند، و مجبورند برای این کارها قانونش را از انگلیس و فرانسه و بلژیک، و اخیراً از امریکا، وارد کنند! این که اسلام مقرراتی برای سر و صورت دادن به این کارهای ناروا ندارد، از کمالات اسلام است؛ از افتخارات اسلام است.

توطئه ای که دولت استعماری انگلیس در آغاز مشروطه کرد به دو منظور بود: یکی که در همان موقع فاش شد، این بود که نفوذ روسیه تزاری را در ایران از بین ببرد. و دیگری همین که با آوردن قوانین غربی، احکام اسلام را از میدان عمل و اجرا خارج کند.

تحمیل قوانین بیگانه بر جامعه اسلامی ما منشأ گرفتاری ها و مشکلات بسیار شده است. اشخاص مطلعی الآن در عدلیه هستند که از قوانین دادگستری و طرز کار آن شکایت ها دارند. اگر کسی گرفتار دادگستری فعلی ایران یا سایر کشورهای مشابه آن شود، يك عمر باید زحمت بکشد تا مطلبی را ثابت کند. وکیل متبخری که در جوانی

ص: 10

1- . یزید بن معاویه بن ابي سفیان (25 - 64 ه . ق) دومین خلیفه اموی.

دیده بودیم می گفته محاکمه ای را که بین دو دسته است من تا آخر عمرم در میان قوانین و چرخ و پر دستگاه دادگستری می چرخانم! و بعد از من پسر من این کار را ادامه خواهد داد! الآن درست همین طور شده است؛ مگر در مورد پرونده هایی که اعمال نفوذ می شود، که البته به سرعت، ولی به ناحق، رسیدگی و تمام می شود. قوانین فعلی دادگستری برای مردم جز زحمت، جز بازماندن از کار و زندگی، جز این که استفاده های غیر مشروع از آنها بشود، نتیجه ای ندارد. کمتر کسی به حقوق حقه خود می رسد. تازه در حل و فصل دعاوی همه جهات باید رعایت شود، نه این که [فقط] هر کس به حق خود برسد. باید ضمناً وقت مردم، کیفیت زندگی و کارهای طرفین دعا، ملاحظه شود؛ و هر چه ساده تر و سریع تر انجام بگیرد. دعوائی که آن وقت ها قاضی شرع در ظرف دو - سه روز حل و فصل می کرد، حالا در بیست سال هم تمام نمی شود! در این مدت، جوانان، پیرمردان و مستمندان باید هر روز صبح تا عصر به دادگستری بروند، و در راهروها و پشت میزها سرگردان باشند؛ آخرش هم معلوم نمی شود که چه شد. هر کدام که زرنگ تر و برای رشوه دادن دست و دل بازتر باشند، کار خود را به ناحق هم که شده زودتر از پیش می برند؛ وگرنه تا آخر عمر باید بلا تکلیف و سرگردان بمانند.

گاهی در کتاب ها و روزنامه هایشان می نویسند که احکام جزایی اسلام احکام خشنی است! حتی يك نفر با کمال بی آبرویی نوشته بود احکام خشنی است که از اعراب پیدا شده است! این خشونت عرب است که این گونه احکام آورده است!

من تعجب می کنم، این ها چگونه فکر می کنند! از طرفی اگر برای ده گرم هروئین چندین نفر را بکشند می گویند قانون است! (ده نفر را مدتی پیش و يك نفر را هم اخیراً برای ده گرم هروئین کشتند. و این چیزی است که ما اطلاع پیدا کردیم). وقتی این قوانین خلاف انسانی جعل می شود، به نام این که می خواهند جلو فساد را بگیرند،

خشونت ندارد! من نمی گویم هروئین بفروشند، لکن مجازاتش این نیست. باید جلوگیری شود، اما مجازاتش باید متناسب با آن باشد. اگر شارب الخمر را هشتاد تازیانه بزنند خشونت دارد، اما اگر کسی را برای ده گرم هروئین اعدام کنند خشونت ندارد! در صورتی که بسیاری از این مفاسد که در جامعه پیدا شده از شرب خمر است: تصادفاتی که در راه ها واقع می شود، خودکشی ها، آدم کشی ها، بسیاری از آنها معلول شرب خمر است. استعمال هروئین می گویند بسا از اعتیاد به شرب خمر است. مع ذلك، اگر کسی شراب بخورد اشکالی ندارد؛ چون غرب این کار را کرده است! و لهذا آزاد می خزند و می فروشند. اگر بخواهند فحشا را، که شرب خمر یکی از واضح ترین مصادیق آن است، جلوگیری کنند و يك نفر را هشتاد تازیانه بزنند، یا زناکاری را صد تازیانه بزنند، یا محصنه یا محصن را رجم کنند(1)، وامصیبتاست! ای وای که این چه حکم خشنی است! و از عرب پیدا شده است! در صورتی که احکام جزایی اسلام برای جلوگیری از مفاسد يك ملت بزرگ آمده است. فحشا که تا این اندازه دامنه پیدا کرده که نسل ها را ضایع، جوان ها را فاسد، و کارها را تعطیل می کند، همه دنبال همین عیاشی هایی است که راهش را باز کردند، و به تمام معنا دامن می زنند و از آن ترویج می کنند. حال اگر اسلام بگوید برای جلوگیری از فساد در نسل جوان يك نفر را در محضر عموم شلاق بزنند(2)، خشونت دارد؟

ص: 12

-
- 1- . در قوانین جزایی اسلام، ثبوت إحصان یکی از شرایط وجوب رجم است در مجازات فرد زناکار. مُحْصَن یا مُحْصَنَة مرد یا زنی را گویند که بالغ و عاقل بوده و ضمن داشتن همسر دائمی به او دسترسی داشته باشد.
 - 2- . در قانون اسلام، حضور تعدادی از مؤمنان، به هنگام اجرای حدود، از جمله آداب کیفر خاطی برشمرده شده است. فقهای شیعه بر رعایت این سنت در زمان اجرای حد زنا و قیادت و قذف تصریح نموده اند. فتوای آنان در مورد نخست ناظر به آیه (2) از سوره نور است. «و گروهی از مؤمنان باید بر مجازات مرد و زن زناکار گواه باشند». وجه دیگر آن است که حاضران، از عقوبت آنان عبرت گیرند و هر آن کس در او میلی بدین کار هست یا آن را مرتکب شده است، از ارتکاب باز ایستد».

از آن طرف، کشتاری که قریب پانزده سال است به دست ارباب های این هیأت های حاکمه در ویتنام (1) واقع می شود، و چه بودجه هایی خرج شده و چه خون هایی ریخته شده است، اشکالی ندارد! اما اگر اسلام برای این که مردم را در برابر قوانینی که برای بشر مفید است خاصع کند، فرمان دفاع یا جنگ بدهد، و چند نفر مفسد و فاسد را بکشد، می گویند این جنگ چرا شده است؟

تمام این ها، نقشه هایی است که از چند صد سال پیش کشیده شده؛ و به تدریج

ص: 13

1- . ویتنام پس از سال های طولانی مبارزه با استعمارگران فرانسوی و ژاپنی، از سال 1960 م. بار دیگر درگیر جنگی فراگیر با امریکا شد. این جنگ که به سال 1973 با شکست و عقب نشینی نیروهای امریکایی پایان گرفت، صدمات و تلفات بسیاری بر مردم ویتنام وارد ساخت. ارقام مستند زیر هر چند از توصیف دقیق میزان تلفات و ضایعات این تهاجم بی رحمانه قاصر است، می تواند تا حدی گویای واقعیات تلخ تاریخ معاصر باشد: تا اوایل سال 1965 که دامنه جنگ به ویتنام شمالی کشیده شد، این تعداد از مردم ویتنام جنوبی هلاک گردیده یا صدمه دیده بودند: 170/000 تن کشته 800/000 تن مجروح و 400/000 تن زندانی. در این زمان تعداد کسانی که به اردوگاه اسیران، که آنها را به نام «واحد های کشاورزی» می خواندند، فرستاده شده بودند از 5/000/000 تجاوز می کرد. به نقل برنامه صدای امریکا (6 ژانویه 1963) طی سال 1962 نیروی هوایی ایالات متحده 50/000 بار به دهکده هایی که در خارج از مرز «دهکده های دولتی» قرار داشتند، حمله کرده بود؛ و طبق اظهارات ژنرال هارکینز، در همین سال قریب 30/000 نفر از دهقانان به هلاکت رسیدند. عملیات هوایی ارتش ایالات متحده بر فراز ویتنام جنوبی به 30/000 پرواز در ماه رسید؛ و طبق گزارش روزنامه نیویورک تایمز در عملیات مشترک نیروهای ایالات متحده و دولت سایگون تقریباً 1400 دهکده از 2600 دهکده جنوب با بمب های ناپالم و سلاح های شیمیایی کاملاً نابود شد. گزارش سازمان صلیب سرخ آزاد ویتنام جنوبی حاکی از آن بود که بر اثر به کار بردن ترکیبات سمی در نواحی وسیع و پرجمعیت، هزاران نفر از ساکنان جنوب به امراض مختلف، خصوصاً امراض جلدی، مبتلا شده و مدت ها دچار رنج ها و ناراحتی های ناشی از بیماری بوده اند. علاوه بر آن، بسیاری از رمه های گاو و گاو میش و چهارپایان اهلی دیگر نابود شده و برگ ها و گل ها و میوه های درختان و نیز همه مزارع برنج کاملاً از بین رفته بود.

دارند اجرا می کنند و نتیجه می گیرند. ابتدا مدرسه ای در جایی تأسیس کردند؛ و ما چیزی نگفتیم و غفلت کردیم. امثال ما هم غفلت کردند که جلو آن را بگیرند و نگذارند اصلاً تأسیس شود. کم کم زیاد شد، و حالا ملاحظه می فرمایید که مبلغین آنها به تمام دهات و قصبات رفته اند و بچه های ما را نصرانی یا بی دین می کنند(1). نقشه آن است که ما را عقب مانده نگه دارند، و به همین حالی که هستیم و زندگی نکبت باری که داریم نگه دارند، تا بتوانند از سرمایه های ما، از مخازن زیرزمینی و منابع و زمین ها، و

ص: 14

1- . نخستین میسیون پایدار مسیحی در ایران (هیأتی که به منظور تبلیغات مذهبی به ایران اعزام شده بودند). میسیون «نسطوری ها» بود که در سال 1835 م. به سرپرستی یک کشیش، به نام جاستین پرکینز و دکتر ایزاهل گرانت شروع به کار کرد. در سال 1832 م. از سوی «هیأت مرکزی میسیون های خارجی» امریکا مأموریت داشت اولین مدرسه به سبک جدید که جنبه تبلیغی مذهبی نیز داشت را در ارومیه تأسیس کرد؛ و در سال 1255 هجری قمری توانست حمایت شاه ایران را نیز جلب کند. پیش از این هیأت های مذهبی آلمانی، سوئیسی، انگلیسی و فرانسوی در ایران فعالیت داشتند. «طبق توافقی که بعداً با انگلیسی ها به عمل آمد، شمال و غرب ایران منطقه فعالیت میسیون های امریکایی، و بقیه مناطق حیظه فعالیت میسیون های انگلیسی شناخته شد». در سال 1871 م. افزون بر مرکز میسیونری ارومیه، چهل و هشت مرکز مختلف دیگر در خارج از این شهر دایر بود. مراکز میسیونری تهران، تبریز، همدان و سلماس نیز به ترتیب در سال های 1871، 73، 81، 85 گشایش یافت. طبق اظهارات باست، میسیونر کلیسای پرستبرین امریکا، در سال 1884، شماری از مسلمانان در تهران و تبریز در مراسم عبادی پروتستان ها شرکت می کردند. نظری به کارنامه سال 1884 م. میسیونرهای امریکایی نشان خواهد داد که وسعت فعالیت های آنان تا چه حد بوده است: اداره 24 میسیون امریکایی در تهران، ارومیه، همدان و تبریز، تعلیم و ارشاد 230 مددکار بومی؛ اداره 25 کلیسا با 1796 شرکت کننده؛ برگزاری 4578 مراسم مذهبی؛ شرکت 208 دانش آموز در مدارس شبانه روزی با تعلیم 2452 دانش آموز در مدارس روزانه؛ و انتشار 1680890 صفحه چاپی و دریافت 1910 دلار اعانه. سلیسون فعالیت میسیونرهای کلیسای انگلیکن را بیشتر مصروف اصلاح کلیسای نسطوری ها دانسته است. به اعتقاد او پرستبرین ها بیشتر خواهان تغییر مذهب مسلمانان بودند. روابط سیاسی ایران و امریکا، آبراهام سلیسون، ترجمه محمدباقر آرام؛ نقش کلیسا در ممالک اسلامی، مصطفی خالدی و عمر فروخ، ترجمه مصطفی زمانی.

نیروی انسانی ما، استفاده کنند. می خواهند ما گرفتار و بیچاره بمانیم؛ فقرای ما در همین بدبختی بمانند و به احکام اسلام، که مسأله فقر و فقرا را حل کرده است، تسلیم نشوند؛ و آنان و عمالشان در کاخ های بزرگ بنشینند، و آن زندگانی مرفه و کذایی را داشته باشند.

این ها نقشه هایی است که دامنه اش حتی به حوزه های دینی و علمی رسیده است؛ به طوری که اگر کسی بخواهد راجع به حکومت اسلام و وضع حکومت اسلام صحبتی بکند، باید با تقيه صحبت کند، و با مخالفت استعمارزدگان رو به رو شود. چنانچه پس از نشر چاپ اول این کتاب، عمال سفارت (سفارت رژیم شاه در عراق) به پا خاسته و حرکات مذبحخانه ای کردند؛ و خود را بیش از پیش رسوا نمودند. اکنون کار به این جا رسیده که لباس جندی (سربازی)، را جزء خلاف مروت و عدالت می دانند! (1) در صورتی که ائمه دین ما جندی (سرباز) بودند؛ سردار بودند؛ جنگی بودند. در جنگ هایی که شرحش را در تاریخ ملاحظه می فرمایید با لباس سربازی به جنگ می رفتند؛ آدم می کشتند؛ کشته می دادند. امیرالمؤمنین علیه السلام «خود» بر سر مبارک می گذاشت و زره بر تن می کرد و شمشیر حمایل داشت. حضرت امام حسن علیه السلام و سیدالشهدا چنین بودند. بعد هم فرصت ندادند و گرنه حضرت باقر علیه السلام هم این طور می بود حالا مطلب به این جا رسیده که پوشیدن لباس جندی مضر به عدالت انسان است! و نباید لباس جندی پوشید! و اگر بخواهیم حکومت اسلامی تشکیل دهیم، باید با همین عبا و عمامه تشکیل حکومت دهیم، و الاً خلاف مروت و عدالت است! این ها

ص: 15

1- . عدالت يك صفت راسخ نفسانی است که شخص را بر ملازمت تقوا؛ یعنی ترك محرمات و انجام واجبات وادارد. عدالت از شرایط قاضی و مفتی و امام جماعت است. و مروت به معنی پیروی از عادات نیکو و دوری از زشتی های رفتاری، حتی امور مباحی که در نظر مردم ناپسند است، می باشد. برخی مروت را از شروط تحقق عدالت به شمار آورده اند.

موج همان تبلیغاتی است که به این جا رسیده؛ و ما را به این جا رسانیده است که حالا محتاجیم زحمت بکشیم، تا اثبات کنیم که اسلام هم قواعد حکومتی دارد.

این است وضع ما. خارجی ها به واسطه تبلیغاتی که کرده اند و مبلغینی که داشته اند این اساس را درست کرده اند. قوانین قضایی و سیاسی اسلام را تمام از اجرا خارج کرده اند؛ و به جای آن مطالب اروپایی نشانده اند، تا اسلام را کوچک کنند و از جامعه اسلامی طرد کنند؛ و عمالشان را روی کار بیاورند و آن سوء استفاده ها را بکنند.

خودباختگی در برابر پیشرفت های مادی غرب

نقش تخریبی و فاسد کننده استعمار را گفتیم؛ حالا- عوامل درونی بعضی از افراد جامعه خودمان را باید بر آن اضافه کنیم؛ و آن خودباختگی آنهاست در برابر پیشرفت مادی استعمارگران. وقتی کشورهای استعمارگر با پیشرفت علمی و صنعتی، یا به حساب استعمار و غارت ملل آسیا و آفریقا، ثروت و تجملاتی فراهم آوردند، این ها خود را باختند. فکر کردند راه پیشرفت صنعتی این است که قوانین و عقاید خود را کنار بگذارند! همین که آنها مثلاً به کره ماه رفتند، این ها خیال می کنند باید قوانین خود را کنار بگذارند! رفتن به کره ماه چه ربطی دارد به قوانین اسلامی!

مگر نمی بینند که کشورهای با قوانین و نظامات اجتماعی متضاد توانسته اند در پیشرفت صنعتی و علمی و تسخیر فضا با هم رقابت کنند، و با هم پیش بروند. آنها به کره مریخ هم بروند، به کهکشان ها هم بروند، باز از سعادت و فضایل اخلاقی و تعالی روانی عاجزند؛ و قادر نیستند مشکلات اجتماعی خود را حل کنند؛ چون حل مشکلات اجتماعی و بدبختی های آنها محتاج راه حل های اعتقادی و اخلاقی است، و کسب قدرت مادی یا ثروت و تسخیر طبیعت و فضا از عهده حل آن بر نمی آید. ثروت و قدرت مادی و تسخیر فضا، احتیاج به ایمان و اعتقاد و اخلاق اسلامی دارد تا تکمیل و متعادل شود و در خدمت انسان قرار گیرد؛ نه این که بلای جان انسان بشود؛ و این

اعتقاد و اخلاق و این قوانین را ما داریم. بنابراین تا کسی جایی رفت یا چیزی ساخت، ما نباید فوراً از دین و قوانینی که مربوط به زندگی بشر است و مایه اصلاح حال بشر در دنیا و آخرت است دست برداریم.

در مورد تبلیغات استعمارگران وضع همین طور است. آنها که دشمن ما هستند تبلیغاتی کرده اند، و متأسفانه بعضی از افراد جامعه ما تحت تأثیر قرار گرفته اند؛ در حالی که نباید قرار می گرفتند. استعمارگران به نظر ما آوردند که اسلام حکومتی ندارد؛ تشکیلات حکومتی ندارد. بر فرض که احکامی داشته باشد، مجری ندارد. و خلاصه اسلام فقط قانون گذار است. واضح است که این تبلیغات جزئی از نقشه استعمارگران است برای بازداشتن مسلمین از سیاست و اساس حکومت. این حرف با معتقدات اساسی ما مخالف است.

اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت جزء ولایت است

ما معتقد به «ولایت» هستیم؛ و معتقدیم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم باید خلیفه تعیین کند و تعیین هم کرده است (1). آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام است؟ بیان احکام خلیفه نمی خواهد. خود آن حضرت بیان احکام می کرد. همه احکام را در کتابی می نوشتند، و دست مردم می دادند تا عمل کنند. این که عقلاً لازم است خلیفه تعیین کند، برای حکومت است. ما خلیفه می خواهیم تا اجرای قوانین کند. قانون مجری لازم دارد. در همه کشورهای دنیا این طور است که جعل قانون به تنهایی فایده ندارد و سعادت بشر

ص: 17

1- . پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در موارد متعددی بر جانشینی علی علیه السلام تصریح فرموده است؛ از جمله در حدیث یوم الدار (روز دعوت خویشاوندان)، حدیث منزلت (جانشینی علی علیه السلام پیامبر را در جنگ تبوک)، واقعه غدیر خم و حدیث ثقلین. الشافی فی الإمامة، ج 2، ص 217 و 258، و ج 3، ص 5 و 110؛ غایة المرام، ج 1، ص 267، و ج 2، ص 5 و 23 و 304، و ج 3، ص 276؛ الغدیر، ج 1، ص 9.

را تأمین نمی کند. پس از تشریح قانون، باید قوه مجریه ای به وجود آید. در یک تشریح یا در یک حکومت، اگر قوه مجریه نباشد، نقص وارد است.

به همین جهت، اسلام همان طور که جعل قوانین کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. «ولّی امر» متصدی قوه مجریه قوانین هم هست. اگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خلیفه تعیین نکند، (فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) (1) رسالت خویش را به پایان نرسانده است. ضرورت اجرای احکام و ضرورت قوه مجریه و اهمیت آن در تحقق رسالت و ایجاد نظام عادلانه ای که مایه خوشبختی بشر است، سبب شده که تعیین جانشین مرادف اتمام رسالت باشد.

در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم این طور نبود که فقط قانون را بیان و ابلاغ کنند؛ بلکه آن را اجرا می کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مجری قانون بود. مثلاً قوانین جزایی را اجرا می کرد:

دست سارق را می برید؛ حد می زد؛ رجم می کرد (2). خلیفه هم برای این امور است. خلیفه قانون گذار نیست. خلیفه برای این است که احکام خدا را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آورده اجرا کند. این جاست که تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره لازم می آید. اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره جزئی از ولایت است؛ چنان که مبارزه و کوشش برای آن از اعتقاد به ولایت است. درست توجه کنید. همان طور که آنها بر ضد شما اسلام را بد معرفی کرده اند، شما اسلام را آن طور که هست معرفی کنید؛ ولایت را چنان که هست معرفی کنید. بگویید ما که به ولایت معتقدیم و به این که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم تعیین خلیفه کرده و خدا او را واداشته تا تعیین خلیفه کند و «ولّی امر» مسلمانان را تعیین کند، باید به ضرورت تشکیل حکومت معتقد

ص: 18

1- . المائدة (5): 67 .

2- . وسائل الشیعة، ج 28، ص 277، «کتاب الحدود والتعزیرات»، «أبواب حدّ السرقة»، حدیث 4، و ص 234، «أبواب حدّ المسکر»، حدیث 4 و ص 101، «أبواب حدّ الزنا»، حدیث 1 و 2.

باشیم و باید کوشش کنیم که دستگاه اجرای احکام و اداره امور برقرار شود. مبارزه در راه تشکیل حکومت اسلامی لازمه اعتقاد به ولایت است. شما قوانین اسلام و آثار اجتماعی و فواید آن را بنویسید و نشر کنید. روش و طرز تبلیغ و فعالیت خودتان را تکمیل کنید. توجه داشته باشید که شما وظیفه دارید حکومت اسلامی تأسیس کنید. اعتماد به نفس داشته باشید، و بدانید که از عهده این کار برمی آید. استعمارگران از 300 - 400 سال پیش زمینه تهیه کردند. از صفر شروع کردند تا به این جا رسیدند. ما هم از صفر شروع می کنیم. از جنجال چند نفر غریزه و سر سپرده نوکرهای استعمار هراس به خود راه ندهید. اسلام را به مردم معرفی کنید تا نسل جوان تصور نکند که آخوندها در گوشه نجف یا قم دارند احکام حیض و نفاس می خوانند و کاری به سیاست ندارند؛ و باید دیانت از سیاست جدا باشد. این را که دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند، استعمارگران گفته و شایع کرده اند. این را بی دین ها می گویند. مگر زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم سیاست از دیانت جدا بود؟ مگر در آن دوره عده ای روحانی بودند، و عده دیگر سیاستمدار و زمامدار؟ مگر زمان خلفای حق، یا ناحق، زمان خلافت حضرت امیر علیه السلام سیاست از دیانت جدا بود؟ دو دستگاه بود؟ این حرف ها را استعمارگران و عمال سیاسی آنها درست کرده اند تا دین را از تصرف امور دنیا و از تنظیم جامعه مسلمانان برکنار سازند، و ضمناً علمای اسلام را از مردم و مبارزان راه آزادی و استقلال جدا کنند. در این صورت می توانند بر مردم مسلط شده، و ثروت های ما را غارت کنند. منظور آنها همین است.

اگر ما مسلمانان کاری جز نماز خواندن و دعا و ذکرگفتن نداشته باشیم، استعمارگران و دولت های جائر متحد آنها هیچ کاری به ما ندارند. شما برو هر قدر می خواهی اذان بگو، نماز بخوان؛ بیایند هر چه داریم ببرند، حواله شان با خدا! لا حَوْلَ

وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ! وقتی که مُردیم، ان شاء الله به ما اجر می دهند! اگر منطق ما این باشد، آنها کاری به ما ندارند. آن مردك (نظامی انگلیس در زمان اشغال عراق) پرسید این که در بالای مأذنه دارد اذان می گوید به سیاست انگلستان ضرر دارد؟ گفتند: نه. گفت: بگذار هرچه می خواهد بگوید! اگر شما به سیاست استعمارگران کاری نداشته باشید و اسلام را همین احکامی که همیشه فقط از آن بحث می کنید بدانید و هرگز از آن تخطی نکنید، به شما کاری ندارند. شما هرچه می خواهید نماز بخوانید. آنها نفت شما را می خواهند، به نماز شما چه کار دارند. آنها معادن ما را می خواهند؛ می خواهند کشور ما بازار فروش کالاهای آنها باشد. و به همین جهت حکومت های دست نشانده آنها از صنعتی شدن ما جلوگیری می کنند؛ یا صنایع وابسته و مونتاژ تأسیس می کنند. آنها می خواهند ما آدم نباشیم! از آدم می ترسند. اگر يك آدم پیدا شد از او می ترسند. برای این که تولید مثل می کند، و تأثیراتی می گذارد که اساس استبداد و استعمار و حکومت دست نشانگی را در هم می ریزد. لذا هر وقت آدمی پیدا شد، یا او را کشتند؛ یا زندانی و تبعیدش کردند؛ یا لکه دارش کردند که «سیاسی» است! این آخوند «سیاسی» است! پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هم سیاسی بود. این تبلیغ سوء را عمال سیاسی استعمار می کنند تا شما را از سیاست کنار بزنند، و از دخالت در امور اجتماعی باز دارند؛ و نگذارند با دولت های خائن و سیاست های ضد ملی و ضد اسلامی مبارزه کنید؛ و آنها هر کاری می خواهند بکنند و هر غلطی می خواهند بکنند، کسی نباشد جلو آنها را بگیرد.

مجموعه قانون برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای این که قانون مایه اصلاح و سعادت بشر شود، به قوه اجراییه و مجری احتیاج دارد. به همین جهت، خداوند متعال در کنار فرستادن يك مجموعه قانون؛ یعنی احکام شرع، يك حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت. علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام، به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشته بود تا دولت اسلام را به وجود آورد. در آن زمان، مثلاً به بیان قانون جزا اکتفا نمی کرد، بلکه در ضمن به اجرای آن می پرداخت: دست می برید، حد می زد؛ و رجم می کرد. پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خلیفه همین وظیفه و مقام را دارد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم که خلیفه تعیین کرد فقط برای بیان عقاید و احکام نبود؛ بلکه همچنین برای اجرای احکام و تنفیذ قوانین بود. وظیفه اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود که تعیین خلیفه را تا حدی مهم گردانیده بود، که بدون آن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ما بَلَّغَ رِسَالَتَهُ، رسالت خویش را به اتمام نمی رسانید. زیرا مسلمانان پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیز به کسی احتیاج داشتند که

اجرای قوانین کند؛ نظامات اسلام را در جامعه برقرار گرداند؛ تا سعادت دنیا و آخرتشان تأمین شود.

اصولاً قانون و نظامات اجتماعی مجری لازم دارد. در همه کشورهای عالم و همیشه این طور است که قانون گذاری به تنهایی فایده ندارد. قانون گذاری به تنهایی سعادت بشر را تأمین نمی کند. پس از تشریح قانون بایستی قوه مجریه ای به وجود آید. قوه مجریه است که قوانین و احکام دادگاه ها را اجرا می کند و ثمره قوانین و احکام عادلانه دادگاه ها را عاید مردم می سازد. به همین جهت، اسلام همان طور که قانون گذاری کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. «ولّی امر» متصدی قوه مجریه هم هست.

سنت و رویه رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم

سنت و رویه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است؛ زیرا:

اولاً، خود تشکیل حکومت داد، و تاریخ گواهی می دهد که تشکیل حکومت داده، و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته، و به اداره جامعه برخاسته است؛ والی به اطراف می فرستاده؛ به قضاوت می نشست، و قاضی نصب می فرموده؛ سفرایی به خارج و نزد رؤسای قبایل و پادشاهان روانه می کرده؛ معاهده و پیمان می بسته؛ جنگ را فرماندهی می کرده. و خلاصه، احکام حکومتی را به جریان می انداخته است.

ثانیاً، برای پس از خود به فرمان خدا تعیین «حاکم» کرده است. وقتی خداوند متعال برای جامعه پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم تعیین حاکم می کند، به این معناست که حکومت، پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیز لازم است. و چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با وصیت خویش فرمان الهی را ابلاغ می نماید، ضرورت تشکیل حکومت را نیز می رساند.

بدیهی است ضرورت اجرای احکام، که تشکیل حکومت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را لازم آورده، منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست؛ و پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیز ادامه دارد.

طبق آیه شریفه (1)، احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست، و تا ابد باقی و لازم الاجراست. تنها برای زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیامده، تا پس از آن متروک شود، و دیگر حدود و قصاص؛ یعنی قانون جزای اسلام، اجرا نشود، یا انواع مالیات های مقرر گرفته نشود، یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. این حرف که قوانین اسلام تعطیل پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است، بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام است. بنابراین، چون اجرای احکام پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می یابد. بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره، که همه جریانات و فعالیت های افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه در آورد، هرج و مرج به وجود می آید، و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می آید. پس، برای این که هرج و مرج و عنان گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود، چاره ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه اموری که در کشور جریان می یابد. بنابراین، به ضرورت شرع و عقل آنچه در دوره حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و زمان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام لازم بوده؛ یعنی حکومت و دستگاه اجرا و اداره، پس از ایشان و در زمان ما لازم است.

ص: 23

1- . منظور از آیه شریفه، همان آیه 19 از سوره «انعام» است. (وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَٰذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَن بَلَغَ)؛ «این قرآن بر من وحی شده است تا شما را و هر کس را که به او برسد بیم دهم».

برای روشن شدن مطلب این سؤال را مطرح می‌کنم: از غیبت صغرا(1) تا کنون که بیش از هزار سال می‌گذرد و ممکن است صد هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورد، در طول این مدت مدید احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود، و هر که هر کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است؟ قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن بیست و سه سال زحمت طاقت فرسا کشید فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا خدا اجرای احکامش را محدود کرد به دویست سال؟ و پس از غیبت صغرا اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است؟

اعتقاد به چنین مطالبی یا اظهار آنها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است. هیچ کس نمی‌تواند بگوید دیگر لازم نیست از حدود و ثغور و تمامیت ارضی وطن اسلامی دفاع کنیم؛ یا امروز مالیات و جزیه(2) و خراج(3) و خمس(4) و زکات(5)

ص: 24

1- . دوازدهمین پیشوای شیعیان، حضرت حجّت بن الحسن در سال 260 ه. ق از انظار غایب شدند. از آن زمان تا سال 329 ه. ق شیعیان از طریق نایبان چهارگانه (عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح و علی بن محمد) با حضرتش در ارتباط بودند. این دوره را عصر غیبت صغرا نامند. بعد از آن دوره غیبت کبرای ایشان آغاز شد.

2- . جزیه مالی است که اهل کتاب به حکومت اسلام می‌دهند و در ازای آن جان و مال و عرض ایشان از سوی حکومت اسلام حمایت می‌شود.

3- . خراج مقدار مالیاتی است که حکومت اسلامی بر زمین‌هایی که به دست مسلمانان فتح شده و موسوم به «اراضی خراجیه» است، می‌بندد.

4- . خمس یکی از حقوق واجب در اسلام است که با احراز شرایط به اموال هفتگانه ذیل تعلق می‌گیرد: 1- غنایمی که در جنگ با کفار حربی گرفته می‌شود. 2- معادن. 3- گنج؛ یعنی مالی که در جایی دفینه شده باشد. 4- اشیاء گرانبهای دریایی، مانند مروارید و مرجان، که از طریق غواصی به دست آیند. 5- مال حلال مخلوط به حرام به صورتی که تمیز داده نشود و مقدار و مالک آن معلوم نباشد. 6- زمینی که کافر ذمی از مسلمانان بخرد. 7- آنچه زاید بر مخارج سالانه شخص باشد.

5- . زکات مالیات حکومت اسلامی است که با شرایط آن از 9 جنس گرفته می‌شود: 1- شتر، 2- گاو، 3- گوسفند انعام ثلاثه، 4- طلا، 5- نقره (نقدین)، 6- گندم، 7- جو، 8- خرما، 9- کشمش (غلات اربع). نوع دیگر از زکات موسوم به زکات فطره، در شب عید فطر واجب می‌گردد و مقدار آن معادل سه کیلو از قوت رایج و یا بهای آن است.

نباید گرفته شود؛ قانون کیفری اسلام و دیات و قصاص باید تعطیل شود. هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده، و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است.

رویه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم هیچ یک از مسلمانان در این معنا که حکومت لازم است تردید نداشت. هیچ کس نگفت حکومت لازم نداریم. چنین حرفی از هیچ کس شنیده نشد. در ضرورت تشکیل حکومت همه اتفاق نظر داشتند. اختلاف فقط در کسی بود که عهده دار این امر شود و رئیس دولت باشد. لهذا، پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، در زمان متصدیان خلافت و زمان حضرت امیر علیه السلام هم، حکومت تشکیل شد، سازمان دولتی وجود داشت و اداره و اجرا صورت می گرفت.

ماهیت و کیفیت قوانین اسلام

دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام (احکام شرع) است. ماهیت و کیفیت این قوانین می رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است:

اولاً احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می سازد. در این نظام حقوقی هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است: از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته، تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مراوده با سایر ملل؛ از

قوانین جزایی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی. برای قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد و دستور می دهد که نکاح چگونه صورت بگیرد، و خوراک انسان در آن هنگام یا موقع انعقاد نطفه چه باشد، در دوره شیرخوارگی چه وظایفی بر عهده پدر و مادر است و بچه چگونه باید تربیت شود، و سلوک مرد و زن با همدیگر و با فرزندان چگونه باشد. برای همه این مراحل دستور و قانون دارد تا انسان تربیت کند؛ انسان کامل و فاضل، انسانی که قانون متحرک و مجسم است و مجری داوطلب و خودکار قانون است. معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام می ورزد تا همه شرایط به خدمت تربیت انسان مهذب و بافضیلت درآید.

قرآن مجید و سنت، شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد. در کافی (1) فصلی است به عنوان «تمام احتیاجات مردم در کتاب و سنت بیان شده است» (2)، و «کتاب» یعنی قرآن، «تبیان کُلّ شیء» است (3) روشنگر همه چیز و همه امور است. امام سوگند یاد می کند (طبق روایات) که تمام آنچه ملت احتیاج دارد، در کتاب و سنت هست (4)، و در این شکی نیست.

ص: 26

- 1- کتاب کافی از کتب اربعه شیعه، تألیف محمد بن یعقوب کلینی، این اثر شامل 34 کتاب و 326 باب است و احادیث آن را تا 1000/16 شماره کرده اند.
- 2- الکافی، ج 1، ص 59 - 62، «کتاب فضل العلم»، «باب الردّ إلى الكتاب والسنة... وجميع ما يحتاج الناس إليه إلا وقد جاء فيه کتاب أو سنة».
- 3- اشاره است به آیه 89 از سوره «نحل»: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ...»؛ «و ما بر تو قرآن را فرو فرستادیم، در حالی که روشنگر هر چیز است».
- 4- عن مُرَازِمٍ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ، حَتَّى وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ حَتَّى لَا يَسَّ تَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ»؛ «امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی بیان هر چیز را در قرآن فرو فرستاده، تا آن جا که به خدا سوگند چیزی از احتیاجات بندگان را فروگذار نکرده. و بنده نتواند بگوید کاش این در قرآن آمده بود، چه همان را خدا در قرآن بیان فرموده است». الکافی، ج 1، ص 59، «کتاب فضل العلم»، «باب الردّ إلى الكتاب والسنة...» حدیث 1.

ثانیاً، با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع در می یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است؛ و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهنای اجرا و اداره نمی توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد.

ما اکنون بعضی موارد را ذکر می کنیم، آقایان به موارد دیگر هم مراجعه کنند.

1- احکام مالی

مالیات هایی که اسلام مقرر داشته و طرح بودجه ای که ریخته نشان می دهد تنها برای سد رمق فقرا و سادات فقیر نیست؛ بلکه برای تشکیل حکومت و تأمین مخارج ضروری یک دولت بزرگ است:

مثلاً «خمس» یکی از درآمدهای هنگفتی است که به بیت المال می ریزد، و یکی از اقلام بودجه را تشکیل می دهد. طبق مذهب ما، از تمام منافع کشاورزی، تجارت، منابع زیرزمینی و روی زمینی، و به طور کلی از کلیه منافع و عواید، به طرز عادلانه ای [خمس] گرفته می شود. به طوری که از سبزی فروش درب این مسجد تا کسی که به کشتیرانی اشتغال دارد، یا معدن استخراج می کند، همه را شامل می شود. این اشخاص باید خمس اضافه بر درآمد را پس از صرف مخارج متعارف خود به حاکم اسلام بپردازند، تا به بیت المال وارد شود. بدیهی است، درآمد به این عظمت برای اداره کشور اسلامی و رفع همه احتیاجات مالی آن است. هرگاه خمس درآمد کشورهای اسلام، یا تمام دنیا را - اگر تحت نظام اسلام درآید - حساب کنیم، معلوم می شود منظور از وضع چنین مالیاتی فقط رفع احتیاج سید و روحانی نیست؛ بلکه قضیه مهم تر از این هاست. منظور رفع نیاز مالی تشکیلات بزرگ حکومتی است. اگر حکومت اسلامی تحقق پیدا کند، باید با همین مالیات هایی که داریم؛ یعنی خمس و زکات - که البته مالیات اخیر زیاد نیست - جزیه و «خراجات» (یا مالیات بر اراضی ملی کشاورزی) اداره شود.

سادات کی به چنین بودجه ای احتیاج دارند؟ خمس در آمد بازار بغداد برای سادات و تمام حوزه های علمیه و تمام فقرای مسلمین کافی است، تا چه رسد به بازار تهران و بازار اسلامبول و بازار قاهره و دیگر بازارها. تعیین بودجه ای به این هنگفتی دلالت دارد بر این که منظور تشکیل حکومت و اداره کشور است. برای عمده حوایج مردم و انجام خدمات عمومی، اعم از بهداشتی و فرهنگی و دفاعی و عمرانی، قرار داده شده است. مخصوصاً با ترتیبی که اسلام برای جمع آوری و نگه داری و مصرف آن تعیین کرده، که هیچ گونه حیف و میلی در خزانه عمومی واقع نشود؛ و رئیس دولت و همه والیان و متصدیان خدمات عمومی؛ یعنی اعضای دولت، هیچ گونه امتیازی در استفاده از درآمد و اموال عمومی بر افراد عادی ندارند؛ بلکه سهم مساوی می برند. آیا این بودجه فراوان را باید به دریا بریزیم؟! یا زیر خاک کنیم تا حضرت بیاید؟! (1) یا برای این است که آن روز مثلاً پنجاه نفر سید بخورند؟! یا اکنون فرض کنید به پانصد هزار سید بدهند که ندانند چکارش کنند؟! در صورتی که می دانیم حق سادات و فقرا به مقداری است که با آن امرار معاش کنند. منتها طرح بودجه اسلام این طور است که هر درآمدی مصارف اصلی معینی دارد. يك صندوق مخصوص زکات، و صندوق دیگر برای صدقات و تبرّعات، و يك صندوق هم برای خمس است. سادات از صندوق اخیر تأمین معاش می کنند. و در حدیث است که سادات در آخر سال باید اضافه از مخارج خود را به حاکم اسلام برگردانند. و اگر کم آوردند، حاکم به آنان کمک می کند (2).

ص: 28

- 1- . در مصرف خمس، به ویژه نصف آن، که «سهم امام» نامیده می شود، نظر فقهای امامیه مختلف است. برخی گویند که آن، ملک شخص امام معصوم است و باید تا ظهور آن حضرت در زیر خاک مدفون و محفوظ بماند. المقنعة، ص 285 - 286؛ النهایة، شیخ طوسی، ص 201؛ الخمس، ضمن تراث الشیخ الأعظم، ج 11، ص 332.
- 2- . عن العبد الصالح علیه السلام: «وَلَهُ نِصْفُ الْخُمْسِ كَمَلًا وَنِصْفُ الْخُمْسِ الْبَاقِي بَيْنَ أَهْلِ بَيْتِهِ. فَسَهْمٌ لِبَنَاتِهِمْ؛ وَسَهْمٌ لِمَسَاكِينِهِمْ؛ وَسَهْمٌ لِأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ. يُقَسَّمُ بَيْنَهُمْ عَلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ مَا يَسْتَعْنُونَ بِهِ فِي سَنَتِهِمْ. فَإِنْ فَضَلَ عَنْهُمْ شَيْءٌ، فَهُوَ لِلْوَالِي. وَإِنْ عَجَزَ أَوْ نَقَصَ عَنِ اسْتِغْنَائِهِمْ، كَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يُنْفِقَ مِنْ عِنْدِهِ بِقَدْرِ مَا يَسْتَعْنُونَ بِهِ. وَإِنَّمَا صَارَ عَلَيْهِ أَنْ يُمَوَّنَهُمْ لِأَنَّ لَهُ مَا فَضَلَ عَنْهُمْ». موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «نصف کامل خمس از آن امام است، و نصف دیگر بین خانواده او تقسیم می شود. يك سهم به یتیمان آنها، و يك سهم به تهیدستان، و يك سهم به در راه ماندگانشان داده می شود، تا طبق قرآن و سنت پیامبر به مقداری که يك سالشان را کفایت کند میان آنها تقسیم شود. و اگر چیزی از مخارج آنها زیاد آید، به حاکم می رسد. و اگر قابل قسمت نبود یا کمتر از مقدار کفاف آنها بود، بر عهده حاکم است که از آنچه در دست دارد ایشان را بی نیاز سازد. و بدان سبب تأمین مخارج آنها بر عهده حاکم گذارده شده است که آنچه از سهم آنها باقی می ماند به امام تعلق می گیرد». الکافی، ج 1، ص 540، «کتاب الحجّة»، «باب الفیء والأنفال»، حدیث 4؛ وسائل الشیعة، ج 9، ص 520، «کتاب الخمس»، «أبواب قسمة الخمس»، حدیث 1 و 2.

از طرفی «جزیه» که بر «اهل ذمه»⁽¹⁾ مقرر شده، و «خراج» که از اراضی کشاورزی وسیعی گرفته می شود، درآمد فوق العاده ای را به وجود می آورد. مقرر شدن چنین مالیات هایی دلالت دارد بر این که حاکمی و حکومتی لازم است. وظیفه حاکم و والی است که بر «اهل ذمه» بر حسب استطاعت مالی و درآمدشان مالیات سرانه ببندد؛ یا از مزارع و مواشی⁽²⁾ آنها مالیات متناسب بگیرد. همچنین، «خراج» یعنی مالیات بر اراضی وسیعی را که «مال الله» و در تصرف دولت اسلامی است، جمع آوری کند. این کار مستلزم تشکیلات منظم و حساب و کتاب و تدبیر و مصلحت اندیشی است؛ و با هرج و مرج انجام شدنی نیست. این به عهده متصدیان حکومت اسلامی است که چنین مالیات هایی را به اندازه و به تناسب و طبق مصلحت تعیین کرده، سپس جمع آوری کنند، و به مصرف مصالح مسلمین برسانند.

ملاحظه می کنید که احکام مالی اسلام بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد؛ و

ص: 29

1- . اهل ذمه به کسانی از اهل کتاب گفته می شود که با شرط پرداخت جزیه و خراج در سرزمین اسلام و تحت حمایت حکومت اسلام زندگی می کنند.

2- . ستور و چهارپایان به ویژه شتر، گاو و گوسفند.

اجرای آن جز از طریق استقرار تشکیلات اسلامی میسر نیست.

2- احکام دفاع ملی

از طرف دیگر، احکامی که راجع به حفظ نظام اسلام و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال امت اسلام است، بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد. مثلاً این حکم: (وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ (1)). که امر به تهیه و تدارک هرچه بیشتر نیروی مسلح و دفاعی به طور کلی است؛ و امر به آماده باش و مراقبت همیشگی در دوره صلح و آرامش.

هرگاه مسلمانان به این حکم عمل کرده و با تشکیل حکومت اسلامی به تدارکات وسیع پرداخته، به حال آماده باش کامل جنگی می بودند، مشتی یهودی جرأت نمی کردند سرزمین های ما را اشغال کرده مسجد اقصای ما را خراب کنند و آتش بزنند، و مردم نتوانند به اقدام فوری برخیزند. تمام این ها نتیجه این است که مسلمانان به اجرای حکم خدا برنخاسته و تشکیل حکومت صالح و لایق نداده اند. اگر حکومت کنندگان کشورهای اسلامی نماینده مردم با ایمان و مجری احکام اسلام می بودند، اختلافات جزئی را کنار می گذاشتند، دست از خرابکاری و تفرقه اندازی برمی داشتند، و متحد می شدند و یک واحد (2) می بودند، در آن صورت مشتی یهودی بدبخت، که عمال امریکا و انگلیس و اجانبند، نمی توانستند این کارها را بکنند، هر چند امریکا و انگلیس پشتیبان آنها باشند. این از بی عرضگی کسانی است که بر مردم مسلمان حکومت می کنند.

آیه (وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ . . .) دستور می دهد که تا حد امکان نیرومند و

ص: 30

1- «هر آنچه از نیروی سلاح و اسبان آماده می توانید فراهم سازید». الأنفال (8) : 60.

2- . تعبیری است برگرفته از فرمایشات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم از جمله: «وَإِنَّ الْمُسْلِمِينَ يَدُّ وَاحِدَةً عَلَى مَنْ سَوَاهُمْ» بحار الأنوار، ج 28، ص 104، «كتاب الفتن والمحن»، باب 3، حدیث 3.

آماده باشید تا دشمنان نتوانند به شما ظلم و تجاوز کنند. ما متحد و نیرومند و آماده نبودیم که دستخوش تجاوزات بیگانه شده و می شویم و ظلم می بینیم.

3- احکام احقاق حقوق و احکام جزایی بسیاری از احکام، از قبیل دیات که باید گرفته و به صاحبانش داده شود، یا حدود و قصاصی که باید با نظر حاکم اسلامی اجرا شود، بدون برقراری يك تشکیلات حکومتی تحقق نمی یابد. همه این قوانین مربوط به سازمان دولت است؛ و جز قدرت حکومتی از عهده انجام این امور مهم بر نمی آید.

لزوم انقلاب سیاسی

پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، معاندین و بنی امیه - لعنهم الله - نگذاشتند حکومت اسلام با ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام مستقر شود. نگذاشتند حکومتی که مرضیّ خدای تبارک و تعالی و رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بود در خارج وجود پیدا کند. در نتیجه، اساس حکومت را دگرگون کردند. برنامه حکومتشان بیشترش با برنامه اسلام مغایرت داشت. رژیم حکومت و طرز اداره و سیاست «بنی امیه» (1) و «بنی عباس» (2) ضد اسلامی بود. رژیم حکومت کاملاً وارونه و سلطنتی شد؛ و به صورت رژیم شاهنشاهان ایران و امپراتوران روم و فراعنه مصر درآمد. و در ادوار بعد غالباً به همان اشکال غیر اسلامی ادامه پیدا کرد تا حالا که می بینیم.

شرع و عقل حکم می کند که نگذاریم وضع حکومت ها به همین صورت ضد اسلامی یا غیر اسلامی ادامه پیدا کند. دلایل این کار واضح است:

ص: 31

1- . فرزندان امیه بن عبد شمس بن عبد مناف، از قبیله قریش. معاویه اولین خلیفه از این خاندان بود که در سال 41 ه. ق به حکومت رسید. این سلسله در سال 132 ه. ق با قتل مروان دوم منقرض شد.

2- . فرزندان عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم. این سلسله در سال 132 ه. ق با خلافت عبدالله سفاح آغاز شد و در سال 656 ه. ق با کشته شدن مستعصم به پایان رسید.

چون برقراری نظام سیاسی غیر اسلامی به معنای بی اجرا ماندن نظام سیاسی اسلام است.

همچنین به این دلیل که هر نظام سیاسی غیر اسلامی، نظامی شرک آمیز است، چون حاکمش «طاغوت»⁽¹⁾ است؛ و ما موظفیم آثار شرک را از جامعه مسلمانان و از حیات آنان دور کنیم و از بین ببریم.

و باز به این دلیل که موظفیم شرایط اجتماعی مساعدی برای تربیت افراد مؤمن و با فضیلت فراهم سازیم. و این شرایط درست ضد شرایط حاکمیت «طاغوت» و قدرت های نارواست. شرایط اجتماعی ای که ناشی از حاکمیت «طاغوت» و نظام شرک آمیز است لازمه اش همین فساد است که می بینید. این همان «فساد فی الارض» است که باید از بین برود؛ و مسبب آن به سزای اعمال خود برسند. این همان فساد است که فرعون با سیاست خود در کشور مصر به وجود آورد و (إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ)⁽²⁾ در این شرایط اجتماعی و سیاسی، انسان مؤمن و متقی و عادل نمی تواند زندگی کند و بر ایمان و رفتار صالحش باقی بماند. و دوره در برابر خود دارد: یا اجباراً اعمالی مرتکب شود که شرک آمیز و ناصالح است. یا برای این که چنین اعمالی مرتکب نشود و تسلیم اوامر و قوانین «طواغیت» نشود، با آنها مخالفت و مبارزه کند تا آن شرایط فاسد را از بین ببرد.

ما چاره نداریم جز این که دستگاه های حکومتی فاسد و فاسدکننده را از بین ببریم و هیأت های حاکمه خائن و فاسد و ظالم و جائر را سرنگون کنیم.

این وظیفه ای است که همه مسلمانان در یکایک کشورهای اسلامی باید انجام بدهند و انقلاب سیاسی اسلامی را به پیروزی برسانند.

ص: 32

1- طاغوت هر متجاوز و هر معبود غیر خداوند را گویند.

2- «همانا او از فسادگران بود». القصص (28) : 4.

از طرفی، وطن اسلام را استعمارگران و حکام مستبد و جاه طلب تجزیه کرده اند. امت اسلام را از هم جدا کرده و به صورت چندین ملت مجزا درآورده اند.

یک زمان هم که دولت بزرگ عثمانی به وجود آمد، استعمارگران آن را تجزیه کردند. روسیه و انگلیس و اتریش و سایر دولت های استعماری متحد شدند، و با آن جنگ ها کردند، و هر کدام قسمتی از قلمرو آن را به تصرف یا تحت نفوذ خود درآوردند⁽¹⁾. گرچه بیشتر حکام دولت عثمانی لیاقت نداشتند، و بعضی از آنها فاسد بودند و رژیم سلطنتی داشتند، باز این خطر برای استعمارگران بود که افراد صالحی از میان مردم پیدا شوند، و به کمک مردم در رأس این دولت قرار گرفته، با قدرت و وحدت ملی بساط استعمار را برچینند. به همین علت، پس از جنگ های متعدد، در جنگ بین الملل اول آن را تقسیم کردند، که از قلمرو آن ده تا پانزده مملکت یک وجبی پیدا شد! هر وجب را دست یک مأمور یا دسته ای از مأمورین خود دادند. بعدها بعضی از آنها از دست مأمورین و عمال استعمار بیرون آمده است.

ما برای این که وحدت امت اسلام را تأمین کنیم، برای این که وطن اسلام را از تصرف و نفوذ استعمارگران و دولت های دست نشانده آنها خارج و آزاد کنیم، راهی نداریم جز این که تشکیل حکومت بدهیم. چون به منظور تحقق وحدت و آزادی ملت های مسلمان بایستی حکومت های ظالم و دست نشانده را سرنگون کنیم و پس از

ص: 33

1- . انحطاط امپراتوری عثمانی از اوایل قرن نوزدهم آغاز شد. در جنگ اتحاد بالکان که به عهدنامه لندن (1913 م) انجامید، این دولت تقریباً کلیه مستملکات اروپایی خود و دریای اژه را از دست داد. در جریان جنگ جهانی اول و با انعقاد قرارداد لوزان (1932 م) سرزمین های عربی شامل عراق، سوریه، عربستان، اردن و فلسطین از تصرف آن خارج شد و تحت قیمومت دول اروپایی درآمد. پس از آن نواحی ترک نشین مستقل شد و به کشور ترکیه فعلی محدود گشت.

آن حکومت عادلانه اسلامی را که در خدمت مردم است به وجود آوریم. تشکیل حکومت برای حفظ نظام و وحدت مسلمین است؛ چنان که حضرت زهرا، سلام الله علیها، در خطبه خود می فرماید که امامت برای حفظ نظام و تبدیل افتراق مسلمین به اتحاد است (1).

لزوم نجات مردم مظلوم و محروم

به علاوه، استعمارگران به دست عمال سیاسی خود، که بر مردم مسلط شده اند، نظامات اقتصادی ظالمانه ای را تحمیل کرده اند؛ و بر اثر آن مردم به دو دسته تقسیم شده اند: ظالم و مظلوم. در يك طرف، صدها میلیون مسلمان گرسنه و محروم از بهداشت و فرهنگ قرار گرفته است؛ و در طرف دیگر، اقلیت هایی از افراد ثروتمند و صاحب قدرت سیاسی، که عیاش و هرزه گرد و فاسدند. مردم گرسنه و محروم کوشش می کنند که خود را از ظلم حکام غارتگر نجات بدهند، تا زندگی بهتری پیدا کنند، و این کوشش ادامه دارد؛ لکن اقلیت های حاکم و دستگاه های حکومتی جائر مانع آنهاست. ما وظیفه داریم مردم مظلوم و محروم را نجات دهیم. ما وظیفه داریم پشتیبان مظلومین و دشمن ظالمین باشیم. همین وظیفه است که امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت معروف به دو فرزند بزرگوارش تذکر می دهد و می فرماید: «وَكُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا، وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا» (2)؛ «دشمن ستمگر، و یاور و پشتیبان ستمدیده باشید».

علمای اسلام موظفند با انحصارطلبی و استفاده های نامشروع ستمگران مبارزه کنند؛ و نگذارند عده کثیری گرسنه و محروم باشند، و در کنار آنها ستمگران غارتگر و حرام خوار در ناز و نعمت به سر ببرند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: من حکومت را به

ص: 34

-
- 1- . «... وَالطَّاعَةَ نِظَامًا لِلْمِلَّةِ وَالْإِمَامَةَ لِمَا مِنَ الْفِرْقَةِ». علل الشرائع، ص 248، حدیث 2؛ من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 372، حدیث 1754؛ بحار الأنوار، ج 6، ص 107، حدیث 1.
 - 2- . نهج البلاغه، ص 421، نامه 47.

این علت قبول کردم که خداوند تبارک و تعالی از علمای اسلام تعهد گرفته و آنها را ملزم کرده که در مقابل پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی و محرومیت ستمدیدگان ساکت نشینند و بی کار نایستند:

«أَمَّا الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يَفَارُوا عَلَى كَيْفَةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعَبٍ مَظْلُومٍ، لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِهَا؛ وَلَا لَفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ» (1).

«سوگند به آن که بذر را بشکافت و جان را بیافزید، اگر حضور یافتن بیعت کنندگان نبود و حجت بر لزوم تصدی من با وجود یافتن نیروی مددکار تمام نمی شد، و اگر نبود که خدا از علمای اسلام پیمان گرفته که بر پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی جانکاه و محرومیت ستمدیدگان خاموش نمانند، زمام حکومت را رها می ساختم و از پی آن نمی گشتم. و می دیدید که این دنیاتان و مقام دنیایی تان در نظرم از نمی که از عطسه بزی بیرون می پرد، ناچیزتر است».

امروز چطور می توانیم ساکت و بی کار بنشینیم و ببینیم عده ای خائن و حرامخوار و عامل بیگانه به کمک اجانب و به زور سرنیزه ثروت و دسترنج صدها میلیون مسلمان را تصاحب کرده اند و نمی گذارند از حد اقل نعمت ها استفاده کنند؟ وظیفه علمای اسلام و همه مسلمانان است که به این وضع ظالمانه خاتمه بدهند و در این راه، که راه سعادت صدها میلیون انسان است، حکومت های ظالم را سرنگون کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند.

لزوم حکومت از نظر اخبار

طبق ضرورت عقل و ضرورت احکام اسلام و روئے رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و حضرت

ص: 35

1- . نهج البلاغه، ص 50، خطبه 3 (شقشقیه).

اميرالمؤمنين عليه السلام و مفاد آيات و روايات، تشكيل حكومت لازم است. اکنون به عنوان نمونه روايتی را كه از حضرت الرضا عليه السلام نقل شده می آورم:

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري العطار، قال: حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِي، قَالَ قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ النَّيْسَابُورِي: «إِنْ سَأَلَ سَائِلٌ فَقَالَ: أَخْبِرْنِي هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُكَلَّفَ الْحَكِيمُ...؟

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: وَلِمَ جَعَلَ أَوْلِي الْأَمْرِ وَأَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ؟ قِيلَ لِعَلِّلَ كَثِيرَةً:

مِنْهَا: أَنَّ الْخَلْقَ لَمَّا وُقِفُوا عَلَى حِدِّ مَحْدُودٍ وَأَمْرُوا أَنْ لَا يَتَعَدُوا تِلْكَ الْحُدُودَ - لِمَا فِيهِ مِنْ فَسَادِهِمْ - لَمْ يَكُنْ يَثْبُتُ ذَلِكَ وَلَا يَقُومُ إِلَّا بِأَنْ يَجْعَلَ عَلَيْهِمْ؛ فِيهَا أَمِينًا يَأْخُذُهُمْ بِالْوَقْفِ عِنْدَ مَا أُبِيحَ لَهُمْ وَيَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعَدِّيِ عَلَى مَا حُظِرَ عَلَيْهِمْ، لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لَكَانَ أَحَدًا لَا يَتْرُكُ لِدَنَّتِهِ وَمَنْفَعَتِهِ لِفَسَادِ غَيْرِهِ. فَجُعِلَ عَلَيْهِمْ قِيَمٌ يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفَسَادِ وَيُقِيمُ فِيهِمُ الْحُدُودَ وَالْأَحْكَامَ.

وَمِنْهَا: أَنَّا لَا نَجِدُ فِرْقَةً مِنَ الْفِرَقِ وَلَا مِلَّةً مِنَ الْمِلَلِ بَقُوا وَعَاشُوا إِلَّا بِقِيَمٍ وَرَيْسٍ لِمَا لَا بَدَّ لَهُمْ مِنْهُ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَالْدُنْيَا. فَلَمْ يَجْزُ فِي حِكْمَةِ الْحَكِيمِ أَنْ يَتْرُكَ الْخَلْقَ مِمَّا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا بَدَّ لَهُمْ مِنْهُ وَلَا قِوَامَ لَهُمْ إِلَّا - بِهِ فَيَقَاتِلُونَ بِهِ عَدُوَّهُمْ وَيَقْسِمُونَ بِهِ فَيَنْهَوْنَ بِهِ جُمُعَتَهُمْ وَجَمَاعَتَهُمْ وَيَمْنَعُ ظَالِمَهُمْ مِنْ مَظْلُومِهِمْ.

وَمِنْهَا: أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِمَامًا قِيَمًا أَمِينًا حَافِظًا مُسْتَوْدَعًا، لَدَرَسَتِ الْمِلَّةُ وَذَهَبَ الدِّينُ وَغُيِّرَتِ السُّنَنُ وَالْأَحْكَامُ، وَلَزَادَ فِيهِ الْمُبْتَدِعُونَ وَنَقَصَ مِنْهُ الْمُلْحِدُونَ وَشَدَّ بِهِوَ ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ؛ إِذْ قَدْ وَجَدْنَا الْخَلْقَ مَنْقُوصِينَ مُحْتَاجِينَ غَيْرَ كَامِلِينَ، مَعَ اخْتِلَافِهِمْ وَاخْتِلَافِ أَهْوَائِهِمْ وَتَشَدُّتِ حَالَاتِهِمْ، فَلَوْ لَمْ يَجْعَلْ فِيهَا قِيَمًا حَافِظًا لِمَا جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ الْأَوَّلُ، لَفَسَدُوا عَلَى نَحْوِ مَا بَيَّنَّاهُ وَغُيِّرَتِ الشَّرَائِعُ وَالسُّنَنُ وَالْأَحْكَامُ وَالْإِيمَانُ، وَكَانَ فِي ذَلِكَ فَسَادُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ» (1).

ص: 36

قسمت اول حدیث را که مربوط به نبوت است و الآن مورد بحث ما نیست نیاوردیم. مورد بحث ما قسمت اخیر است که امام می فرماید:

اگر کسی بپرسد چرا خدای حکیم «اولی الامر» قرار داده و به اطاعت آنان امر کرده است، جواب داده خواهد شد که به علل و دلایل بسیار چنین کرده است:

از آن جمله، این که چون مردم بر طریقه مشخص و معینی نگه داشته شده، و دستور یافته اند که از این طریقه تجاوز نمایند و از حدود و قوانین مقرر در نگذرند، زیرا که با این تجاوز و تخطی دچار فساد خواهند شد، و از طرفی این امر به تحقق نمی پیوندد و مردم بر طریقه معین نمی روند و نمی مانند و قوانین الهی را بر پا نمی دارند، مگر در صورتی که فرد (یا قدرت) امین و پاسداری بر ایشان گماشته شود که عهده دار این امر باشد و نگذارد پا از دایره حشاشان بیرون نهند، یا به حقوق دیگران تعدی کنند؛ زیرا اگر چنین نباشد و شخص یا قدرت بازدارنده ای گماشته نباشد، هیچ کس لذت و منفعت خویش را که با فساد دیگران ملازمه دارد فرو نمی گذارد و در راه تأمین لذت و نفع شخصی به ستم و تباهی دیگران می پردازد.

و علت و دلیل دیگر این که ما هیچ يك از فرقه ها یا هیچ يك از ملت ها و پیروان مذاهب مختلف را نمی بینیم که جز به وجود يك برپا نگه دارنده نظم و قانون و يك رئیس و رهبر توانسته باشد به حیات خود ادامه داده باقی بماند، زیرا برای گذران امر دین و دنیای خویش ناگزیر از چنین شخص هستند؛ بنابراین، در حکمت خدای حکیم روا نیست که مردم؛ یعنی آفریدگان خویش را بی رهبر و بی سرپرست رها کند؛ زیرا خدا می داند که به وجود چنین شخصی نیاز دارند، و موجودیتشان جز به وجود وی قوام و استحکام نمی یابد؛ و به رهبری اوست که با دشمنانشان می جنگند؛ و درآمد عمومی را میانشان تقسیم می کنند؛ و نماز جمعه و جماعت را برگزار می کنند؛ و دست ستمگران جامعه را از حریم حقوق مظلومان کوتاه می دارند.

و باز از جمله آن علل و دلایل، یکی این است که اگر برای آنان امام بر پا نگه دارنده نظم و قانون، خدمت گزار امین و نگاهبان پاسدار و امانتداری تعیین نکند، دین به کهنگی و فرسودگی دچار خواهد شد، و آیین از میان خواهد رفت؛ و سنن و احکام اسلامی دگرگونه و وارونه خواهد گشت؛ و بدعت گذاران چیزها در دین خواهند افزود؛ و ملحدان و بی دینان چیزها از آن خواهند کاست، و آن را برای مسلمانان به گونه ای دیگر جلوه خواهند داد؛ زیرا می بینیم که مردم ناقصند، و نیازمند کمالند و ناکاملند؛ علاوه بر این که با هم اختلاف دارند و تمایلات گوناگون و حالات متشتت دارند. بنابراین، هرگاه کسی را که برپا نگه دارنده نظم و قانون باشد و پاسدار آنچه پیامبر آورده بر مردم نگماشته بود، به چنان صورتی که شرح دادیم فاسد می شدند؛ و نظامات و قوانین و سنن و احکام اسلام دگرگونه می شد و عهدها و سوگندها دگرگون می گشت، و این تغییر سبب فساد همگی مردمان و بشریت به تمامی است.

چنان که از فرمایش امام علیه السلام استنباط می شود، علل و دلایل متعددی تشکیل حکومت و برقراری «ولی امر» را لازم آورده است. این علل و دلایل و جهات موقتی و محدود به زمانی نیستند؛ و در نتیجه لزوم تشکیل حکومت همیشگی است. مثلاً تعدی مردم از حدود اسلام و تجاوز آنان به حقوق دیگران و این که برای تأمین لذت و نفع شخصی به حریم حقوق دیگران دست اندازی کنند همیشه هست. نمی توان گفت این فقط در زمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، و مردم بعداً همه ملائکه می شوند! حکمت آفریدگار بر این تعلق گرفته که مردم به طریقه عادلانه زندگی کنند و در حدود احکام الهی قدم بردارند. این حکمت، همیشگی و از سنت های خداوند متعال، و تغییرناپذیر است. بنابراین، امروز و همیشه وجود «ولی امر»؛ یعنی حاکمی که قیّم و برپا نگه دارنده نظم و قانون اسلام باشد، ضرورت دارد؛ وجود حاکمی که مانع تجاوزات و ستمگری ها و تعدی به حقوق دیگران باشد؛ امین و امانتدار و پاسدار خلق

خدا باشد؛ هادی مردم به تعالیم و عقاید و احکام و نظامات اسلام باشد؛ و از بدعت‌هایی که دشمنان و ملحدان در دین و در قوانین و نظامات می‌گذارند جلوگیری کند. مگر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام به خاطر همین معانی نبود؟ آن علل و ضرورت‌هایی که آن حضرت را امام کرده است، الآن هم هست؛ با این تفاوت که شخص معینی نیست؛ بلکه موضوع را «عنوانی» قرار داده اند (1) تا همیشه محفوظ باشد.

پس، اگر احکام اسلام باید باقی بماند و از تجاوز هیأت‌های حاکمه ستمگر به حقوق مردم ضعیف جلوگیری شود و اقلیت‌های حاکمه نتوانند برای تأمین لذت و نفع مادی خویش مردم را غارت و فاسد کنند، اگر باید نظم اسلام برقرار شود و همه افراد بر طریقه عادلانه اسلام رفتار کنند و از آن تخطی ننمایند، اگر باید جلو بدعت‌گذاری و تصویب قوانین ضد اسلامی توسط مجلس‌های قلابی گرفته شود، اگر باید نفوذ بیگانگان در کشورهای اسلامی از بین برود، حکومت لازم است. این کارها بدون حکومت و تشکیلات دولت انجام نمی‌شود. البته حکومت صالح لازم است؛ حاکمی که قیّم امین صالح باشد، وگرنه حکومت‌کنندگان موجود به درد نمی‌خورند، چون جابر و فاسدند و صلاحیت ندارند.

چون در گذشته برای تشکیل حکومت و برانداختن تسلط حکام خائن و فاسد به طور دسته جمعی و بالاتفاق قیام نکردیم، و بعضی سستی به خرج دادند و حتی از بحث و تبلیغ نظریات و نظامات اسلامی مضایقه نمودند، بلکه به عکس، به دعاگویی حکام ستمکار پرداختند! این اوضاع به وجود آمد؛ نفوذ و حاکمیت اسلام در جامعه

ص: 39

1- . مراد آن است که در لزوم تشکیل حکومت و هدایت مردمان، عنوان «ولی امر» مذکور آمده است؛ نه آن که از شخص معینی مثلاً حضرت امیر علیه السلام نام برده شده باشد. بنابراین اداره نظام اسلامی در هر عصر، از وظایف کسی است که عنوان «ولی امر» بر او قابل انطباق باشد.

کم شد؛ ملت اسلام دچار تجزیه و ناتوانی گشت؛ احکام اسلام بی اجرا ماند، و در آن تغییر و تبدیل واقع شد؛ استعمارگران برای اغراض شوم خود به دست عمال سیاسی خود قوانین خارجی و فرهنگ اجنبی را در بین مسلمانان رواج دادند و مردم را غرب زده کردند. این ها همه برای این بود که ما قیّم و رئیس و تشکیلات رهبری نداشتیم. ما تشکیلات حکومتی صالح می خواهیم. این مطلب از واضحات است.

ص: 40

اختلاف آن با سایر طرز حکومت ها

حکومت اسلامی هیچ يك از انواع طرز حکومت های موجود نیست. مثلاً، استبدادی(1) نیست که رئیس دولت مستبد و خودرأی باشد؛ مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند؛ هر کس را اراده اش تعلق گرفت بکشد، و هر کس را خواست انعام کند، و به هر که خواست تیول بدهد و املاک و اموال ملت را به این و آن ببخشد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند. حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه؛ بلکه «مشروطه»(2) است. البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین

ص: 41

1- . حکومت استبدادی حکومتی است که مردم در آن نماینده یا حق رأی نداشته و از هر سهمی در اداره امور کشور محروم باشند. نامحدود بودن قدرت فرمان روا از لحاظ قانونی و وجود دستگاه متمرکزی که هر نوع مخالفتی را سرکوب می کند، از مشخصات این نظام است.

2- . مشروطه، نوعی رژیم حکومتی است که در آن قدرت حکومت ناشی از مردم شناخته می شود و به اصول معین و قابل اجرایی محدود و مشروط می گردد. قانون اساسی، بالاترین مرجع و سند عالیه کشوری می باشد که در آن حقوق اصلی و اساسی کلیه افراد و گروه ها محترم شناخته شده است. حکومت مشروطه به دو شکل اصلی سلطنتی و جمهوری وجود دارد. اختیارات رئیس جمهور نسبت به شاه در نظام مشروطه کمتر می باشد.

تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به يك مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم معین گشته است. «مجموعه شرط» همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی «حکومت قانون الهی بر مردم» است.

فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت های «مشروطه سلطنتی» (1) و «جمهوری» (2) در همین است: در این که نمایندگان مردم، یا شاه، در این گونه رژیم ها به قانون گذاری می پردازند؛ در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانون گذاری ندارد؛ و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی توان به مورد اجرا گذاشت. به همین سبب، در حکومت اسلامی به جای «مجلس قانون گذاری»، که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل می دهد، «مجلس برنامه ریزی» وجود دارد که برای وزارتخانه های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می دهد؛ و با

ص: 42

1- . پادشاهی یا سلطنتی شکلی است از نظام حکومت که در آن رئیس کشور عنوان پادشاه یا ملکه دارد. ویژگی این نوع نظام جانشینی ارثی است اگرچه گاه به صورت انتخاب از سوی شاه یا دیگران انجام می پذیرد. حکومت سلطنتی گاه نامحدود است و تمامی اقتدارات دولتی در دست شاه بوده و قوای سه گانه از او ناشی می شود که آن را سلطنت مطلقه گویند. و گاه اقتدارات شاه توسط مجلس قانون گذاری محدود می شود و وضع قوانین به نمایندگان مردم تفویض می گردد. این نوع حکومت را «سلطنت مشروطه» نامند.

2- . جمهوری نوعی حکومت است که زمامدار آن توسط رأی مستقیم یا غیر مستقیم مردم انتخاب می شود. در این شکل از حکومت توارث دخالتی ندارد و مدت ریاست محدود است. جمهوری رژیم کشورهای است که دموکراسی پارلمانی دارند، اما گاه بر حکومت های دیکتاتوری غیر سلطنتی نیز اطلاق می شود.

این برنامه ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می کند.

مجموعه قوانین اسلام که در قرآن و سنت گرد آمده توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است. این توافق و پذیرفتن کار حکومت را آسان نموده و به خود مردم متعلق کرده است. در صورتی که در حکومت های جمهوری و مشروطه سلطنتی، اکثریت کسانی که خود را نماینده اکثریت مردم معرفی می نمایند هر چه خواستند به نام «قانون» تصویب کرده، سپس بر همه مردم تحمیل می کنند.

حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خداست. قانون اسلام، یا فرمان خدا، بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد، تا ابد تابع قانون هستند؛ همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بیان شده است. اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خلافت را عهده دار شد، به امر خدا بود. خدای تبارک و تعالی آن حضرت را خلیفه قرار داده است: «خليفة الله في الأرض». نه این که به رأی خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود. همچنین بعد از این که احتمال می رفت اختلافاتی در امت پدید آید - چون تازه به اسلام ایمان آورده و جدیدالعهد بودند - خدای تعالی از راه وحی رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را الزام کرد که فوراً همان جا، وسط بیابان، امر خلافت را ابلاغ کند(1).

پس رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به حکم قانون و به تبعیت از قانون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به خلافت تعیین کرد؛ نه به این خاطر که دامادش بود، یا خدماتی کرده بود؛ بلکه چون مأمور و تابع حکم خدا و مجری فرمان خدا بود.

ص: 43

1 - . اشاره است به واقعه غدیر خم به دنبال نزول آیه (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...); «ای پیامبر آنچه را بر تو از پروردگارت فرو فرستاده شده برسان، و اگر این کار را انجام ندهی پیامش را نرسانده ای». المائدة (5) : 67؛ الغدير، ج 1، ص 214 - 229.

باری، حکومت در اسلام به مفهوم تبعیت از قانون است، و فقط قانون بر جامعه حکم فرمایی دارد. آن جا هم که اختیارات محدودی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ولات داده شده، از طرف خداوند است. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم هر وقت مطلبی را بیان یا حکمی را ابلاغ کرده اند، به پیروی از قانون الهی بوده است؛ قانونی که همه بدون استثنا بایستی از آن پیروی و تبعیت کنند. حکم الهی برای رئیس و مرئوس متبع است. یگانه حکم و قانونی که برای مردم متبع و لازم الاجراست، همان حکم و قانون خداست. تبعیت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم هم به حکم خدا است که می فرماید: (وَاطِيعُوا الرَّسُولَ)؛ «از پیامبر پیروی کنید». پیروی از متصدیان حکومت یا «اولوا الامر» نیز به حکم الهی است، آن جا که می فرماید: (اطِيعُوا اللَّهَ - وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (1). رأی اشخاص، حتی رأی رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، در حکومت و قانون الهی هیچ گونه دخالتی ندارد؛ همه تابع اراده الهی هستند.

حکومت اسلام سلطنتی هم نیست، تا چه رسد به شاهنشاهی و امپراتوری (2). در این نوع حکومت ها حکام بر جان و مال مردم مسلط هستند و خودسرانه در آن دخل و تصرف می کنند. اسلام از این رویه و طرز حکومت منزّه است. به همین جهت، در حکومت اسلامی، برخلاف رژیم سلطنت و شاهنشاهی و امپراتوری، اثری از کاخ های بزرگ، عمارات کذایی، خدم و حشم، دفتر مخصوص، دفتر ولیعهد، و دیگر لوازم سلطنت، که نصف یا بسیاری بودجه مملکت را از بین می برد، نیست. زندگی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را که رئیس دولت اسلام بود و حکومت می کرد همه می دانید. بعد از آن حضرت نیز، تا قبل از دوره بنی امیه این سیره و روش باقی بود. دو نفر اول سیره

ص: 44

1- النساء (4) : 59.

2- «امپراتوری» عنوان کشورهایی است با وسعت زیاد، دارای جمعیت بسیار، مرکب از ملل و نژادهای مختلف که تحت حکومت یک فرمانروا (امپراتور) وحدت یافته باشد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را در زندگی شخصی و ظاهری حفظ کرده بودند؛ گرچه در امور دیگر مخالفت ها کردند؛ که انحراف فاحش، دوره عثمان ظاهر شد(1)؛ همان انحراف هایی که ما را امروز به این مصیبت ها دچار کرده است. در عهد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام طرز حکومت اصلاح شده و رویه و اسلوب حکومت صالح بود. آن حضرت با این که بر کشور پهناوری حکومت می کرد، که ایران و مصر و حجاز و یمن از استان های آن بود، طوری زندگی می کرد که يك طلبه فقیر هم نمی تواند زندگی کند. به حسب نقل، وقتی که دو پیراهن خرید؛ یکی را که بهتر بود به قنبر (مستخدم خود) داد و پیراهن دیگر را که آستینش بلند بود برای خود برداشت و زیادی آستین را پاره کرده پیراهن آستین پاره را بر تن کرد(2). در صورتی که بر کشور بزرگ و پرجمعیت و پر درآمدی فرمانروایی می کرد. هرگاه این سیره حفظ می شد و حکومت به شیوه اسلام می بود، نه تسلط بر جان و مال مردم، نه سلطنت و نه شاهنشاهی، این ظلم ها و غارتگری ها و دستبرد به خزانه عمومی و فحشا و منکرات واقع نمی شد. بسیاری از این مفاسد از همان هیأت حاکمه و خانواده حاکم مستبد و هوسران سرچشمه می گیرد. این حکام هستند که اماکن فساد درست می کنند؛ مراکز فحشا و میگساری می سازند؛ و موقوفات را صرف ساختن سینما می کنند. اگر این تشریفات پرخرج سلطنتی و این ریخت و پاش ها و اختلاس ها نبود، بودجه مملکت کسر نمی آورد تا در برابر امریکا و انگلیس خاضع شوند و تقاضای قرض و کمک کنند. مملکت به خاطر این ریخت و پاش ها و اختلاس ها محتاج شده است؛ وگرنه نفت ما کم است؟ یا ذخایر و

ص: 45

-
- 1- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 126161، شرح خطبه 30، و ص 324 - 333، و ج 3، ص 3 - 69، شرح خطبه 43؛ بحار الأنوار، ج 31، ص 149؛ الغدیر، ج 8، ص 97 - 323.
 - 2- مکارم الأخلاق، ج 1، ص 246، حدیث 730؛ مناقب آل ابی طالب، ج 2، ص 112؛ بحار الأنوار، ج 40، ص 324، حدیث 6.

معادن نداریم؟ همه چیز داریم، لکن این مفت خوری ها و اختلاس ها و گشادبازی هایی که به حساب مردم و از خزانه عمومی می شود مملکت را بیچاره کرده است. اگر این ها نبود، احتیاج پیدا نمی کرد که از این جا راه بیفتند برود امریکا، در برابر میز آن مردك (رئیس جمهور امریکا) گردن کج کند که مثلاً به ما کمک کنید!

از طرف دیگر، تشکیلات اداری زاید و طرز اداره توأم با پرونده سازی و کاغذبازی، که از اسلام بیگانه است، خرج هایی بر بودجه مملکت تحمیل می کند که از خرج های حرام نوع اول کمتر نیست. این سیستم اداری از اسلام بعید است. این تشریفات زاید که برای مردم جز خرج و زحمت و معطلی چیزی ندارد از اسلام نیست. مثلاً آن طرزی که اسلام برای احقاق حقوق و حل و فصل دعاوی و اجرای حدود و قانون جزا تعیین کرده است بسیار ساده و عملی و سریع است. آن وقت که آیین دادرسی اسلام معمول بود، قاضی شرع در يك شهر با دو - سه نفر مأمور اجرا و يك قلم و دوات فصل خصومات می کرد، و مردم را به سراغ کار و زندگی می فرستاد. اما حالا این تشکیلات اداری دادگستری و تشریفات آن خدا می داند چقدر زیاد است و تازه هیچ کاری هم از پیش نمی برد. این هاست که مملکت را محتاج می کند، و جز زحمت و معطلی اثری ندارد.

شرایط زمامدار

شرایطی که برای زمامدار ضروری است، مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است. پس از شرایط عامه، مثل عقل و تدبیر، دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از: علم به قانون و عدالت.

چنان که پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وقتی در آن کس که باید عهده دار خلافت شود اختلاف پیدا شد، باز در این که مسئول امر خلافت باید فاضل باشد هیچ گونه اختلاف

1. علم به قانون:

چون حکومت اسلام حکومت قانون است، برای زمامدار علم به قوانین لازم می باشد، چنان که در روایت آمده است(1). نه فقط برای زمامدار، بلکه برای همه افراد، هر شغل یا وظیفه و مقامی داشته باشند، چنین علمی ضرورت دارد. منتها حاکم باید افضلیت علمی داشته باشد. ائمه ما برای امامت خودشان به همین مطلب استدلال کردند که امام باید فضل بر دیگران داشته باشد(2). اشکالاتی هم که علمای شیعه بر دیگران نموده اند در همین بوده که فلان حکم را از خلیفه پرسیدند نتوانست جواب بگوید، پس لایق خلافت و امامت نیست. فلان کار را برخلاف احکام اسلام انجام داد، پس لایق امامت نیست(3) و...

«قانوندانی» و «عدالت» از نظر مسلمانان شرط و رکن اساسی است. چیزهای دیگر در آن دخالت و ضرورت ندارد. مثلاً علم به چگونگی ملائکه، علم به این که صانع تبارک و تعالی دارای چه اوصافی است، هیچ یک در موضوع امامت دخالت ندارد. چنان که اگر کسی همه علوم طبیعی را بداند و تمام قوای طبیعت را کشف کند، یا موسیقی را خوب بلد باشد، شایستگی خلافت را پیدا نمی کند. و نه به این وسیله بر کسانی که قانون اسلام را می دانند و عادلند، نسبت به تصدی حکومت اولویت پیدا می کند. آنچه مربوط به خلافت است و در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه ما علیهم السلام درباره آن صحبت و بحث شده و بین مسلمانان هم مسلم بوده، این است که حاکم و خلیفه

ص: 47

1- ر.ک: نهج البلاغه، ص 189، خطبه 131.

2- علی علیه السلام می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ»؛ «ای مردم، سزاوارترین مردمان برای خلافت، تواناترین و داناترین ایشان به دستورهای خداوند است». نهج البلاغه، ص 247، خطبه 173.

3- الشافي في الإمامة، ج 4، ص 157؛ كشف المراد، ص 376 - 379؛ بحار الأنوار، ج 30، ص 506.

اولاً باید احکام اسلام را بدانند؛ یعنی قانوندان باشد؛ و ثانیاً عدالت داشته از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار باشد. عقل همین اقتضای را دارد؛ زیرا حکومت اسلامی حکومت قانون است، نه خودسری و نه حکومت اشخاص بر مردم. اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند، لایق حکومت نیست؛ چون اگر تقلید کند، قدرت حکومت شکسته می شود. و اگر نکند، نمی تواند حاکم و مجری قانون اسلام باشد. و این مسلم است که «الْفَقَهَاءُ حُكَّامٌ عَلَى السَّلَاطِينِ»⁽¹⁾. سلاطین اگر تابع اسلام باشند، باید به تبعیت فقها در آیند و قوانین و احکام را از فقها بپرسند و اجرا کنند؛ در این صورت حکام حقیقی همان فقها هستند؛ پس بایستی حاکمیت رسماً به فقها تعلق بگیرد، نه به کسانی که به علت جهل به قانون مجبورند از فقها تبعیت کنند. البته لازم نیست که صاحب منصبان و مرزبانان و کارمندان اداری، همه قوانین اسلام را بدانند و فقیه باشند؛ بلکه کافی است قوانین مربوط به شغل و وظیفه خویش را بدانند، چنان که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و امیرالمؤمنین علیه السلام این طور بوده است. مصدر امور باید دارای این دو امتیاز باشد؛ لکن معاونین و صاحب منصبان و مأمورانی که به شهرستان ها فرستاده می شوند باید قوانین مربوط به کار خود را دانسته و در موارد دیگر از مصدر امر بپرسند.

2. عدالت:

زمامدار بایستی از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار و عادل باشد؛ و دامنش به معاصی آلوده نباشد. کسی که می خواهد «حدود» جاری کند؛ یعنی قانون جزای اسلام را به مورد اجرا گذارد، متصدی بیت المال و خرج و دخل مملکت شود، و خداوند اختیار اداره بندگانش را به او بدهد، باید معصیت کار نباشد: (قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي

ص: 48

1- . امام صادق علیه السلام فرمود: «الْمُلُوكُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ، وَالْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى الْمُلُوكِ»؛ «پادشاهان حاکم بر مردمند، عالمان حاکم بر پادشاهانند». بحار الأنوار، ج 1، ص 183، حدیث 92.

الظَّالِمِينَ) (1) خداوند تبارك و تعالی به جائر چنین اختیاری نمی دهد. زمامدار اگر عادل نباشد، در دادن حقوق مسلمین، اخذ مالیات ها و صرف صحیح آن، و اجرای قانون جزا، عادلانه رفتار نخواهد کرد، و ممکن است اعوان و انصار و نزدیکان خود را بر جامعه تحمیل نماید، و بیت المال مسلمین را صرف اغراض شخصی و هوسرانی خویش کند.

بنابراین، نظریه شیعه در مورد طرز حکومت و این که چه کسانی باید عهده دار آن شوند در دوره رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا زمان غیبت، واضح است. به موجب آن، امام باید فاضل و عالم به احکام و قوانین و در اجرای آن عادل باشد.

شرایط زمامدار در دوره غیبت

اکنون که دوران غیبت امام علیه السلام پیش آمده و بناست احکام حکومتی اسلام باقی بماند و استمرار پیدا کند و هرج و مرج روا نیست، تشکیل حکومت لازم می آید. عقل هم به ما حکم می کند که تشکیلات لازم است تا اگر به ما هجوم آوردند بتوانیم جلوگیری کنیم؛ اگر به نوامیس مسلمین تهاجم کردند، دفاع کنیم. شرع مقدس هم دستور داده که باید همیشه در برابر اشخاصی که می خواهند به شما تجاوز کنند برای دفاع آماده باشید. برای جلوگیری از تعدیات افراد نسبت به یکدیگر هم حکومت و دستگاه قضایی و اجرایی لازم است. چون این امور به خودی خود صورت نمی گیرد، باید حکومت تشکیل داد؛ چون تشکیل حکومت و اداره جامعه بودجه و مالیات می خواهد، شارع مقدس بودجه و انواع مالیاتش را نیز تعیین نموده است؛ مانند خراجات، خمس، زکات، و غیره.

اکنون که شخص معینی از طرف خدای تبارك و تعالی برای احراز امر حکومت در

ص: 49

دوره غیبت تعیین نشده است، تکلیف چیست؟ آیا باید اسلام را رها کنید؟ دیگر اسلام نمی خواهیم؟ اسلام فقط برای دوستان سال بود؟ یا این که اسلام تکلیف را معین کرده است، ولی تکلیف حکومتی نداریم؟ معنای نداشتن حکومت این است که تمام حدود و ثغور مسلمین از دست برود و ما بایستی حالی دست روی دست بگذاریم که هر کاری می خواهند بکنند. و ما اگر کارهای آنها را امضا نکنیم، رد نمی کنیم. آیا باید این طور باشد؟ یا این که حکومت لازم است؛ و اگر خدا شخص معینی را برای حکومت در دوره غیبت تعیین نکرده است، لکن آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب علیه السلام موجود بود، برای بعد از غیبت هم قرار داده است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد، در عده بی شماری از فقهای عصر ما موجود است. اگر با هم اجتماع کنند، می توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند.

ولایت فقیه

اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت باشد به پا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در امر اداره جامعه داشت دارا می باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند.

این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بیشتر از حضرت امیر علیه السلام بود، یا اختیارات حکومتی حضرت امیر علیه السلام بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بیش از همه عالم است؛ و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر علیه السلام از همه بیشتر است؛ لکن زیادی فضایل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه، صلوات الله علیهم، در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولایت و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوان «عالم عادل» است.

وقتی می‌گوییم ولایتی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیهم السلام داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه علیهم السلام و رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است. زیرا این جا صحبت از مقام نیست؛ بلکه صحبت از وظیفه است. «ولایت»؛ یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدّس، یک وظیفه سنگین و مهم است؛ نه این که برای کسی شأن و مقام غیر عادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر، «ولایت» مورد بحث؛ یعنی حکومت و اجرا و اداره، بر خلاف تصویری که خیلی از افراد دارند، امتیاز نیست بلکه وظیفه ای خطیر است.

«ولایت» فقیه از امور اعتباری عقلایی (1) است و واقعیتهای جز جعل ندارد؛ مانند جعل (قرار دادن و تعیین) قیّم برای صغار. قیّم ملت با قیّم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد. مثل این است که امام علیه السلام کسی را برای حضانت (2)، حکومت، یا منصبی از مناصب، تعیین کند. در این موارد معقول نیست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و امام با فقیه فرق داشته باشد.

مثلاً یکی از اموری که فقیه متصدی ولایت آن است اجرای «حدود» (یعنی قانون جزای اسلام) است. آیا در اجرای حدود بین رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و امام و فقیه امتیازی است؟ یا چون رتبه فقیه پایین تر است باید کمتر بزند؟ حد زانی که صد تازیانه است

ص: 51

1- . امور اعتباری، در برابر امور تکوینی، اموری را گویند که به فرض و جعل و قرارداد ایجاد می‌شود و آن را به واضع و جاعل آن نسبت دهند؛ چنانچه اگر واضع آن شارع باشد آن را «اعتبار شرعی» نامند و اگر واضع آن مردم باشند که برای اداره امور زندگی خود وضع و جعل کنند آن را «اعتبار عقلایی» گویند.

2- . حضانت، اداره و نگه داری طفل را گویند، که در درجه اول بر عهده مادر و پدر است. و اگر این دو حیات نداشته باشند یا فاقد صلاحیت باشند، امام و حاکم اسلامی کسی را برای این کار برمی‌گزیند.

اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم جاری کند، صد و پنجاه تازیانه می زند، و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صد تازیانه، و فقیه پنجاه تازیانه؟ یا این که حاکم، متصدی قوه اجراییه است و باید حد خدا را جاری کند؛ چه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم باشد، و چه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، یا نماینده و قاضی آن حضرت در بصره و کوفه، یا فقیه عصر.

دیگر از شئون رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و حضرت امیر علیه السلام اخذ مالیات، خمس، زکات، جزیه، و خراج اراضی خراجیه(1) است. آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم اگر زکات بگیرد، چقدر می گیرد؟ از یک جا، ده یک و از یک جا، بیست یک؟ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خلیفه شدند چه می کنند؟ جنابعالی فقیه عصر و نافذ الکلمه شدید چطور؟ آیا در این امور ولایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و فقیه فرق دارد؟ خداوند متعال رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را «ولی» همه مسلمانان قرار داده و تا وقتی آن حضرت باشند، حتی بر حضرت امیر علیه السلام ولایت دارند. پس از آن حضرت، امام بر همه مسلمانان، حتی بر امام بعد از خود ولایت دارد؛ یعنی او امر حکومتی او درباره همه نافذ و جاری است و می تواند قاضی و والی نصب و عزل کند. همین ولایتی که برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و امام در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی اداره هست، برای فقیه هم هست. لکن فقها «ولی مطلق» به این معنا نیستند که بر همه فقهای زمان خود ولایت داشته باشند و بتوانند فقیه دیگری را عزل یا نصب نمایند. در این معنا مراتب و درجات نیست که یکی در مرتبه بالاتر و دیگری در مرتبه پایین تر باشد؛ یکی والی و دیگری والی تر باشد.

پس از ثبوت این مطلب، لازم است که فقها اجتماعاً یا انفراداً برای اجرای حدود و

ص: 52

1- . اراضی خراجیه یا زمین های خراجی به زمین هایی آباد گفته می شود که مسلمانان به فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلمیا امام آن را فتح کرده باشند. این نوع زمین ها به تمام مسلمین تعلق دارد و خرید و فروش آن ممنوع است. حکومت اسلامی آنها را واگذار می کند و در برابر استفاده از آن مالی دریافت می کند که به آن «خراج» می گویند.

حفظ ثغور و نظام، حکومت شرعی تشکیل دهند. این امر اگر برای کسی امکان داشته باشد، واجب عینی است؛ وگرنه واجب کفایی است(1)؛ در صورتی هم که ممکن نباشد، ولایت ساقط نمی شود، زیرا از جانب خدا منصوبند. اگر توانستند باید، مالیات، زکات، خمس، و خراج را بگیرند و در مصالح مسلمین صرف کنند؛ و اجرای حدود کنند. این طور نیست که حالا که نمی توانیم حکومت عمومی و سراسری تشکیل بدهیم، کنار بنشینیم؛ بلکه تمام امور[ی] که مسلمین [بدان] محتاجند و از وظایفی است که حکومت اسلامی باید عهده دار شود، هر مقدار که می توانیم باید انجام دهیم.

ولایت تکوینی

لازمه اثبات ولایت و حکومت برای امام علیه السلام این نیست که مقام معنوی نداشته باشد. برای امام مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفه حکومت است. و آن، مقام خلافت کلی الهی است که گاهی در لسان ائمه علیهم السلام، از آن یاد شده است. خلافتی است تکوینی، که به موجب آن جمیع ذرات در برابر «ولیّ امر» خاضعند. از ضروریات مذهب ماست که کسی به مقامات معنوی ائمه علیهم السلام نمی رسد، حتی ملک مقرب و نبی مرسل. اصولاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیهم السلام - طبق روایاتی که داریم - قبل از این عالم، انواری بوده اند در ظلّ عرش؛ و در انعقاد نطفه و طینت از بقیه مردم امتیاز داشته اند(2)؛ و مقاماتی دارند الهی ماشاء الله؛ چنان که در روایات «معراج» جبرئیل عرض می کند: «لَوْ دَنَوْتُ أُمَّةً، لَأَحْتَرَقْتُ»(3)؛ «هرگاه کمی نزدیک تر می شدم، سوخته بودم». یا این

ص: 53

1- . واجبی را «عینی» گویند که انجام آن برای یکایک مکلفین الزامی است؛ و انجام دادن یکی موجب سقوط تکلیف از عهده دیگری نمی شود، مانند: نماز و روزه. و واجبی را «کفایی» نامند که اگر شخص یا عده ای آن را به جا آورند از عهده دیگران ساقط می شود، مانند: امر به معروف و نهی از منکر.

2- . بصائرالدرجات، ص 34 - 40، باب 9 و 10؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 1 - 103.

3- . بحار الأنوار، ج 18، ص 382، حدیث 86؛ جامع الأسرار، ص 417.

فرمایش که: «إِنَّ لَنَا مَعَ اللَّهِ حَالَاتٍ لَا يَسَدُّ عَنْهُ مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ»⁽¹⁾؛ «ما با خدا حالاتی داریم که نه فرشته مقرب آن را می تواند داشته باشد و نه پیامبر مرسل». این جزء اصول مذهب ماست که ائمه علیهم السلام چنین مقاماتی دارند، قبل از آن که موضوع حکومت در میان باشد. چنان که، به حسب روایات، این مقامات معنوی برای حضرت زهرا، سلام الله علیها، هم هست⁽²⁾؛ با این که آن حضرت نه حاکم است و نه قاضی و نه خلیفه. این مقامات سوای وظیفه حکومت است. لذا وقتی می گوئیم حضرت زهرا I، قاضی و خلیفه نیست، لازمه اش این نیست که مثل من و شماست؛ یا بر ما برتری معنوی ندارد. همچنین اگر کسی قائل شد که: (التَّيِّبَةُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ)⁽³⁾. سخنی در باره رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم گفته، بالاتر از این که آن حضرت مقام ولایت و حکومت بر مؤمنان را دارد؛ و ما در این باره اکنون صحبتی نداریم، زیرا به عهده علم دیگری است.

حکومت وسیله ای است برای تحقق بخشیدن به هدف های عالی

عهده دار شدن حکومت فی حد ذاته، شأن و مقامی نیست؛ بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره نفس حکومت و فرماندهی به ابن عباس⁽⁴⁾ فرمود: این کفش چقدر می ارزد؟ گفت: هیچ. فرمود: فرماندهی بر شما نزد من از این هم کم ارزش تر است؛ مگر این که

ص: 54

-
- 1- . شرح توحید صدوق، ج 3، ص 396؛ بحار الأنوار، ج 18، ص 360. (با اندکی تفاوت)
 - 2- . علل الشرائع، ص 179، باب 143، حدیث 1؛ معانی الأخبار، ص 64 و 107؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 12 به بعد.
 - 3- . «پیامبر از خود مؤمنان به آنها سزاوارتر است». الأحزاب (33): 6.
 - 4- . عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب (3 سال قبل از هجرت - 68 ه) پسرعموی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و علی علیه السلام، تفسیر را از علی علیه السلام فرا گرفت و به «رئیس المفسرین» و «جَبْرُ الْأُمَّةِ» (دانشمند امت) معروف گردید. از یاران و سرداران سپاه حضرت در جنگ های جمل و صفین و نهروان بوده است.

به وسیله فرماندهی و حکومت بر شما بتوانم حق (یعنی قانون و نظام اسلام) را برقرار سازم و باطل (یعنی قانون و نظامات ناروا و ظالمانه) را از میان بردارم(1). پس، نفس حاکم شدن و فرمانروایی وسیله ای بیش نیست. و برای مردان خدا اگر این وسیله به کار خیر و تحقق هدف های عالی نیاید، هیچ ارزش ندارد. لذا در خطبه نهج البلاغه می فرماید: «اگر حجت بر من تمام نشده و ملزم به این کار نشده بودم آن را (یعنی فرماندهی و حکومت را) رها می کردم»(2). بدیهی است تصدی حکومت، به دست آوردن يك وسیله است؛ نه این که يك مقام معنوی باشد؛ زیرا اگر مقام معنوی بود؛ کسی نمی توانست آن را غصب کند یا رها سازد. هرگاه حکومت و فرماندهی وسیله اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام شود، قدر و ارزش پیدا می کند؛ و متصدی آن صاحب ارجمندی و معنویت بیشتر می شود. بعضی از مردم چون دنیا چشمشان را پر کرده، خیال می کنند که ریاست و حکومت فی نفسه برای ائمه علیهم السلام شأن و مقامی است، که اگر برای دیگری ثابت شد دنیا به هم می خورد. حال آن که نخست وزیر شوروی یا انگلیس و رئیس جمهور امریکا حکومت دارند، منتها کافرند. کافرند، اما حکومت و نفوذ سیاسی دارند؛ و این حکومت و نفوذ و اقتدار سیاسی را وسیله کامروایی خود از طریق اجرای قوانین و سیاست های ضد انسانی می کنند.

ائمه و فقهای عادل موظفند که از نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند. صرف حکومت برای آنان جز رنج و زحمت چیزی ندارد؛ منتها چه بکنند؟ مأمورند انجام وظیفه کنند. موضوع «ولایت فقیه» مأموریت و انجام وظیفه است.

ص: 55

1- . نهج البلاغه، ص 76، خطبه 33.

2- . نهج البلاغه، ص 50، خطبه 3، (شقشقیه).

حضرت درباره این که چرا حاکم و فرمانده و عهده دار کار حکومت شده، تصریح می کند که برای هدف های عالی؛ برای این که حق را برقرار کند و باطل را از میان ببرد.

فرمایش امام این است که خدایا تو می دانی ما برای به دست آوردن منصب و حکومت قیام نکرده ایم؛ بلکه مقصود ما نجات مظلومین از دست ستمکاران است. آنچه مرا وادار کرد که فرماندهی و حکومت بر مردم را قبول کنم، این بود که «خدای تبارک و تعالی از علما تعهد گرفته و آنان را موظف کرده که بر پر خوری و بهره مندی ظالمانه ستمگران و گرسنگی جانکاه ستمدیدگان سکوت نمایند»⁽¹⁾. یا می فرماید:

«اللَّهُمَّ، إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مَتَا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ، وَلَا التَّمَسَّسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ»⁽²⁾.

«خدایا، تو خوب می دانی که آنچه از ما سر زده و انجام شده، رقابت برای به دست گرفتن قدرت سیاسی، یا جستجوی چیزی از اموال ناچیز دنیا نبوده است».

و بلافاصله درباره این که پس او و یارانش به چه منظور کوشش و تلاش می کرده اند می فرماید:

«وَلَكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَنُظْهِرَ الْأَعْصَالَحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَتُقَامَ الْمُعْطَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ».

«بلکه برای این بود که اصول روشن دینت را بازگردانیم و به تحقق رسانیم و اصلاح را در کشورت پدید آوریم؛ تا در نتیجه آن بندگان ستمدیده ات ایمنی یابند و قوانین (یا قانون جزای) تعطیل شده و بی اجرا مانده ات به اجرا درآید و برقرار گردد».

ص: 56

1- نهج البلاغه، ص 50، خطبه 3.

2- نهج البلاغه، ص 189، خطبه 131.

خصال لازم برای تحقق این هدف ها

حاکمی که می خواهد به وسیله تشکیلات دولت و قدرت آمرانه ای که دارد هدف های عالی اسلام را عملی کند، همان هدف هایی را که امام علیه السلام شرح داد، بایستی همان خصال ضروری را که سابقاً اشاره کردیم داشته باشد؛ یعنی عالم به قانون و عادل باشد. به همین جهت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به دنبال فرمایشات خود در تعیین هدف های حکومت به خصال لازم حاکم اشاره می فرماید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنْابَ وَسَمِعَ وَأَجَابَ . لَمْ يَسْأَلْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالصَّلَاةِ . وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالْدَّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَةَ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ ، فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَةً» .

«خدایا، من اولین کسی بودم که رو به تو آورد و دینت را که بر زبان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم جاری شد شنید و پذیرفت. هیچ کس جز پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در نمازگزاردن بر من سبقت نجست. و شما مردم خوب می دانید که شایسته نیست کسی که بر نوامیس و خون ها و درآمدها و احکام و قوانین و پیشوایی مسلمانان ولایت و حکومت پیدا می کند بخیل باشد، تا بر اموال مسلمانان حرص ورزد».

«وَلَا الْجَاهِلُ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ» .

«و باید که جاهل و نا آگاه از قوانین نباشد، تا از روی نادانی مردم را به گمراهی بکشاند».

«وَلَا الْجَافِي فَيَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ ، وَلَا الْخَائِفُ لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذَ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ» .

«و باید که جفاکار و خشن نباشد، تا به علت جفای او مردم با او قطع رابطه و مراوده کنند. و نیز باید که از دولت ها نترسد تا با یکی دوستی و با دیگری دشمنی کند».

«وَلَا الْمُؤْتَسِّي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ ، وَلَا الْمُعْطَلُ لِلسُّنَّةِ فَيُهْلِكَ الْأُمَّةَ» (1).

«و باید که در کار قضاوت رشوه خوار نباشد تا حقوق افراد را پایمال کند و نگذارد حق به حق دار برسد. و نباید که سنت و قانون را تعطیل کند تا امت به گمراهی و نابودی نرود».

درست توجه کنید که مطالب این روایت حول دو موضوع دور می زند: یکی «علم»، و دیگری «عدالت». و این دو را خصلت ضروری «والی» قرار داده است. در عبارت «وَلَا الْجَاهِلُ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ» روی خصلت «علم» تکیه می کند. و در سایر عبارات روی «عدالت» به معنای واقعی تأکید می نماید. عدالت به معنای واقعی این است که در ارتباط با دول و معاشرت با مردم و معاملات با مردم و دادرسی و قضا و تقسیم درآمد عمومی، مانند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتار کند؛ و طبق برنامه ای که برای مالک اشتر (2) و در حقیقت برای همه والیان و حکام تعیین فرموده است (3)؛ چون بخشنامه ای است عمومی که فقها هم اگر والی شدند بایستی دستورالعمل خویش بدانند.

ص: 58

1- . نهج البلاغة، ص 189، خطبه 131.

2- . مالك بن حارث نخعی معروف به اشتر (37 ه. ق) از فرماندهان سپاه اسلام و در شجاعت زبانزد بود. در جنگ های جمل و صفین در کنار حضرت امیر علیه السلام شمشیر زد امام ولایت مصر را بدو سپرد و در راه رسیدن به آن سامان با دسیسه معاویه مسموم و شهید گشت. فرمان امام خطاب به مالك موسوم به عهدنامه مالك اشتر که در نهج البلاغة (نامه 53) مذکور گردیده شهرت بسیار دارد.

3- . نهج البلاغة، ص 426، نامه 53.

جانشینان رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فقهای عادلند

از روایاتی که در دلالتش اشکال نیست این روایت است: قَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: اللَّهُمَّ اذْهَبْ خُلْفَائِي (ثَلَاثَ مَرَّاتٍ) قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ خُلْفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي، يَرُونَنِي حَدِيثِي وَسُنَنِي فَيَعْلَمُونَهَا النَّاسَ مِنْ بَعْدِي» (1).

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «خدایا، جانشینان مرا رحمت کن». و این سخن را سه بار تکرار فرمود. پرسیده شد که ای پیغمبر خدا، جانشینان چه کسانی هستند. فرمود: «کسانی که بعد از من می آیند، حدیث و سنت مرا نقل می کنند، و آن را پس از من به مردم می آموزند».

شیخ صدوق (2) علیه الرحمه، این روایت را در کتاب های معانی

ص: 59

1- «صاحب وسائل الشیعة این حدیث را در «کتاب القضاء»، «أبواب صفات القاضی»، باب 8، حدیث 50، و نیز باب 11، حدیث 7 به طور ارسال آورده است، و از معانی اخبار و مجالس به دو سند که در بعض رجال باهم مشترکند نقل می کند، و در عیون به سه سند مختلف که در تمام رجال غیر یکدیگرند و در سه مکان دور از هم به سر می برده اند (مرو و نیشابور و بلخ) نقل شده است». [مؤلف قدس سره]

2- محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، مکتبی به «ابوجعفر»، معروف به «صدوق» و «ابن بابویه» (381 ه. ق) از بزرگان علمای امامیه و مشایخ حدیث و فقهای شیعه. ولادت وی در غیبت صغرا و به دعای امام زمان واقع شد. وی از پدر خود، علی بن بابویه و محمد بن حسن بن ولید و جعفر بن محمد قولویه، روایت کرده است. شیخ مفید، ابن شاذان، غضائری، و شیخ ابوجعفر دوریستی از او روایت کرده اند. تألیفاتش را حدود سیصد عدد نوشته اند، معروف ترین آنها عبارت است از: من لا یحضره الفقیه، الخصال، التوحید، عیون أخبار الرضا، الأمالی، معانی الأخبار، علل الشرائع، کمال الدین.

الأخبار(1)، عيون اخبار الرضا (2)، و مجالس(3)، از پنج طریق - که تقریباً چهار طریق می شود، چون دو طریق از بعضی جهات مشترك است - نقل کرده است.

در مواردی که «مُسْنَد»(4)، ذکر شده است، در يك مورد «فَيَعْلَمُونَهَا» و در بقیه موارد «فَيَعْلَمُونَهَا النَّاسَ»(5) می باشد. و آن جا که «مُرْسَل»(6)، ذکر شده است، فقط صدر روایت است و جمله «فَيَعْلَمُونَهَا النَّاسَ مِنْ بَعْدِي» را ندارد(7).

ما درباره این روایت روی دو فرض صحبت می کنیم:

فرض کنیم روایت «واحد» باشد و جمله «فَيَعْلَمُونَهَا . . .» در ذیل حدیث زیاده شده، و یا این که جمله مزبور بوده و افتاده است. و سقوط جمله به واقع نزدیک تر است؛ زیرا اگر اضافه شده باشد، نمی توان گفت از روی خطا یا اشتباه بوده است؛ چون همان طور که عرض شد، روایت از چند طریق رسیده، و راویان حدیث هم دور از هم زندگی می کرده اند: یکی در بلخ، و دیگری در نیشابور، و سومی در جای دیگر. با این وصف نمی شود عمداً این جمله زیاد شده باشد. و بعید به نظر می رسد که چند نفر دور از هم به ذهنشان بیاید که چنین جمله ای را به حدیث اضافه کنند. بنابراین،

ص: 60

- 1- . معاني الأخبار، ص 374، باب 423. معاني الأخبار از آثار شیخ صدوق است. مؤلف در این کتاب احادیثی را که در تفسیر کلمات و اخبار معصومین وارد شده، گرد آورده است.
- 2- . عيون أخبار الرضا، ج 2، ص 37، باب 31، حدیث 94. عيون أخبار الرضا شامل روایات و شرح احوال امام رضا علیه السلام که دارای 139 باب است.
- 3- . الأمالي أو المجالس، ص 152، مجلس 34، حدیث 4. کتاب امالی معروف به مجالس یا عرض المجالس از شیخ صدوق این کتاب در 97 «مجلس» ترتیب یافته است.
- 4- . «مُسْنَد» روایتی است که تمام راویان آن در سلسله سند تا معصوم علیه السلام مذکور گردیده باشند.
- 5- . در وسائل الشیعة (ج 3، ص 418، سطر 16 ط - حجری) به نقل از مجالس با «فَيَعْلَمُونَهَا» و در عيون أخبار الرضا، ج 2، ص 37، باب 31، حدیث 94؛ و وسائل الشیعة، ج 27، ص 92، «کتاب القضاء»، «أبواب صفات القاضي»، باب 8، حدیث 53. (ط - آل البيت) با «يُعْلَمُونَهَا النَّاسَ» آمده است.
- 6- . «مرسل» روایتی است که تمامی یا برخی راویان آن در سلسله سند افتاده باشد.
- 7- . من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 302، باب 176، حدیث 915.

اگر روایت «واحد» باشد، ما قاطعیم که جمله «فیعلمونها . . .» از طریقی که صدوق رحمه الله علیه نقل کرده اند ساقط شده و از قلم نساخ افتاده. یا این که صدوق رحمه الله علیه جمله را ذکر نکرده است.

فرض دیگر این که دو حدیث باشد: یکی بدون جمله «فیعلمونها . . .» و دیگری با این جمله وارد شده باشد. بنابر این که جمله مزبور در حدیث باشد، قطعاً کسانی را که شغل آنان نقل حدیث باشد و از خود رأی و فتوایی ندارند، شامل نمی شود؛ و نمی توان گفت بعضی از محدثین که اصلاً حدیث را نمی فهمند و مصداق «رُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ لَيْسَ بِفَقِيهٍ»⁽¹⁾ هستند و مانند دستگاه ضبط اخبار و روایات را می گیرند و می نویسند و در دسترس مردم قرار می دهند، خلیفه اند و علوم اسلامی را تعلیم می دهند. البته زحمات آنان برای اسلام و مسلمین ارزنده است، و بسیاری از آنان هم فقیه و صاحب رأی بوده اند؛ مانند کلینی⁽²⁾؛ شیخ صدوق رحمه الله علیه و پدر شیخ صدوق⁽³⁾؛ که از فقها بوده و احکام و علوم اسلام را به مردم تعلیم می داده اند. ما که می گوئیم شیخ صدوق رحمه الله علیه با شیخ

مفید⁽⁴⁾؛ فرق دارد، مراد این نیست که شیخ صدوق رحمه الله علیه فقاهت نداشته؛ یا این که فقاهت

ص: 61

1- رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مسجد خیف در ضمن خطبه ای فرمود: «فَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ لَيْسَ بِفَقِيهٍ. وَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ»؛ «چه بسا حامل دانشی که خود به آن آگاه نباشد. و چه بسا بردارنده دانشی که آن را به آگاه تر از خود رساند». الکافی، ج 1، ص 404، «کتاب الحجّة»، «باب ما أمر النبی صلی الله علیه و آله وسلم بالنصیحة لأئمة المسلمین»، حدیث 2؛ عوالمی اللآلی، ج 4، ص 66، حدیث 24؛ بحار الأنوار، ج 21، ص 138، حدیث 33.

2- محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، (328 یا 329 ه. ق) معروف به «ثقه الإسلام» از محدثان بزرگ شیعه و شیخ مشایخ اهل حدیث. وی اولین مؤلف از مؤلفان «کتاب اربعه» شیعه است که به سالیان دراز کتاب عظیم کافی را در سه بخش «اصول» و «فروع» و «روضه» گرد آورد.

3- علی بن حسین بن موسی بن بابویه (329 ه. ق) فقیه و محدث گرانقدر شیعه، کتاب های بسیاری را به او منسوب کرده اند از جمله: التوحید، الإمامة والتبصرة من الحيرة، الصلاة، الأخوان و الشرائع.

4- ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (336 یا 338 - 413 ه. ق) ملقب به «شیخ مفید» و «ابن معلم» از فقها و متکلمان و محدثان نام آور شیعه است که در زمان خود ریاست علمی بغداد را به عهده داشت. سید مرتضی علم الهدی، سید رضی، شیخ طوسی، و نجاشی از مشهورترین شاگردان وی بوده اند. حدود 200 اثر کوچک و بزرگ از او به جای مانده است که از معروف ترین آنهاست: الإرشاد، الاختصاص، أوائل المقالات، الأمالی، المقنعة.

او از مفید رحمه الله علیه کمتر بوده است؛ شیخ صدوق رحمه الله علیه همان کسی است که در یک مجلس تمام اصول و فروع مذهب را شرح داده است (1)؛ لکن فرق ایشان با مفید رحمه الله علیه این است که مفید رحمه الله علیه و امثال ایشان از مجتهدینی هستند که نظر خودشان را در روایات و اخبار به کار می برده اند؛ و صدوق رحمه الله علیه از فقهای است که نظر خود را به کار نمی برده، یا کمتر به کار می برده اند.

حدیث، آنهایی را شامل می شود که علوم اسلام را گسترش می دهند، و احکام اسلام را بیان می کنند، و مردم را برای اسلام تربیت و آماده می سازند تا به دیگران تعلیم بدهند. همان طور که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیهم السلام احکام اسلام را نشر و بسط می دادند؛ حوزه درس داشتند و چندین هزار نفر در مکتب آنان استفاده علمی می کردند و وظیفه داشتند به مردم یاد بدهند. معنای «یعلّمونها الناس» همین است که علوم اسلام را بین مردم بسط و نشر بدهند و احکام اسلام را به مردم برسانند. اگر گفتیم که اسلام برای همه مردم دنیاست، این امر جزء واضحات عقول است که مسلمانان، مخصوصاً علمای اسلام، موظفند اسلام و احکام آن را گسترش بدهند و به مردم دنیا معرفی نمایند.

در صورتی که قائل شویم جمله «یعلّمونها الناس» در ذیل حدیث نبوده است، باید دید فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي... الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرُؤُونَ حَدِيثِي وَسُنَّتِي» چه معنایی دارد. در این صورت، روایت باز راویان حدیثی را که فقیه

ص: 62

1- . الأُمالي أو المجالس، مجلس 93، ص 509 - 520. بحار الأنوار، ج 10، ص 393 - 405، «كتاب الاحتجاج»، باب 25.

نباشند شامل نمی شود. زیرا سنن الهی، که عبارت از تمام احکام است، از باب این که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وارد شده، سنن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نامیده می شود. پس، کسی که می خواهد سنن رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را نشر دهد، باید تمام احکام الهی را بداند، صحیح را از سقیم تشخیص دهد، اطلاق و تقیید (1) عام و خاص (2) و جمع های عقلایی (3) را ملتفت باشد، روایاتی را که در هنگام تقیه وارد شده از غیر آن تمیز بدهد، و موازینی را که برای آن تعیین کرده اند بداند. محدثینی که به مرتبه اجتهاد نرسیده اند و فقط نقل حدیث می کنند این امور را نمی دانند، و سنت واقعی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را نمی توانند تشخیص دهند. و این از نظر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بی ارزش است. مسلم است که آن حضرت نمی خواسته اند فقط «قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم» و «عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم» - گرچه دروغ باشد و از آن حضرت نباشد - در بین مردم رواج پیدا کند. بلکه منظورشان این بوده که سنت واقعی نشر شود، و احکام حقیقی اسلام بین مردم گسترش یابد. روایت

ص: 63

- 1- . «مطلق» در اصطلاح علم اصول لفظی است که نسبت به افراد معنای خود شایع و فراگیر بوده و بر هر کدام از آنها قابلیت انطباق داشته باشد؛ مانند کلمه «مرد» که بر هر مذکر قابل صدق است. و «مقید» لفظی را گویند که مطلق نباشد؛ مانند «مرد دانشمند».
- 2- . «عام» در اصطلاح علم اصول لفظی را گویند که همه افراد معنای خود را در برگیرد. هر لفظ توسط ادات عموم یا موقعیت خاص در کلام مفید این معنا خواهد بود؛ مانند هر دانشمندی را احترام کن. و «خاص» لفظی است که فقط بر بعضی از افراد معنای خود دلالت کند، مانند: هر دانشمندی را جز آن که ناپرهیزکار است احترام کن.
- 3- . «جمع عقلایی» شیوه مردمان عاقل و زبانندان را گویند که دو کلام و دلیل در ظاهر متنافی را با هم آشتی دهند و یکی را در مقابل دیگری از درجه اعتبار ساقط نمایند، و از این راه مراد گوینده را معلوم سازند. برای مثال دو دلیل «هر زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید» و «زناکار محصن را سنگسار کنید» در نظر نخست متنافی است، اما عقلا اول را «عام» و دوم را «خاص» می گیرند، و حکم عام را در مورد خاص سرایت نمی دهند. و به عبارت دیگر، خاص را از دایره شمول عام خارج ساخته و به هر دو دلیل عمل می کنند.

«مَنْ حَفِظَ عَلَيَّ أُمَّتِي أُزْبِعِينَ حَدِيثًا، حَشَرَهُ اللَّهُ فَقِيهًا» (1) و دیگر روایاتی که در تمجید از نشر احادیث وارد شده (2)، مربوط به محدثینی نیست که اصلاً نمی فهمند حدیث یعنی چه؟ این ها راجع به اشخاصی است که بتوانند حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را مطابق حکم واقعی اسلام تشخیص دهند. و این ممکن نیست مگر مجتهد و فقیه باشند، که تمام جوانب و قضایای احکام را بسنجند، و روی موازینی که در دست دارند، و نیز موازینی که اسلام و ائمه علیهم السلام معین کرده اند، احکام واقعی اسلام را به دست آورند. اینان خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم هستند، که احکام الهی را گسترش می دهند و علوم اسلامی را به مردم تعلیم می کنند، و حضرت در حق آنان دعا کرده است: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي» .

بنابراین، جای تردید نیست که روایت «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي» شامل راویان حدیثی که حکم کاتب را دارند نمی شود و يك کاتب و نویسنده نمی تواند خلیفه رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم باشد. منظور از «خلفا»، فقهای اسلامند. نشر و بسط احکام و تعلیم و تربیت مردم با فقهایی است که عادلند؛ زیرا اگر عادل نباشند، مثل قضاتی هستند که روایت بر ضد اسلام جعل کردند؛ مانند سمرة بن جندب (3) که بر ضد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

ص: 64

1- . این مضمون با الفاظ مختلف در منابع شیعه و اهل سنت آمده است. رجوع کنید به: بحار الأنوار، ج 2، ص 153 - 157؛ کنز العمال، ج 10، ص 224.

2- . بحار الأنوار، ج 2، ص 144 - 168، ابواب 19 و 20 و 21؛ کنز العمال، ج 10، ص 220 - 243.

3- . ابو عبدالرحمان سمرة بن جندب بن هلال بن جریح (58 ه. ق) از پیامبر بسیار روایت کرده است. بعد از مرگ «زیاد» چندی در بصره جانشین وی بود تا آن که معاویه وی را معزول ساخت. طبری می نویسد که سمرة در ایامی که والی بصره بود فرمان قتل هشت هزار تن را صادر کرد. چون به کوفه آمد زیاد از او پرسید: نمی ترسی که فرد بی گناهی را کشته باشی؟ گفت: اگر افزون بر این هم می کشتم نمی ترسیدم. به نقل از ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغة - (ج 4، ص 73) معاویه در ازای صد هزار درهم به او پیشنهاد کرد تا روایت کند که آیه (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) البقرة (2): 204 در شأن علی بن ابی طالب نازل گردیده است و آیه (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ) البقرة (2): 207 در شأن ابن ملجم فرو فرستاده شده و سمرة به چهار برابر آن مقدار پذیرفت که آن روایت را جعل کند.

روایت جعل کرد. و اگر فقیه نباشند، نمی توانند بفهمند که فقه چیست و حکم اسلام کدام. و ممکن است هزاران روایت را نشر بدهند که از عمال ظلمه و آخوندهای درباری در تعریف سلاطین جعل شده است.

به طوری که ملاحظه می کنید، با دو روایت ضعیف چه بساطی راه انداخته اند(1)، و آن را در مقابل قرآن قرار داده اند - قرآنی که حدیث دارد بر ضد سلاطین قیام کنید و

ص: 65

1- . در بین روایات به ندرت اخباری دیده می شود که اطاعت پادشاه و سلاطین را لازم شمرده است. این روایات دستاویز گروهی برای توجیه سکوت در برابر ستمگران گردیده است، با این که این روایات از حیث سند ضعیف و از جهت دلالت نیز عموماً نارساست. برای تأیید مدعا در این جا دو نمونه از روشن ترین و مهم ترین این روایات را می آوریم: عَنْ جَمَاعَةٍ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ، يَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ مَظْلُومٍ، فَمَنْ عَدَلَ كَانَ لَهُ الْأَجْرُ وَعَلَى الرَّعِيَّةِ الشُّكْرُ. وَمَنْ جَارَ كَانَ عَلَيْهِ الْوِزْرُ وَعَلَى الرَّعِيَّةِ الصَّبْرُ حَتَّى يَأْتِيَهُمُ الْأَمْرُ» بحار الأنوار، ج 72، ص 354، حدیث 69. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «پادشاه سایه خدا بر روی زمین است، هر ستمدیده ای به او پناه می برد. اگر عدالت ورزد، برای او پاداش نیکوست، و بر مردم است که وی را شکر گزارند. و اگر ستم کند، گناه آن بر اوست، و بر مردم است که شکیبایی نشان دهند تا آن که امر خدا در رسد». مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ بَشَّارٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْقَطَّانِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ بَكْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُصْعَبٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ سَلَمَةَ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «طَاعَةُ السُّلْطَانِ وَاجِبَةٌ وَمَنْ تَرَكَ طَاعَةَ السُّلْطَانِ، فَقَدْ تَرَكَ طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَدَخَلَ فِي نَهْيِهِ. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: (وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ).» بحار الأنوار، ج 72، ص 368، حدیث 1. پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «اطاعت پادشاه واجب است؛ هر کس اطاعت او را رها کند، فرمان خدا را رها کرده است و در نهی خداوند وارد شده است که فرموده: «با دست خود خود را به هلاکت نیندازید». اما از راویان روایت اول ابی المفضل ضعیف، و علی بن الحسن مجهول، و حسین بن زید غیر ثقة است. از راویان روایت دوم نیز علی بن ابراهیم و محمد بن مصعب مجهول و محمد بن عبدالله و احمد بن بکر و حماد بن سلمه و ثابت و انس غیر ثقة اند. در مقابل این روایات، در (بحار الأنوار، ج 72، ص 335 - 385، ابواب 81 - 84) روایات فراوانی بر خلاف مضمون آن دو روایت وارد شده است.

موسی را به قیام علیه سلاطین وامی دارد(1). علاوه بر قرآن مجید، روایات بسیاری درباره مبارزه با ستمگران و کسانی که در دین تصرف می کنند وارد شده است(2). تنبل ها این ها را کنار گذاشته، آن دو روایت ضعیف را، که شاید «وعاظ السلاطین» جعل کرده اند، در دست گرفته و مستند قرار داده اند که باید با سلاطین ساخت و درباری شد! اگر این ها اهل روایت و دین شناس بودند، به روایات بسیاری که بر ضد ظلمه است عمل می کردند. و اگر اهل روایت هم هستند، باز عدالت ندارند. چون عادل و از معاصی به دور نیستند، از قرآن و آن همه روایت چشم می پوشند و به دو روایت ضعیف می چسبند! شکم آنهاست که آنها را متوسل به این دو روایت ضعیف کرده، نه علم! این شکم و حب جاه است که انسان را درباری می کند، نه روایت.

در هر صورت، گسترش دادن علوم اسلام و نشر احکام با فقهای عادل است، تا احکام واقعی را از غیر واقعی، و روایاتی که ائمه علیهم السلام از روی تقیه صادر کرده اند، تمیز بدهند. چون می دانیم که ائمه ما گاهی در شرایطی بودند که نمی توانستند حکم واقع را بگویند؛ و گرفتار حکام ستمگر و جائر بودند، و در حال شدت تقیه و خوف به سر می بردند (البته خوف از برای مذهب داشتند نه برای خودشان). که اگر در بعضی موارد تقیه نمی شد، حکام ستمگر ریشه مذهب را قطع می کردند.

و اما دلالت حدیث شریف بر ولایت فقیه نباید جای تردید باشد، زیرا خلافت همان جانشینی در تمام شئون نبوت است؛ و جمله «اللَّهُمَّ اَرْحَمْ خُلَفَائِي» دست کم از جمله «عَلِيٌّ خَلِيفَتِي»(3) ندارد. و معنی خلافت در آن، غیر معنی خلافت در دوم نیست.

ص: 66

-
- 1- . الأعراف (7) : 103؛ یونس (10) : 75 - 85؛ طه (20) : 24 و 43؛ المؤمنون (23) : 45 - 47؛ النازعات (79) : 17.
 - 2- . وسائل الشیعة، ج 16، ص 267، «کتاب الأمر والنهی»، «أبواب الأمر والنهی»، باب 39، و ج 17، ص 177، «کتاب التجارة»، «أبواب ما یکتسب به»، باب 42.
 - 3- . ر.ک: بحار الأنوار، ج 38، ص 98، حدیث 16، 18، 36، 47، 54، 77، 81، 96، 97 و 123.

و جمله «الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي وَيَرُونِ حَدِيثِي» معرفی خلفاست، نه معنی خلافت؛ زیرا معنی خلافت در صدر اسلام امر مجهولی نبود که محتاج بیان باشد؛ و سائل نیز معنی خلافت را نپرسید، بلکه اشخاص را خواست معرفی فرماید و ایشان با این وصف معرفی فرمودند. جای تعجب است که هیچ کس از جمله «علیّ خلیفتی» یا «الأئمة خلفائی» (1) «مسأله گویی» نفهمیده، و استدلال برای خلافت و حکومت ائمه به آن شده است، لکن در جمله «خلفائی» که رسیده اند توقف نموده اند. و این نیست مگر به واسطه آن که گمان کرده اند خلافت رسول الله محدود به حد خاصی است، یا مخصوص به اشخاص خاصی، و چون ائمه علیهم السلام، هر يك خلیفه هستند، نمی شود پس از ائمه علما فرمانروا و حاکم و خلیفه باشند؛ و باید اسلام بی سرپرست و احکام اسلام تعطیل باشد! و حدود و ثغور اسلام دستخوش اعدای دین باشد! و آن همه کجروی رایج شود که اسلام از آن بری است.

روایت علی بن ابی حمزه

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، يَقُولُ: «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ، بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَبِقَاعِ الْأَرْضِ الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهَا، وَأَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يُصَدِّعُ فِيهَا بِأَعْمَالِهِ؛ وَتُلِمَّ فِي الْإِسْلَامِ ثُلْمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ، لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْأَسْلَامِ كَحِصْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا» (2).

می گوید از امام موسی بن جعفر الصادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «هرگاه مؤمن (یا فقیه مؤمن) بمیرد، فرشتگان بر او می گریند و قطعات زمینی که بر آن به پرستش خدا

ص: 67

1- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 132، حدیث 457؛ إكمال الدين، ص 253، حدیث 3؛ بحار الأنوار، ج 36، ص 245، حدیث 57.

2- الكافي، ج 1، ص 38، «كتاب فضل العلم»، «باب فقد العلماء»، حدیث 3.

بر می خاسته و درهای آسمان که با اعمالش بدان فرا می رفته است. و در (دژ) اسلام شکافی پدیدار خواهد شد که هیچ چیز آن را ترمیم نمی کند، زیرا فقهای مؤمن دژهای اسلامند، و برای اسلام نقش حصار مدینه را برای مدینه دارند».

درباره متن این روایت

در همین باب از کتاب کافی روایت دیگری هست که به جای «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ» جمله «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِيهُ» دارد (1). در حالی که صدر روایتی که نقل کردیم کلمه «الفقیه» را ندارد، لکن از ذیل آن که تعلیل می فرماید به: «لَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ» معلوم می شود کلمه «فقیه» از بالای روایت افتاده باشد. مخصوصاً با مناسبتی که از «تَلِمَ فِي الْإِسْلَامِ» «حصن»، و مانند آن استفاده می شود که تمام مناسب با فقهاست.

در مفهوم روایت

این که می فرماید: «مؤمنان فقیه دژهای اسلامند» در حقیقت فقها را موظف و مأمور می کند که نگهبان باشند، و از عقاید و احکام و نظامات اسلام نگهبانی کنند. بدیهی است این فرمایش امام به هیچ وجه جنبه تشریفات ندارد. مثل تعارفاتی نیست که به هم می کنیم. من به شما «شریعتمدار» می گویم، و شما به من «شریعتمدار» می گوید! یا مثل این که پشت پاکت به هم می نویسیم: حضرت مستطاب حجه الاسلام. اگر فقیه کنج منزل بنشیند و در هیچ امری از امور دخالت نکند، نه قوانین اسلام را حفظ کند، نه احکام اسلام را نشر دهد، نه دخالت در امور اجتماعی مسلمانان کند، و نه اهتمام به امور مسلمین داشته باشد، به او «حصن الاسلام» گفته می شود؟ او حافظ اسلام است؟ اگر رئیس حکومتی به صاحب منصب یا سرداری بگوید: برو فلان ناحیه را حفظ کن و حافظ آن ناحیه باش، وظیفه نگهبانی او اجازه می دهد که برود خانه بخوابد تا دشمن

ص: 68

1- . الکافی، ج 1، ص 38، «کتاب فضل العلم»، «باب فقد العلماء»، حدیث 2.

بیاید آن ناحیه را از بین ببرد؟ یا به هر نحوی که می تواند باید در حفظ آن ناحیه جدیت کند؟ اگر بگویید که ما بعضی احکام اسلام را حفظ می کنیم، من از شما سؤال می کنم:

- آیا حدود را جاری و قانون جزای اسلام را اجرا می کنید؟

- نه.

شکافی در این جا ایجاد گردید و در هنگامی که شما وظیفه نگهبانی داشتید، قسمتی از دیوار خراب شد.

- مرزهای مسلمین و تمامیت ارضی وطن اسلامی را حفظ می کنید؟

- نه، کار ما دعاگویی است!

قسمت دیگر دیوار هم فرو ریخت.

- شما از ثروت مندان حقوق فقرا را می گیرید و به آنان می رسانید؟ چون وظیفه اسلامی شما این است که بگیرید و به دیگران بدهید.

- نه، این ها مربوط به ما نیست. ان شاء الله دیگران می آیند انجام می دهند!

دیوار دیگر هم خراب شد. شما مانند مثل شاه سلطان حسین و اصفهان! (1) این چه «حصنی» است که هر گوشه ای را به آقای «حصن الاسلام» عرضه بداریم عذرخواهی می کند! آیا معنی «حصن» همین است؟

این که فرموده اند «فقها حصون اسلامند» یعنی مکلفند اسلام را حفظ کنند، و زمینه ای را فراهم آورند که بتوانند حافظ اسلام باشند. و این از اهمّ واجبات است. و از واجبات مطلق می باشد نه مشروط (2). و از جاهایی است که فقهای اسلام باید دنبالش

ص: 69

1- . مقصود حسین اول، فرزند سلیمان اول (1135 ه. ق) آخرین پادشاه سلسله صفویه است که شاهی نالایق و بی کفایت بود. وی در 1105 به سلطنت رسید. در زمان او محمود افغان به اصفهان لشکر کشید. سلطان حسین به امید آن که وی از اصفهان صرف نظر کند فرح آباد و جلفا را به او تسلیم کرد، اما محمود به اصفهان بی دفاع حمله آورد و آن را تصرف کرد و سلطان بی تدبیر را به قتل رساند.

2- . اگر وجوب يك واجب نسبت به چیزی مشروط نباشد، «واجب مطلق» خواهد بود نسبت بدان چیز؛ مانند: وجوب نماز نسبت به وضو و هرگاه وجوب واجب نسبت به چیزی مشروط باشد، «واجب مشروط» خواهد بود نسبت به همان چیز؛ مانند: وجوب حج نسبت به استطاعت.

بروند، حوزه های دینی باید به فکر باشند و خود را مجهز به تشکیلات و لوازم و قدرتی کنند که بتوانند اسلام را به تمام معنا نگهدارند، همان گونه که خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیهم السلام حافظ اسلام بودند و عقاید و احکام و نظامات اسلام را به تمام معنا حفظ می کردند.

ما تمام جهات را کنار گذاشته ایم، و مقداری از احکام را گرفته، خلفاً عن سلف (1)، مباحثه می کنیم. بسیاری از احکام اسلام جزء علوم غریبه (2) شده است! اصلاً اسلام غریب است. از آن فقط اسمی مانده است. تمام جزئیات اسلام، که بهترین قانون جزایی است که برای بشر آمده، الآن به کلی فراموش شده، ولم یبق إلا اسمه (3).

تمام آیات شریفه که برای جزئیات و حدود آمده است لم یبق إلا قرائته ما قرائت می کنیم: (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ) (4) اما تکلیف نداریم. فقط باید قرائت کنیم تا قرائت ما خوب شود و از منخرج ادا کنیم! اما این که واقعیت های اجتماعی چگونه است، و جامعه اسلامی در چه حالی است، و فحشا و فساد چگونه رواج پیدا کرده، و حکومت ها مؤید و پشتیبان زناکاران هستند، به ما مربوط نیست! ما فقط بفهمیم که برای زن و مرد زناکار این مقدار حد تعیین شده است، ولی جریان حد و اجرای قانون مبارزه با زنا به عهده چه کسی می باشد، به ما ربطی ندارد!

ص: 70

1- نسلی بعد از نسلی.

2- علمی که از نیروهای فوق طبیعی مکتوم یا اسرار آمیز بحث می کنند؛ مانند علوم سحر، رمل، جفر، تسخیر ارواح، تسخیر جن.

3- اشاره است به سخن نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و امیرالمؤمنین علیه السلام که: «سَيَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَلَا مِنَ الْأَعْسَلَامِ إِلَّا اسْمُهُ...»؛ «روزگاری برای امت من خواهد آمد که از قرآن جز نشانه ای و از اسلام جز نامی باقی نماند». بحار الأنوار، ج 2، ص 109، حدیث 14؛ نهج البلاغه، ص 540، حکمت 369.

4- «هر يك از زن و مرد زناكار را صد تازیانه بزنید». النور (24) : 2.

می پرسیم آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم این طور بودند؟ قرآن را می خواندند و کنار می گذاشتند و به حدود و اجرای قانون کاری نداشتند؟ خلفای بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بنایشان بر این بود که مسائل را دست مردم بدهند و بگویند با شما کاری نداریم؟ یا به عکس، حدود معین کرده بودند و شلاق می زدند و رجم می کردند، حبس ابد می کردند، نفی بلد می کردند؟ به فصل «حدود» و «دیات» اسلام رجوع کنید، می بینید همه این ها از اسلام است، و اسلام برای این امور آمده است. اسلام آمده تا به جامعه نظم بدهد، امامت اعتباری و حکومت برای تنظیم امور جامعه است.

ما مکلف هستیم که اسلام را حفظ کنیم. این تکلیف از واجبات مهم است؛ حتی از نماز و روزه واجب تر است. همین تکلیف است که ایجاب می کند خون ها در انجام آن ریخته شود. از خون امام حسین علیه السلام که بالاتر نبود، برای اسلام ریخته شد.

و این روی همان ارزشی است که اسلام دارد. ما باید این معنا را بفهمیم، و به دیگران هم تعلیم بدهیم. شما در صورتی خلفای اسلام هستید که اسلام را به مردم بیاموزید. و نگویید بگذار تا امام زمان علیه السلام بیاید. شما نماز را هیچ وقت می گذارید تا وقتی امام زمان علیه السلام آمد بخوانید؟ حفظ اسلام واجب تر از نماز است. منطلق حاکم خمین را نداشته باشید که می گفت: باید معاصی را رواج داد تا امام زمان علیه السلام بیاید! اگر معصیت رواج پیدا نکند، حضرت ظهور نمی کند! این جا نشینید فقط مباحثه کنید؛ بلکه در سایر احکام اسلام مطالعه کنید؛ حقایق را نشر دهید؛ جزوه بنویسید و منتشر کنید. البته مؤثر خواهد بود. من تجربه کرده ام که تأثیر دارد.

علي عن أبيه ، عن التّوّفلي ، عن السّكّوني ، عن أبي عبد الله عليه السلام ، قال : «قال رسولُ الله صلى الله عليه وآله وسلم : الفُقهَاءُ أُمْنَاءُ الرُّسُلِ ما لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا . قِيلَ يا رسولَ الله وما دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا؟ قالَ : اتَّبَعَ السُّلْطَانِ . فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ ، فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ» (1).

رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: «فقها امین و مورد اعتماد پیامبراند تا هنگامی که وارد (مطامع و لذایذ و ثروت های ناروای) دنیا نشده باشند. گفته شد: ای پیغمبر خدا، وارد شدنشان به دنیا چیست». می فرماید: «پیروی کردن قدرت حاکمه. بنابراین اگر چنان کردند، بایستی از آنها بر دینتان بترسید و پرهیز کنید».

بررسی تمام این روایت محتاج به بحث طولانی است، ما فقط درباره جمله «الفقهَاءُ أُمْنَاءُ الرُّسُلِ» که مورد نظر و مربوط به «ولایت فقیه» می باشد، صحبت می کنیم. ابتدا باید دید پیغمبران چه وظایف و اختیارات و شغلی دارند، تا معلوم شود فقها، که مورد اعتماد و امانتدار ایشان هستند، چه وظایفی بر عهده دارند.

هدف بعثت ها و وظایف انبیا

به حکم عقل و ضرورت ادیان، هدف بعثت و کار انبیا علیهم السلام تنها مسأله گویی و بیان احکام نیست. این طور نیست که مثلاً مسائل و احکام از طریق وحی به

ص: 72

1- . الکافی، ج 1، ص 46، «کتاب فضل العلم»، «باب المستأکل بعلمه والمباهی به»، حدیث 5. این از جمله روایاتی است که مرحوم نراقی ذکر کرده؛ و مرحوم نوری در کتاب مستدرک الوسائل، أبواب ما یکتسب به، باب 38، روایت 8، از کتاب نوادر راوندی به سند صحیح از امام هفتم علیه السلام و نیز در «أبواب صفات قاضی»، باب 11، حدیث 5، از کتاب دعائم الإسلام از امام ششم علیه السلام آورده است. روایتی هم در کتاب الکافی (ج 1، ص 33، «کتاب فضل العلم»، «باب صفة العلم وفضله»، حدیث 5) هست به این مضمون: عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «العلماء أُمْنَاءُ وَالْأَتْقِيَاءُ حُصُونٌ، وَالْأَوْصِيَاءُ سَادَةٌ» یعنی: «علما امینند و افراد متقی مرزبانند و اوصیا رهبر و مهترند».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم رسیده باشد، و آن حضرت و حضرت امیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام مسأله گوهایی باشند که خداوند آنان را تعیین فرموده تا مسائل و احکام را بدون خیانت برای مردم نقل کنند؛ و آنان نیز این امانت را به فقها واگذار کرده باشند تا مسائلی را که از انبیا گرفته اند بدون خیانت به مردم برسانند، و معنای «الْفُقَهَاءُ أَمْنَاءُ الرَّسُولِ» این باشد که فقها در مسأله گفتن امین باشند.

در حقیقت، مهم ترین وظیفه انبیا علیهم السلام برقرار کردن يك نظام عادلانه اجتماعی از طریق اجرای قوانین و احکام است، که البته با بیان احکام و نشر تعالیم و عقاید الهی ملازمه دارد. چنان که این معنا از آیه شریفه به وضوح پیدا است: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ)(1). هدف بعثت ها، به طور کلی، این است که مردمان بر اساس روابط اجتماعی عادلانه نظم و ترتیب پیدا کرده، قد آدمیت راست گردانند. و این با تشکیل حکومت و اجرای احکام امکان پذیر است. خواه نبی خود موفق به تشکیل حکومت شود، مانند رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، و خواه پیروانش پس از وی توفیق به تشکیل حکومت و برقراری نظام عادلانه اجتماعی را پیدا کنند.

خداوند متعال که در باب «خمس» می فرماید: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ . . .)(2). یا درباره «زکات» می فرماید: (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً . . .)(3) یا درباره «خراجات» دستوراتی صادر می فرماید، در حقیقت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را نه برای فقط بیان این احکام برای مردم، بلکه برای اجرای آنها موظف

ص: 73

1- . «به درستی که پیامبران خود را با نشانه های روشن فرستادیم و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم عدالت را به پا دارند». الحديد (57) : 25.

2- . «پس بدانید از هر آنچه غنیمت بردید، يك پنجم آن برای خدا و پیامبر و نزدیکان وی و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است». الأنفال (8) : 41.

3- . «از اموالشان صدقه بگیر». التوبة (9) : 103.

می‌کند. همان‌طور که باید این‌ها را میان مردم نشر دهد، مأمور است که اجرا کند؛ مالیات‌هایی نظیر خمس و زکات و خراج را بگیرد و صرف مصالح مسلمین کند؛ عدالت را بین ملت‌ها و افراد مردم گسترش دهد؛ اجرای حدود و حفظ مرز و استقلال کشور کند؛ و نگذارد کسی مالیات دولت اسلامی را حیف و میل نماید.

این‌که خداوند رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را رئیس قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است: (أَطِيعُوا اللَّهَ - وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (1). مراد این نبوده که اگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم مسأله گفت، قبول کنیم و عمل نماییم. عمل کردن به احکام، اطاعت خداست. همه کارهای عبادی و غیر عبادی که مربوط به احکام است اطاعت خدا می‌باشد. متابعت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم عمل کردن به احکام نیست، مطلب دیگری است. البته اطاعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به يك معنا اطاعت خداست، چون خدا دستور داده از پیغمبرش اطاعت کنیم. اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، که رئیس و رهبر جامعه اسلامی است، امر کند و بگوید همه باید با سپاه اسامه (2) به جنگ بروند، کسی حق تخلف ندارد (3).

این، امر خدا نیست، بلکه امر رسول است. خداوند حکومت و فرماندهی را به آن حضرت واگذار کرده است، و حضرت هم بنابر مصالح به تدارك و بسیج سپاه می‌پردازد؛ والی و حاکم و قاضی تعیین می‌کند، یا برکنار می‌سازد.

ص: 74

1- «خدا را اطاعت کنید و پیامبر و کسانی را از بین خودتان که ولیّ امر هستند اطاعت کنید». النساء (4): 59.

2- اسامه بن زید بن حارثه (54 ه. ق) در اسلام به دنیا آمد، پدر و مادرش هر دو از بندگان آزاد شده پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بودند. ایشان در آخرین سال حیات خود (سال دهم هجری) اسامه را در حالی که بیش از بیست سال نداشت به فرماندهی سپاهی از مهاجر و انصار برگزید که به سوی شام و فلسطین (روم) گسیل شده بودند.

3- اشاره است به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در وقت روانه کردن سپاه همراه اسامه که فرمود: «جَهِّزُوا جَيْشَ أُسَامَةَ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ»، «لشکر اسامه را ساز و برگ آماده کنید، خدا لعنت کند کسی را که با این لشکر همراهی نکند». الملل والنحل، ج 1، ص 29، مقدمه چهارم.

و دفاع از کشور و دادرسی و قضاوت مورد اعتماد پیامبرند بنابراین «الْفُقَهَاءُ أُمْنَاءُ الرَّسُولِ» یعنی کلیه اموری که به عهده پیغمبران است، فقهای عادل موظف و مأمور انجام آنند. گرچه «عدالت» اعم از «امانت» است و ممکن است کسی در امور مالی امین باشد اما در عین حال عادل نباشد، لکن مراد از «أمناء الرسل» کسانی هستند که از هیچ حکمی تخلف نکنند، و پاك و منزه باشند، چنان که در ذیل حدیث می فرماید: «مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا». یعنی تا هنگامی که به منجلاب دنیا طلبی در نیامده اند. پس اگر فقیهی در فکر جمع آوری مال دنیا باشد، عادل نیست و نمی تواند امین رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و مجری احکام اسلام باشد. فقط فقهای عادلند که احکام اسلام را اجرا کرده نظامات آن را مستقر می گردانند، حدود و قصاص را جاری می نمایند، حدود و تمامیت ارضی وطن مسلمانان را پاسداری می کنند. خلاصه، اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت به عهده فقهاست: از گرفتن خمس و زکات و صدقات و جزیه و خراج، و صرف آن در مصالح مسلمین، تا اجرای حدود و قصاص - که باید تحت نظر مستقیم حاکم باشد و ولی مقتول هم بدون نظارت او نمی تواند عمل کند - حفظ مرزها، و نظم شهرها همه و همه.

همان طور که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم مأمور اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود و خداوند او را رئیس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است، فقهای عادل هم بایستی رئیس و حاکم باشند، و اجرای احکام کنند و نظام اجتماعی اسلام را مستقر گردانند.

چون حکومت اسلام حکومت قانون است، قانون شناسان، و از آن بالاتر دین شناسان؛ یعنی فقها، باید متصدی آن باشند. ایشان هستند که بر تمام امور اجرایی و اداری و برنامه ریزی کشور مراقبت دارند. فقها در اجرای احکام الهی امین هستند. در اخذ مالیات، حفظ مرزها، اجرای حدود امینند. نباید بگذارند قوانین اسلام معطل بماند، یا در اجرای آن کم و زیاد شود.

اگر فقیه بخواهد شخص زانی را حد بزند، با همان ترتیب خاص که معین شده باید بیاورد در میان مردم، و صد تازیانه بزند. حق ندارد يك تازیانه اضافه بزند، یا ناسزا بگوید، يك سیلی بزند، یا يك روز او را حبس کند. همچنین، اگر به اخذ مالیات پرداخت، باید روی موازین اسلام؛ یعنی بر وفق قانون اسلام، عمل کند. حق ندارد يك شاهی اضافه بگیرد. نباید بگذارد در بیت المال هرج و مرج واقع شود، و يك شاهی ضایع گردد. اگر فقیهی بر خلاف موازین اسلام کاری انجام داد، «نعوذ بالله» فسقی مرتکب شد، خود به خود از حکومت منعزل است، زیرا از امانتداری ساقط شده است.

حاکم در حقیقت قانون است. همه در امان قانونند، در پناه قانون اسلامند. مردم و مسلمانان در دایره مقررات شرعی آزادند؛ یعنی بعد از آن که طبق مقررات شرعی عمل کردند، کسی حق ندارد بگوید این جا بنشین یا آن جا برو. این حرف ها در کار نیست. آزادی دارند و حکومت عدل اسلامی چنین است. مثل این حکومت ها نیست که امنیت را از مردم سلب کرده اند. هر کس در خانه خود می لرزد که شاید الآن بریزند و کاری انجام دهند. چنان که در حکومت معاویه و حکومت های مانند آن امنیت را از مردم سلب نموده و مردم امان نداشتند. به تهمت یا صرف احتمال می کشتند، تبعید می کردند، و حبس می کردند - حبس های طویل المدة - چون حکومت اسلامی نبود.

هرگاه حکومت اسلامی تأسیس شود، همه در سایهٔ قانون با امنیت کامل به سر می‌برند، و هیچ حاکمی حق ندارد بر خلاف مقررات و قانون شرع مطهر قدمی بردارد.

پس، معنای «امین» این است که فقها تمام اموری را که اسلام مقرر داشته به طور امانت اجرا کنند، نه این که تنها مسأله بگویند. مگر امام مسأله گو بود و تنها بیان قانون می‌کرد؟ مگر پیامبران مسأله گو بودند تا فقها در مسأله گویی امین آنها باشند؟ البته مسأله گویی و بیان قوانین هم یکی از وظایف فقهی است، لکن اسلام به قانون نظر آلی دارد؛ یعنی آن را آلت و وسیلهٔ تحقق عدالت در جامعه می‌داند، وسیلهٔ اصلاح اعتقادی و اخلاقی و تهذیب انسان می‌داند. قانون برای اجرا و برقرار شدن نظم اجتماعی عادلانه به منظور پرورش انسان مهذب است. وظیفهٔ مهم پیغمبران اجرای احکام بوده، و قضیهٔ نظارت و حکومت مطرح بوده است.

روایت حضرت رضا علیه السلام را خواندم که «لَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِمَامًا قَيِّمًا أَمِينًا حَافِظًا مُسْتَوْدِعًا، لَدَرَسَتِ الْمِلَّةُ . . .» (1) به طور قضیه کلی می‌فرماید: برای مردم امام قیّم حافظِ امین لازم است. و در این روایت می‌فرماید: فقها اُمّناء رسل هستند. از این صغرا و کبرا (2) برمی‌آید که فقها باید رئیس ملت باشند، تا نگذارند اسلام مندرس شود و احکام آن تعطیل شود. چون فقهای عادل در کشورهای مسلمان نشین حکومت نداشته و ولایتشان برقرار نشده، اسلام مندرس گشته و احکام آن تعطیل شده است، فرمایش حضرت رضا علیه السلام به تحقق پیوسته است. تجربه صحت آن را بر همه ثابت کرده است.

اکنون اسلام مندرس نشده است؟ اکنون که در بلاد اسلامی احکام اسلام اجرا

ص: 77

-
- 1- . علل الشرائع، ص 253، حدیث 9؛ عیون أخبار الرضا، ج 2، ص 101، حدیث 1؛ بحار الأنوار، ج 6، ص 60، حدیث 1.
 - 2- . مراد حضرت امام رحمه الله از صغرا و کبرا به ترتیب، این دو جمله است: «فقها اُمّناء رسل هستند» و «برای مردم، امام قیّم حافظ امین لازم است» یعنی با علم به این که فقها امین پیامبرانند و رهبر مردم هم باید فردی امین باشد نتیجه می‌گیریم که سررشته امور را فقیهان باید به دست گیرند.

نمی‌گردد، حدود جاری نمی‌شود، احکام اسلام حفظ نشده، نظام اسلام از بین رفته، هرج و مرج و عنان گسیختگی متداول شده، اسلام مندرس نیست؟ آیا اسلام همین است که در کتاب‌ها نوشته شود؟ مثلاً در کافی نوشته و کنار گذاشته شود؟ اگر در خارج احکام اجرا نشد، و حدود جاری نگشت، دزد به سزای خود نرسید، غارتگران و ستمگران و مختلسین به کیفر نرسیدند، و ما فقط قانون را گرفتیم و بوسیدیم و کنار گذاشتیم، قرآن را بوسیدیم و حفظ کردیم، و شب‌های جمعه سوره «یاسین» خواندیم، اسلام حفظ شده است؟

چون بسیاری از ما فکر نکردیم که ملت اسلام باید با حکومت اسلامی اداره و منظم شود، کار به این جا رسید که نه تنها نظم اسلام در کشورهای اسلامی برقرار نیست و قوانین ظالمانه و فاسد کننده به جای قانون اسلام اجرا می‌شود، بلکه برنامه‌های اسلام در ذهن خود آقایان علما هم کهنه شده، به طوری که وقتی صحبت می‌شود، می‌گویند «الْفُقَهَاءُ أُمْنَاءُ الرَّسْلِ» یعنی در گفتن مسائل امین هستند. آیات قرآن را نشنیده می‌گیرند، و آن همه روایات را که دلالت دارد بر این که در زمان غیبت علمای اسلام «والی» هستند تأویل می‌کنند که مراد «مسأله گویی» است. آیا امانتداری این طور است؟ آیا امین لازم نیست که نگذارد احکام اسلام تعطیل شود، و تبهکاران بدون کیفر بمانند؟ نگذارد در مالیات‌ها و درآمدهای کشور این قدر هرج و مرج و حیف و میل واقع شود و چنین تصرفات ناشایسته بشود؟ بدیهی است که این‌ها امین لازم دارد. و وظیفه فقهاست که امانتداری کنند. و در این صورت امین و عادل خواهند بود.

روایت اسحاق بن عمار

منصب قضا متعلق به کیست

عن مُحَمَّد بن یحیی، عن مُحَمَّد بن أحمد، عن یعقوب بن یزید، عن یحیی بن المبارک، عن عبد الله بن جبلة، عن أبي جَميلة، عن إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ، لِشَرِيحٍ: يَا شَرِيحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَا يَجْلِسُهُ (مجلسه) (1) إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٍّ» (2).

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به شریح می فرماید: «تو بر مقام و منصبی قرار گرفته ای که جز نبی یا وصی نبی و یا شقی کسی بر آن قرار نمی گیرد».

و شریح چون نبی و وصی نبی نیست، شقی بوده است که بر مسند قضاوت نشسته است. شریح (3) کسی است که در حدود 50 - 60 سال منصب قضاوت را در کوفه عهده دار بود، و از آن آخوندهایی که به واسطه تقرب به دستگاه معاویه حرف هایی زده و فتوایی صادر کرده، و برخلاف حکومت اسلامی قیام کرده است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران حکومت خود هم نتوانست او را عزل کند، رجّاله نگذاشتند، و به عنوان این که «شیخین» او را نصب کرده اند و شما بر خلاف آنان عمل نکنید، او را بر حکومت عدل آن حضرت تحمیل کردند. منتها حضرت نمی گذاشتند برخلاف قانون دادرسی کند.

دادرسی با فقیه عادل است

از روایت برمی آید که تصدی منصب قضا با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم یا وصی اوست. در این که فقهای عادل به حسب تعیین ائمه علیهم السلام منصب قضا (دادرسی) را دارا هستند و منصب قضا از مناصب فقهای عادل است، اختلافی نیست. برخلاف مسأله

ص: 79

-
- 1- بنابر نقل مرحوم صدوق در من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 4، حدیث 8.
 - 2- الکافی، ج 7، ص 406، «کتاب القضاء والأحكام»، «باب أنّ الحكومة إنّما للإمام»، حدیث 2؛ وسائل الشیعة، ج 27، ص 17، «کتاب القضاء»، «أبواب صفات القاضی»، باب 3، حدیث 2.
 - 3- ابو أمیه، شریح بن حارث کندی (78 ه. ق) اصل او از یمن بود و پیش از ظهور اسلام به دنیا آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را درک نکرد و به همین دلیل در شمار صحابه از او یاد نمی شود. در عهد عمر و عثمان و حضرت امیر و معاویه قاضی کوفه بود. گویند در واقعه عاشورا جانب ابن زیاد را گرفت و مردم را به قیام علیه امام فرا خواند.

«ولایت» (1) که بعضی مانند مرحوم نراقی (2)، و از متأخرین مرحوم نائینی (3)، تمام مناصب و شئون اعتباری امام را برای فقیه ثابت می دانند (4)، و بعضی نمی دانند. اما این که منصب قضاوت متعلق به فقهای عادل است، محل اشکال نیست و تقریباً از واضحات است.

نظر به این که فقها مقام نبوت را دارا نمی باشند، و شکی نیست که «شقی» هم نیستند، بالضروره باید بگوییم که «اوصیا» یعنی جانشینان رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می باشند.

منتها از آن جا که غالباً وصی نبی را عبارت از وصی دست اول و بلافصل گرفته اند، لذا به این گونه روایات اصلاً تمسک نشده است. لکن حقیقت این است که دایره مفهوم «وصی نبی» توسعه دارد و فقها را هم شامل می شود، البته وصی بلافصل، حضرت امیر علیه السلام است، و بعد از او ائمه علیهم السلام می باشند، و امور مردم به آنان محوّل شده است.

تصور نشود که منصب حکومت یا قضا برای حضرات ائمه علیهم السلام شأنی بوده است. زمامداری فقط از جهت این که بتوانند حکومت عدل را برپا کنند و عدالت اجتماعی را

ص: 80

- 1- . مراد از «ولایت» در این جا حق حکومت یعنی ولایت بر اموال و جان هاست.
- 2- . احمد بن محمد مهدی بن ابی ذر نراقی (1245 ه. ق) فقیه و محدث و رجالی و ریاضی دان و استاد در فنون و علوم عقلی به زهد و تقوا مشهور بود. بیشتر علوم را از محضر پدر خود ملا محمد مهدی نراقی، استفاده کرد. نیز نزد سید مهدی بحر العلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء تلمذ جست. وی استاد شیخ انصاری و سید محمد شفیع جابلقی است. از آثار اوست: معراج السعادة، مفتاح الأحكام، عوائد الأيام، منهاج الوصول إلى علم الأصول، مستند الشيعة و دیوان شعر فارسی.
- 3- . میرزا حسین (یا محمد حسین) بن عبدالرحیم نائینی نجفی (1273 - 1355 ه. ق) فقیه، اصولی، حکیم، و از مراجع بزرگ شیعه. تحصیلات خود را در نائین آغاز و در اصفهان و سامرا به پایان رسانید. بعد از اعلام مشروطیت در ایران کتاب تنزیه الملة و تنبیه الأمة را نگاشت که با تقریظ آخوند خراسانی انتشار یافت. پس از فوت شیخ محمد تقی شیرازی، شاگرد آخوند، مرجعیت عامه شیعه در انحصار مرحوم نائینی و سیدابوالحسن اصفهانی درآمد. از آثار اوست: رسالة الصلاة في المشكوك، رساله أحكام الخلل في الصلاة، رسالة في قاعدة نفي الضرر، التعليقة على العروة الوثقى.
- 4- . عوائد الأيام، ص 536 - 539؛ منية الطالب، ج 2، ص 236 - 240.

بین مردم تطبیق و تعمیم دهند، قابل اهمیت بوده است. لکن مقامات روحانی ائمه علیهم السلام که فوق ادراک بشر می باشد، به نصب و جعل مربوط نیست. چنانچه اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم حضرت امیر علیه السلام را وصی هم قرار نمی داد، مقامات معنوی آن حضرت محفوظ بود. این مقام حکومت و منصب نیست که به انسان شأن و منزلت معنوی می دهد، بلکه این منزلت و مقام معنوی است که انسان را شایسته برای حکومت و مناصب اجتماعی می سازد.

در هر حال، از روایت می فهمیم که «فقها» اوصیای دست دوم رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم هستند، و اموری که از طرف رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم به ائمه علیهم السلام واگذار شده، برای آنان نیز ثابت است، و باید تمام کارهای رسول خدا را انجام دهند؛ چنان که حضرت امیر علیه السلام انجام داد.

روایت سلیمان بن خالد

روایت دیگر که از ادله یا مؤیدات مطلب است و از حیث سند و دلالت از روایت اول (1) بهتر می باشد، از طریق کلینی نقل شده. و از این طریق ضعیف است (2).

لکن صدوق روایت را از طریق سلیمان بن خالد (3) آورده که صحیح و معتبر می باشد (4).

روایت چنین است:

ص: 81

- 1- منظور از «روایت اول» روایت قبلی است که از اسحاق بن عمار می باشد.
- 2- زیرا در طریق کلینی، ابو عبدالله المؤمن می باشد که تضعیف شده است.
- 3- سلیمان بن خالد بن دهقان بن نافله، قاری، فقیه، محدث و از اصحاب و معتمدان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بود.
- 4- روایت «صحیح» روایتی را گویند که تمامی راویان آن امامی و عادل و موثق باشند. و طریق صدوق به سلیمان بن خالد چنان که در مشیخه فقیه آمده است عبارتند از: پدر صدوق از سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم که همگی امامی و مورد وثوقند از میان آنان ابراهیم بن هاشم توثیق خاص ندارد، اما چون از مشاهیر راویان امامی است توثیق وی محل تردید نیست.

وعن عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ ، عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : « اتَّقُوا الْحُكُومَةَ ، فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ ، لِنَبِيِّ (كَنْبِيِّ) أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ » .
(1) امام می فرماید: «از حکم کردن (دادرسی) بپرهیزید، زیرا حکومت (دادرسی) فقط برای امامی است که عالم به قضاوت (و آیین دادرسی و قوانین) و عادل در میان مسلمانان باشد، برای پیغمبر است یا وصی پیغمبر».

ملاحظه می کنید کسی که می خواهد حکومت (دادرسی) کند، اولاً باید امام باشد. در این جا معنای لغوی «امام» که عبارت از رئیس و پیشوا باشد مقصود است، نه معنای اصطلاحی. به همین جهت، نبی را هم امام دانسته است. اگر معنای اصطلاحی «امام» مراد بود، قید «عالم» و «عادل» زاید می نمود.

دوم، این که عالم به قضا باشد. اگر امام بود لکن علم به قضا نداشت؛ یعنی قوانین و آیین دادرسی اسلام را نمی دانست، حق قضاوت ندارد. سوم، این که باید عادل باشد.

پس، قضا (دادرسی) برای کسی است که این سه شرط (یعنی رئیس و عالم و عادل بودن) را داشته باشد. بعد می فرماید که این شروط بر کسی جز نبی یا وصی نبی منطبق نیست.

قبلاً عرض کردم که منصب قضا برای فقیه عادل است. و این موضوع از ضروریات فقه است و در آن خلاقی نیست. اکنون باید دید شرایط قضاوت در فقیه موجود است یا نه. بدیهی است منظور «فقیه عادل» است، نه هر فقیهی. فقیه طبعاً عالم

ص: 82

1- . الکافی، ج 7، ص 406، «کتاب القضاء»، «باب أنّ الحكومة إنّما هي للإمام»، حدیث 1؛ من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 4، حدیث 7؛ وسائل الشیعة، ج 27، ص 17، «کتاب القضاء»، «أبواب صفات القاضي»، باب 3، حدیث 3.

به قضااست، چون فقیه به کسی اطلاق می شود که نه فقط عالم به قوانین و آیین دادرسی اسلام، بلکه عالم به عقاید و قوانین و نظامات و اخلاق باشد؛ یعنی دین شناس به تمام معنای کلمه باشد. فقیه وقتی عادل هم شد، دو شرط را دارد. شرط دیگر این بود که امام یعنی رئیس باشد. و گفتیم که فقیه عادل مقام امامت و ریاست را برای قضاوت - به حسب تعیین امام علیه السلام - داراست. آن گاه امام علیه السلام حصر فرموده که این شروط جز بر نبی یا وصی نبی بر دیگری منطبق نیست. فقها چون نبی نیستند پس وصی نبی یعنی جانشین او هستند. بنابراین، آن مجهول از این معلوم به دست می آید که «فقیه» وصی رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است و در عصر غیبت، امام المسلمین و رئیس الملة می باشد، و او باید قاضی باشد، و جز او کسی حق قضاوت و دادرسی ندارد.

توقيع مبارك صاحب الامر

در رویدادهای اجتماعی به که رجوع کنیم

روایت سوم، توقیعی (1) است که مورد استدلال واقع شده، و ما کیفیت استدلال را عرض می کنیم:

في كتاب إكمال الدين وإتمام النعمة (2) عن محمد بن محمد بن عصام، عن محمد بن يعقوب، عن إسحاق بن يعقوب، قال: سألت محمد بن عثمان العمري أن يُوصِلَ لي كتاباً قد سألت فيه عن مسائل أشكلت عليّ. فورد التوقيع بخطّ مولانا صاحب الزمان عليه السلام: «أما»

ص: 83

1- «توقيع» در لغت به معنای نشان نهادن بر روی نامه است و نشان و دستخط پادشاه را بر فرمان یا نامه نیز توقیع گویند. نامه های معصومان علیهم السلام به خصوص آنهایی که از ناحیه مقدسه امام زمان شرف صدور یافته و یکی از نواب اربعه آن را ابلاغ کرده در کتاب های تاریخ و حدیث به «توقیعات» مشهور است.

2- . إكمال الدين وإتمام النعمة که به نام «كمال الدين وتمام النعمة» شهرت یافته، از آثار شیخ صدوق (381 ه. ق) است و درباره غیبت امام زمان و مسائل مربوط به آن به نگارش درآمده است.

ما سَأَلْت عَنْهُ - أُرْشِدَكَ اللَّهُ وَتَبَّتْكَ - . . . (إلى أن قال :) وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ ، فَأَرْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا . فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ ، وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ . وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعَمْرِيُّ ، فَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَنْ أَبِيهِ ، فَإِنَّهُ تَقَمِّي وَكِتَابُهُ كِتَابِي» (1).

اسحاق بن يعقوب(2)، نامه ای برای حضرت ولی عصر می نویسد، و از مشکلاتی که برایش رخ داده سؤال می کند. و محمد بن عثمان عمری، نماینده آن حضرت، نامه را می رساند. جواب نامه به خط مبارک صادر می شود که «... در حوادث و پیشامدها به روایان حدیث ما رجوع کنید، زیرا آنان حجت من بر شمایند، و من حجت خدایم...» منظور از «حوادث واقعه» که در این روایت آمده مسائل و احکام شرعی نیست. نویسنده نمی خواهد پرسد درباره مسائل تازه ای که برای ما رخ می دهد چه کنیم. چون این موضوع جزو واضحات مذهب شیعه بوده است و روایات متواتره دارد که در مسائل باید به فقها رجوع کنند(3). در زمان ائمه علیهم السلام هم به فقها رجوع می کردند و از آنان می پرسیدند. کسی که در زمان حضرت صاحب سلام الله علیه، باشد و با نواب اربعه(4) روابط داشته باشد و به حضرت نامه بنویسد و جواب دریافت کند، به این

ص: 84

- 1- . إكمال الدين، ص 484، باب 45، حديث 4.
- 2- . اسحاق بن يعقوب كليني خود تصريح کرده است که از طریق محمد بن عثمان عمری پاره ای مسائل مشکل را بر امام عصر عرضه کرده و پاسخ گرفته است. در توقيح امام خطاب به او چنین عباراتی آمده: «أَمَا مَا سَأَلْت عَنْهُ أُرْشِدَكَ اللَّهُ وَتَبَّتْكَ مِنْ أَمْرِ الْمُنْكَرِينَ لِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِنَا وَبَنِي عَمَّنَا... السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِسْحَاقَ بْنَ يَعْقُوبَ وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى». این گونه خطاب ها را از طرف امام دلیل نبالت شأن و جلالت قدر او دانسته اند.
- 3- . صاحب وسائل الشيعة روایات مربوط به رجوع به فقها را در وسائل الشيعة، به خصوص در «كتاب القضاء»، «أبواب صفات القاضي»، باب 11، با الفاظ مختلف نقل کرده است.
- 4- . «نواب اربعه» عنوان چهار تن نایب ویژه امام زمان است که در دوره غیبت صغرا (260 - 329) واسطه بین امام و شیعیان بودند. این چهار تن عبارتند از: 1- ابو عمرو عثمان بن سعید بن عمرو العمری، از اصحاب و معتمدان امام هادی و امام عسکری علیهما السلام که امام عسکری علیه السلام وی را نایب امام غایب معرفی فرمود. 2- ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید، از اصحاب و نایبان امام عسکری علیه السلام که امام یازدهم و پدرش عثمان بن سعید وی را از نایبان حضرت شمرند. وی در سال 304 یا 305 ه. ق. وفات کرد و در بغداد در کنار مدفن پدر خود به خاک سپرده شد. 3- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی که وی را محمد بن عثمان به عنوان جانشین خود و نایب امام معرفی کرد. 4- ابوالحسن علی بن محمد السمری که وی را حسین بن روح به عنوان وکیل امام علیه السلام شناساند. سمری در نیمه شعبان سال 328 یا 329 وفات یافت. وی آخرین نایب آن حضرت بود.

موضوع توجه دارد که در فراگرفتن مسائل به چه اشخاص باید رجوع کرد.

منظور از «حوادث واقعه» پیشامدهای اجتماعی و گرفتاری هایی بوده که برای مردم و مسلمین روی می داده است. و به طور کلی و سرریسته سؤال کرده اکنون که دست ما به شما نمی رسد، در پیشامدهای اجتماعی باید چه کنیم، وظیفه چیست. یا حوادثی را ذکر کرده، و پرسیده در این حوادث به چه کسی رجوع کنیم. آنچه به نظر می آید این است که به طور کلی سؤال کرده، و حضرت طبق سؤال او جواب فرموده اند که در حوادث و مشکلات به روایت احادیث ما؛ یعنی فقها، مراجعه کنید. آنها حجت من بر شما می باشند، و من حجت خدا بر شمایم.

«حجت خدا» یعنی چه؟ شما از کلمه «حجة الله» چه می فهمید؟ یعنی خبر واحد حجت است؟ (1) و اگر زراره (2) روایتی را نقل کرد حجت می باشد؟ حضرت امام زمان

ص: 85

1- . خبر واحد آن است که به حد توأتر نرسد؛ یعنی تعداد ناقلان آن به اندازه ای نباشد که نوعاً مفید قطع و یقین است. خبر واحد را در صورتی که ناقلان آن مورد اعتماد باشند، «معتبر» گویند و در احکام شرعی می توان به آن استناد کرد. مقصود از «حجیت خبر واحد» این است که عمل به آن واجب است. و اگر مطابق با واقع نباشد، عامل به آن معذور خواهد بود.

2- . عَبْد رَبِّهِ بن أَعْيَن شیبانی کوفی ملقب به زراره (متوفی 150 ه.ق) از اصحاب بزرگ امام باقر و امام صادق علیهما السلام، وی شیخ اهل حدیث و از فقهای اصحاب به شمار می آید. تمام علمای رجال او را توثیق کرده اند و از اصحاب اجماع شمرده اند و روایاتی از امام صادق علیه السلام رسیده است که حاکی است از آن که آن حضرت وی را گرامی می داشته است. کتاب های الاستطاعة و الجبر به او منسوب است.

نظیر زراره است که اگر خبری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرد، باید بپذیریم و عمل کنیم؟ این که می گویند «ولی امر» حجت خداست، آیا در مسائل شرعیه حجت است که برای ما مسأله بگوید؟ اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده بود که من می روم، و امیرالمؤمنین علیه السلام حجت من بر شماست. شما از این می فهمیدید که حضرت رفتند، کارها همه تعطیل شد، فقط مسأله گویی مانده که آن هم به حضرت امیر علیه السلام واگذار شده است؟ یا این که «حجة الله» یعنی همان طور که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم حجت است و مرجع تمام مردم، خدا او را تعیین کرده تا در همه کارها به او رجوع کنند، فقها هم مسئول امور و مرجع عام توده های مردم هستند؟

«حجة الله» کسی است که خداوند او را برای انجام اموری قرار داده است، و تمام کارها، افعال و اقوال او حجت بر مسلمین است. اگر کسی تخلف کرد، بر او احتجاج (واقامه برهان و دعوی) خواهد شد. اگر امر کرد که کاری انجام دهید، حدود را این طور جاری کنید، غنایم، زکات و صدقات، را به چنین مصارفی برسانید و شما تخلف کردید، خداوند در روز قیامت بر شما احتجاج می کند. اگر با وجود حجت، برای حل و فصل امور به دستگاه ظلم رجوع کردید، خداوند در روز قیامت بر شما احتجاج خواهد کرد که من برای شما حجت قرار دادم، چرا به ظلمه و دستگاه قضایی ستمگران مراجعه کردید. خدا به وجود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر متخلفین و آنها که کجروی داشتند احتجاج می کند، بر متصدیان خلافت، بر معاویه، و خلفای بنی امیه و بنی عباس و بر کسانی که طبق خواسته های آنان عمل می کنند، احتجاج می شود که چرا زمام مسلمین را غاصبانه به دست گرفتید. شما که لیاقت نداشتید چرا مقام خلافت و حکومت را غصب کردید.

خداوند حکام جور و هر حکومتی را که برخلاف موازین اسلامی رفتار کند بازخواست می کند که چرا ظلم کردید. چرا با اموال مسلمین هوسبازی کردید. چرا جشن چند هزار ساله بر پا داشتی (1). چرا مال مردم را صرف «تاجگذاری» و آن جشن کذایی کردی؟ (2) اگر بگویند با اوضاع روز نمی توانستم عدالت کنم، یا این که [نمی توانستم] قبه و بارگاه، کاخ و عمارت کذایی، نداشته باشم، تاجگذاری کردم که

ص: 87

1- . محمدرضا پهلوی در پاییز سال 1350 ش. برای 2500 سال حکومت شاهنشاهی در ایران مراسم جشنی در محل «پرسپولیس» برپا کرد. در این مراسم از 69 کشور، 20 پادشاه و امیر عرب، 5 ملکه، 21 شاهزاده، 16 رئیس جمهوری، 3 نخست وزیر، 4 معاون رئیس جمهوری و 2 وزیر خارجه شرکت داشتند. این جشن يك هفته ای بیش از 200/000/000 دلار خرج برداشت! در روزنامه های رسمی هزینه این جشن را فقط 133 میلیون تومان اعلان کردند! مدعوین در 3 چادر عظیم و 50 چادر بزرگ دیگر که در محل برافراشته بودند پذیرایی شدند، برای تأمین برق محل جشن از تهران و شیراز 6000 مایل کابل برق به کار برده بودند. غذاهای این جشن شاهانه عبارت بود از: تخم بلدرچین با خاویار، خوراک خرچنگ، کباب بره با قارچ، طاووس بریان که درون آن را از جگر غاز پر کرده بودند. و دسر این خوراک ها شامل تمشک تازه فرانسه با شیره انجیر و تمشک مخصوص بود. شخصی فرانسوی با يك اکیپ 159 نفری از سرآشپز و بسیاری خدمه دیگر، از 10 روز پیش از برگزاری جشن به تهران دعوت شده بود تا عهده دار پذیرایی از میهمانان شاه شود. رستوران مشهوری در پاریس به نام «ماکسیم» غذاها و مشروبات و از جمله 25/000 بطری شراب مخصوص خود را برای این میهمانی فرستاده بود. در روزهای برپایی مراسم جشن دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی 600 روزنامه نگار و عکاس و فیلمبردار از اطراف جهان به تخت جمشید آمده بودند و بیش از يك میلیون کلمه درباره این جشن به سراسر دنیا مخابره کردند. شبکه تلویزیونی N.B.C از ایالات متحده امریکا مراسم را از طریق ماهواره برای دهها میلیون بیننده امریکایی پخش کرد. تاریخ سیاسی 25 ساله ایران، غلامرضا نجاتی، ج 1، ص 348 - 351؛ شکست شاهانه، ماروین زونیس، ترجمه عباس مخبر، ص 123 به بعد.

2- . محمدرضا پهلوی در آبان 1346 ش. جشنی مفصل با هزینه ای گزاف به راه انداخت و در طی تشریفات رسمی تاج سلطنت بر سر نهاد! این مراسم يك ماه ادامه داشت! برای برگزاری این جشن خیابان های پایتخت را با 700 تن آهن و فولاد و 300 کیلومتر کابل و صدها هزار لامپ برق و چراغ های فلورسنت و مقادیر بسیاری ورق های پلاستیکی و آلومینیومی مزین ساخته بودند. تاج های شاه و ملکه را «پراپیل» جواهرساز معروف فرانسوی، از طلا و طلای سفید ساخت، و گوهرهای گران قیمت در آن به کار برد.

دولت این جا را و ترقی خودمان را معرفی کنم، می گویند این (اشاره به حضرت امیر علیه السلام) هم حاکم بود؛ حاکم بر مسلمین و سرزمین پهناور اسلامی بود، تو شرف اسلام و مسلمین و بلاد اسلامی را بیشتر می خواستی یا این مرد؟ مملکت تو بیشتر بود یا او؟ قلمرو حکومت تو جزئی از قلمرو حکومتش بود؛ عراق و مصر و حجاز و ایران همه در قلمرو حکومتش بود؛ در عین حال دارالعمارة او مسجد بود، و ذکة القضاء در گوشه مسجد قرار داشت؛ و سپاه در مسجد آماده می شد، و از مسجد حرکت می کرد؛ مردم نمازگزار و معتقد، به جنگ می رفتند؛ و دیدید که چگونه پیشرفت می کردند و چه کارها انجام دادند(1).

امروز فقهای اسلام «حجت» بر مردم هستند؛ همان طور که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم حجت خدا بود، و همه امور به او سپرده شده بود، و هر کس تخلف می کرد بر او احتجاج می شد. فقها از طرف امام علیه السلام حجت بر مردم هستند. همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است. در امر حکومت، تمشیت امور مسلمین، اخذ و مصرف عواید عمومی، هر کس تخلف کند، خداوند بر او احتجاج خواهد کرد. در دلالت روایتی که آوردیم هیچ اشکالی نیست؛ منتها سندش قدری محل تأمل است(2). و اگر دلیل نباشد، مؤید مطالبی است که گفته شد.

مقبوله عمر بن حنظله

اشاره

روایت دیگری که از مؤیدات بحث ماست «مقبوله(3) عمر بن حنظله» می باشد. چون در این روایت به آیه شریفه ای تمسک شده، لازم است ابتدا آن آیه و آیات قبل

ص: 88

1- ر.ک: تاریخ الطبری، ج 3 و 4؛ الفتوح، ابن اعثم؛ تاریخ فتوحات اسلامی در اروپا، شکیب ارسلان.

2- وجه تأمل سند به جهت اسحاق بن یعقوب است که توثیقی درباره وی نرسیده است.

3- «مقبوله» حدیثی است که علمای فقه و حدیث بدون توجه به صحت یا عدم صحت سند آن، مضمون آن را پذیرفته و بر طبق آن عمل کرده باشند. مانند حدیث عمر بن حنظله.

آن مورد بحث قرار گیرد، و معنای آن تا حدودی معلوم شود، سپس روایت، مورد بحث قرار گیرد.

تفسیر آیه ذکر شده در مقبوله و آیات قبل از آن

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

إِنَّ اللَّهَ -يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَدِيمًا بَصِيرًا*
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ -وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا(1).

«خداوند امر فرموده که امانت ها را به اهلش (صاحبش) بدهید. و هرگاه بین مردم داوری کردید، به عدالت داوری کنید. خدا چه خوب به آن اندرزانان می دهد و یادآوریتان می کند. بی شك خدا شنوای بیناست. ای ایمان آوردگان، خدا را اطاعت کنید؛ و پیامبران را اطاعت کنید؛ و اولیای امرتان (متصدیان رهبری و حکومتان) را. بنابراین، اگر در مورد چیزی با یکدیگر کشمکش پیدا کردید، آن را به خدا و پیامبر عرضه بدارید، اگر به خدای یگانه و دوره آخرت ایمان دارید. آن روش بهتر است و خوش عاقبت تر».

«خداوند امر فرموده که امانات را به اهلش رد کنید». عده ای بر این عقیده اند که منظور از «امانت» مطلق امانت خلقی (یعنی مال مردم) و خالق (یعنی احکام شرعی) می باشد. و مقصود از «رد امانت الهی» این است که احکام اسلام را آن طور که هست اجرا کنند(2). گروه دیگری معتقدند که مراد از «امانت» امامت است(3). در روایت هم

ص: 89

1- . النساء (4) : 58 - 59.

2- . مجمع البیان، ج 3، ص 98، سورة «نساء»، ذیل آیه 58.

3- . همان؛ تفسیر الطبری، ج 4، ص 147، سورة «نساء»، ذیل آیه 58.

آمده که مقصود از این آیه ما - یعنی ائمه علیهم السلام - هستیم که خداوند تعالی به ولات امر (رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیهم السلام) امر کرده ولایت و امامت را به اهلش رد کنند(1)؛ یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ولایت را به امیرالمؤمنین علیه السلام و آن حضرت هم به ولی بعد از خود واگذار کند، و همین طور ادامه یابد.

در ذیل آیه می فرماید: (وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ). «وقتی که حاکم شدید بر پایه عدل حکومت کنید». خطاب به کسانی است که زمام امور را در دست داشته حکومت می کنند، نه قضات. قاضی قضاوت می کند، نه حکومت به تمام معنای کلمه. قاضی فقط از جهتی حاکم است و حکم می کند، چون فقط حکم قضایی صادر می کند، نه حکم اجرایی. چنان که قضات در طرز حکومت های قرون اخیر یکی از سه دسته حکومت کننده هستند، نه تمام حکومت کنندگان. و دو دسته دیگر، هیأت وزیران (مجریان) و مجلس (برنامه ریزان و قانون گذاران) هستند. اساساً قضاوت یکی از رشته های حکومت و یکی از کارهای حکومتی است. پس باید قائل شویم که آیه شریفه (وَإِذَا حَكَمْتُمْ) در مسائل حکومت ظهور دارد؛ و قاضی و همه حکومت کنندگان را شامل می شود.

وقتی بنا شد تمام امور دینی عبارت از امانت الهی باشد و باید این امانت به اهلش رد شود، یکی از آنها هم حکومت است. و به موجب آیه شریفه باید هر امری از امور حکومت بر موازین عدالت؛ یعنی بر مبنای قانون اسلام و حکم شرع، باشد. قاضی حکم به باطل نکند؛ یعنی بر مبنای قانون ناروای غیر اسلامی حکم صادر نکند؛ و نه آیین دادرسی او، و نه قانونی که حکم خود را به آن مستند می کند، هیچ یک غیر اسلامی (باطل) نباشد؛ برنامه ریزان که در مجلس برنامه مثلاً مالی کشور را طرح

ص: 90

1- . الکافی، ج 1، ص 276، «کتاب الحجّة»، «باب أنّ الإمام علیه السلام يعرف الإمام الذي يكون من بعده...»، حدیث 1؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص 130 - 134، سوره «نساء»، ذیل آیه 58.

می کنند، بر کشاورزان املاک عمومی خراج به مقدار عادلانه تعیین کنند؛ و طوری نباشد که آنان را بیچاره کنند، و سنگینی مالیات باعث از بین رفتن آنان و خرابی املاک و کشاورزی شود؛ اگر مجریان خواستند احکام قضایی را اجرا کنند و مثلاً حدود را جاری نمایند، از مرز قانون باید تجاوز نکنند؛ يك شلاق بیشتر زنند و اهانت نمایند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از این که دست دو نفر دزد را قطع می کند، چنان نسبت به آنان عاطفه و محبت نشان می دهد و معالجه و پذیرایی می کند که از مداحان حضرت می شوند(1). یا وقتی می شنود ارتش غارتگر معاویه خلخال از پای يك زن اهل ذمه درآورده اند، به قدری ناراحت می شود و عواطفش چنان جریحه دار می گردد که در نطقی می فرماید: (2) اگر از تأثر این واقعه انسان بمیرد، قابل سرزنش نخواهد بود! با این همه عاطفه، روزی هم شمشیر می کشد و افراد مفسد را با کمال قدرت از پا در می آورد. معنای عدالت این است.

حاکم عادل رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است. او اگر فرمان داد که فلان محل را بگیرید، فلان خانه را آتش بزنید، فلان طایفه را که مضر به اسلام و مسلمین و ملت ها هستند از بین

ص: 91

-
- 1- . الکافی، ج 7، ص 264، «کتاب الحدود»، «باب النوادر»، حدیث 22؛ وسائل الشیعة، ج 28، ص 300، «کتاب الحدود»، «أبواب حدّ السرقة»، باب 30، حدیث 1؛ بحار الأنوار، ج 40، ص 281، «تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام»، باب 97، حدیث 44.
- 2- . «وَلَقَدْ بَلَّغْنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمَسْئُومَةِ وَالْأُخْرَى الْمُعَاهِدَةَ، فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَقَلْبَيْهَا وَقَلَائِدَهَا وَرُعْثَهَا مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْأَسْتِزْجَاعِ وَالْأَسْتِزْحَامِ؛ ثُمَّ انْصَرَفُوا وَافْرِينَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلِمٌ وَلَا أُرِيقَ لَهُمْ دَمٌ. فَلَوْ أَنَّ أَمْرًا مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا، مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا». «به من خبر رسیده است یکی از مهاجمان بر زنی مسلمان و دیگری بر زنی که در پناه اسلام است وارد شده، و گردن بند و دست بند و گوشواره و خلخال از گردن و دست و پای زنان بیرون کرده است و آن ستم دیدگان به زاری تقاضای ترحم کرده اند، آنگاه غارت گران با دست پر کامیاب بازگشته اند، نه زخمی بر جای نهاده و نه خونی از آنها ریخته شده. اگر مسلمانی از اندوه چنین حادثه ای بمیرد، جای ملامت نیست بلکه مرگ او در نظر من شایسته است». نهج البلاغه، ص 69 - 70، خطبه 27.

ببرید، حکم به عدل فرموده است. اگر در چنین مواردی فرمان ندهد، خلاف عدالت می باشد؛ زیرا ملاحظه حال اسلام و مسلمین و جامعه بشری را نکرده است. کسی که بر مسلمین و جامعه بشری حکومت دارد، همیشه باید جهات عمومی و منافع عامه را در نظر بگیرد؛ و از جهات خصوصی و عواطف شخصی چشم پوشد. لهذا اسلام بسیاری از افراد را در مقابل مصالح جامعه فانی کرده است؛ بسیاری از اشخاص را در مقابل مصالح بشر از بین برده است؛ ریشه بسیاری از طوایف را چون مفسده انگیز و برای جامعه مضر بوده اند، قطع کرده است.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم یهود «بنی قریظه» را چون جماعت ناراحتی بودند و در جامعه اسلامی مفسده ایجاد کرده و به اسلام و حکومت اسلامی ضرر می رساندند، از میان برداشت (1). اصولاً این دو صفت از صفات مؤمن است، که در جای عدالت با کمال قدرت و جرأت اجرای عدالت کند، و هیچ عاطفه نشان ندهد؛ و در مورد عطفوت هم کمال محبت و شفقت را بنماید. برای جامعه «مؤمن»؛ یعنی پناهگاه باشد. مسلمان و غیرمسلمان در سایه حکومت او در امن و آسایش باشد؛ به راحتی زندگی کند و بیم نداشته باشد. این که مردم از این حکام می ترسند، برای این است که حکومت آنها روی قواعد و قوانین نیست؛ قلدری است. لیکن در حکومت شخصی مانند حضرت امیر علیه السلام، در حکومت اسلامی، خوف برای کسانی است که خائند؛ ظالمند؛

ص: 92

1- . «بنی قریظه» یکی از قبایل یهودیان بودند که در کنار مدینه سکونت داشتند و با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم پیمان دوستی منعقد کرده بودند، ولی در هنگامه جنگ «احزاب» (خندق) پیمان خود را شکستند و با قریش و غطفان بر علیه مسلمانان هم پیمان شدند و مدینه را ناامن کردند، پس از پیروزی مسلمانان، پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آنها را در محاصره در آورد و یهودیان بنی قریظه پذیرفتند که سعد بن معاذ درباره آنان داوری کند. سعد حکم کرد که مردان جنگی آنها به قتل رسند و زنان و فرزندان ایشان اسیر، و اموال آنها بین مسلمانان تقسیم گردد. المغازی، واقدی، ج 1، ص 510 - 525؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج 3، ص 244؛ تاریخ الطبری، ج 2، ص 586 - 594.

متعدی و متجاوزند؛ ولی برای عموم مردم ترس و نگرانی مفهوم ندارد.

در آیه دوم می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ - وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ).

در روایت است که آیه اول (أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا) مربوط به ائمه علیهم السلام است، و آیه حکم به عدل (وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ) مربوط به امرا می باشد، و این آیه (أَطِيعُوا اللَّهَ -) خطاب به جامعه مسلمان است (1). به آنان امر می فرماید که از خدا، در احکام الهی، و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و اولوا الأمر؛ یعنی ائمه، پیروی و اطاعت کنند. از تعالیشان پیروی، و از احکام حکومتی آنان اطاعت نمایند.

عرض کردم که اطاعت از اوامر خدای تعالی غیر از اطاعت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می باشد. کلیه عبادیات و غیر عبادیات (احکام شرع الهی) اوامر خداوند است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در باب نماز هیچ امری ندارد. و اگر مردم را به نماز وا می دارد، تأیید و اجرای حکم خداست. ما هم که نماز می خوانیم، اطاعت امر خدا را می کنیم.

و اطاعت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم غیر از «طاعة الله» می باشد. اوامر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آن است که از خود آن حضرت صادر می شود و امر حکومتی می باشد. مثلاً از سپاه اسامه پیروی کنید؛ سرحدات را چطور نگه دارید، مالیات ها را از کجا جمع کنید؛ با مردم چگونه معاشرت نمایید ... این ها اوامر رسول اکرم است. خداوند ما را الزام کرده که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم اطاعت کنیم؛ چنان که مأموریم از «أولوا الأمر» - که به حسب ضرورت مذهب ما مراد ائمه علیهم السلام می باشند - اطاعت و پیروی نماییم. اطاعت از «أولوا الأمر»، که در اوامر حکومتی می باشد، نیز غیر اطاعت خداست. البته از باب اینکه خدای تعالی فرمان داده که از رسول و اولوا الأمر پیروی کنیم، اطاعت از آنان در

ص: 93

1- . الکافی، ج 1، ص 276، «کتاب الحجّة»، «باب أنّ الإمام علیه السلام يعرف الإمام الذي يكون من بعده...»، حدیث 1؛ تفسیر القمّی، ج 1، ص 141؛ تفسیر العیاشی، ج 1، ص 249، حدیث 167.

حقیقت اطاعت خدا هم می باشد.

در دنبال آیه می فرماید: (. . . فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا)؛
«... اگر در امری با هم نزاع داشتید، به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رجوع کنید».

منازعه ای که بین مردم واقع می شود، بر دو نوع است: یک نوع، این که بین دو دسته یا دو نفر سر موضوعی اختلاف می شود. مثلاً یکی ادعا دارد که طلبکار است و دیگری انکار می کند و موضوع، اثبات شرعی یا عرفی لازم دارد. در این مورد باید به قضات رجوع شود و قاضی باید موضوع را بررسی کرده دادرسی نماید. این ها دعاوی حقوقی است.

نوع دیگر، این که اختلافی در بین نیست، بلکه مسأله ظلم و جنایت است. مثلاً قلدری مال کسی را به زور گرفته است، یا مال مردم را خورده است، دزد به خانه کسی رفته و مالش را برده است، در چنین مواردی، مرجع و مسئول، قاضی نیست؛ بلکه مدعی العموم (دادستان) است. در این موارد، که موارد جزایی - و نه حقوقی - است، و گاهی جزایی و حقوقی توأم است، ابتدا مدعی العموم، که حافظ احکام و قوانین است و مدافع جامعه به شمار می آید شروع به کار می کند و کیفرخواست صادر می نماید؛ سپس، قاضی رسیدگی کرده حکم صادر می کند. این احکام، چه حقوقی و چه جزایی، به وسیله دسته دیگری از حکام، که مجریان باشند، اجرا می شود.

قرآن می فرماید: (فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ) در هر امری از امور بین شما نزاع واقع شد، مرجع در احکام، خدا و در اجرا، رسول است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم باید احکام را از خدا بگیرد و اجرا نماید. اگر موضوع اختلافی بود حضرت رسول به عنوان قاضی دخالت می کند و قضاوت (دادرسی) می نماید. و اگر منازعات دیگری، از قبیل زورگویی و حق کشی بود، نیز مرجع رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است. او چون رئیس دولت اسلام است، ملزم

می باشد دادخواهی کند؛ مأمور بفرستد و حق را بگیرد و رد نماید. باید دانست در هر امری که مرجع رسول اکرم باشد، ائمه علیهم السلام هم می باشند، و اطاعت از ائمه علیهم السلام نیز اطاعت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می باشد.

خلاصه، آیه اول: (إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ) و دوم: (أَطِيعُوا اللَّهَ - وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ) و آیه (فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ) اعم از حکومت و قضاوت می باشد؛ و اختصاص به باب قضاوت ندارد. صرف نظر از این که بعضی از آیات ظهور در حکومت به مفهوم اجرایی دارد.

در آیه بعد می فرماید: (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ...).

«آیا ندیدی کسانی را که می پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده اند، می خواهند نزد طاغوت (قدرت های ناروا) دادخواهی کنند؛ در حالی که مسلم است که دستور دارند به آن (یعنی طاغوت) کافر شوند».

اگر نگوئیم منظور از «طاغوت» حکومت های جور و قدرت های ناروای حکومتی به طور کلی است، که در مقابل حکومت الهی طغیان کرده و سلطنت و حکومت برپا داشته اند، باید قائل شویم که اعم از قضات و حکام است. چون رجوع برای دادرسی و احقاق حقوق و کیفر متعدی غالباً با مراجعه به مقامات قضایی انجام می گیرد؛ و باز حکم قضایی را مجریان - که معمولاً آنها را حکومت کننده می شناسند - اجرا می کنند. حکومت های جور، چه قضات و چه مجریان و چه اصناف دیگر آنها طاغوتند؛ چون در برابر حکم خدا سرکشی و طغیان کرده، قوانینی به دلخواه وضع کرده، به اجرای آن و قضاوت بر طبق آن پرداخته اند. خداوند امر فرموده که به آنها کافر شوید؛ یعنی در برابر آنها و اوامر و احکامشان عصیان بورزید. بدیهی است کسانی که می خواهند به «طاغوت» کافر شوند؛ یعنی در برابر قدرت های حاکمه ناروا سر به نافرمانی بردارند،

وظایف سنگینی خواهند داشت که بایستی به قدر توانایی و امکان در انجام آن بکوشند.

بررسی مقبوله «عمر بن حنظله»

اکنون می پردازیم به بررسی روایت مقبوله عمر بن حنظله، تا ببینیم چه می گوید و منظور چه می باشد:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحَصِينِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دِينٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السَّلْطَانِ وَإِلَى الْقَضَاةِ أَيْحُلُّ ذَلِكَ؟ قَالَ: «مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ، فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ، وَمَا يُحْكَمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُهُ سُدْحَتًا وَإِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَهُ، لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ وَمَا أَمْرُ اللَّهِ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ)». قُلْتُ: فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ؟ قَالَ: «يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيُرِضُوا بِهِ حَكْمًا. فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا...» (1).

عمر بن حنظله (2) می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره دو نفر از دوستانمان (یعنی شیعه) که نزاعی بینشان بود در مورد قرض یا میراث، و به قضات برای رسیدگی مراجعه کرده بودند، سؤال کردم که آیا این رواست؟ فرمود: «هر که در مورد دعاوی

ص: 96

1- . الکافی، ج 1، ص 67، «کتاب فضل العلم»، «باب اختلاف الحدیث»، حدیث 10؛ وسائل الشیعة، ج 27، ص 136، «کتاب القضاء»، «أبواب صفات القاضي»، باب 11، حدیث 1.

2- . ابو صخر، عمر بن حنظله عجللی کوفی، شیخ طوسی و برقی او را از اصحاب امامان صادق و باقر علیهما السلام شمرده اند. عمر بن حنظله خود یکی از راویان مشهور است و بزرگان اصحاب، مانند زراره، هشام بن سالم، عبدالله بن بکیر و عبدالله بن مسکان و صفوان بن یحیی... از وی روایت کرده اند، و این برای وثاقت وی کافی است. علاوه بر آن، روایت یزید بن خلیفه دلالت بر مدح وی دارد.

حق یا دعاوی ناحق به ایشان مراجعه کند، در حقیقت به «طاغوت» (یعنی قدرت حاکمه ناروا) مراجعه کرده باشد؛ و هر چه را که به حکم آنها بگیرد، در حقیقت به طور حرام می گیرد؛ گرچه آن را که دریافت می کند حق ثابت او باشد؛ زیرا که آن را به حکم و با رأی «طاغوت» و آن قدرتی گرفته که خدا دستور داده به آن کافر شود، خدای تعالی می فرماید: (يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ) «پرسیدم: چه باید بکنند؟ فرمود: «باید نگاه کنند ببینند از شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده و در حلال و حرام ما مطالعه نموده و صاحب نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است ... بایستی او را به عنوان قاضی و داور بپذیرند؛ زیرا که من او را حاکم بر شما قرار داده ام».

همان طور که از صدر و ذیل این روایت، و استشهاد امام علیه السلام به آیه شریفه به دست می آید موضوع سؤال، حکم کلی بوده؛ و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است. و عرض کردم که برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزایی هم به قضات مراجعه می شود و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی. رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد و رجوع به مقامات اجرایی برای الزام طرف دعوی به قبول محاکمه، یا اجرای حکم حقوقی و کیفری هر دو، است. لهذا، در این روایت از امام سؤال می شود که آیا به سلاطین و قدرت های حکومتی و قضات رجوع کنیم؟

تحریم دادخواهی از قدرت های ناروا

حضرت در جواب، از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا، چه اجرایی و چه قضایی، نهی می فرمایند. دستور می دهند که ملت اسلام در امور خود نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که از عمال آنها هستند رجوع کنند؛ هر چند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند. مسلمان اگر پسر او را کشته اند یا

خانه اش را غارت کرده اند، باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند.

همچنین، اگر طلبکار است و شاهد زنده در دست دارد، نمی تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید. هرگاه در چنین مواردی به آنها رجوع کرد، به «طاغوت»؛ یعنی قدرت های ناروا، روی آورده است. و در صورتی که به وسیله این قدرت ها و دستگاه های ناروا به حقوق مسلم خویش نائل آمد. «فَأِنَّمَا يَأْخُذُهُ مَدْحَتًا وَإِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَهُ»؛ به حرام دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف کند. حتی بعضی از فقها در «عین شخصی» گفته اند که مثلاً اگر عباى شما را بردند و شما به وسیله حکام جور پس گرفتید نمی توانید در آن تصرف کنید⁽¹⁾. ما اگر به این حکم قائل نباشیم، دیگر در کلیات؛ یعنی در «عین کلی»، شك نداریم. مثلاً در این که اگر کسی طلبکار بود و برای گرفتن حق خود به مرجع و مقامی غیر از آن که خدا قرار داده مراجعه و طلب خود را به وسیله او وصول کرد، تصرف در آن جایز نیست. و موازین شرع همین را اقتضا می کند.

حکم سیاسی اسلام

این حکم سیاسی اسلام است. حکمی است که سبب می شود مسلمانان از مراجعه به قدرت های ناروا و قضاتی که دست نشانده آنها هستند خودداری کنند تا دستگاه های دولتی جائر و غیر اسلامی بسته شود؛ و این تشکیلات عریض و طویل دادگستری، که جز زحمت فراوان برای مردم کاری صورت نمی دهد، برچیده گردد؛ و راه به سوی ائمه هدی علیهم السلام و کسانی که از طرف آنان حق حکومت و قضاوت دارند باز شود. مقصد اصلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمال آنها هستند مرجع امور باشند و مردم دنبال آنها بروند. به ملت اسلام اعلام کرده اند که این ها مرجع نیستند؛ و

ص: 98

1- . كفاية الفقه (كفاية الأحكام)، ج 2، ص 663.

خداوند امر فرموده که مردم باید به سلاطین و حکام جور کافر شوند (عصیان بورزند)، و رجوع به آنها با کفر ورزیدن به آنها منافات دارد، شما اگر کافر به آنان باشید و آنان را نالایق و ظالم بدانید، نباید به آنها رجوع کنید.

مرجع امور علمای اسلامند

بنابراین، تکلیف ملت اسلام چیست؟ و در پیشامدها و منازعات باید چه کنند، و به چه مقامی رجوع کنند؟ قال: «يُنْظَرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا». در اختلافات به راویان حدیث ما که به حلال و حرام خدا، طبق قواعد آشنایند و احکام ما را طبق موازین عقلی و شرعی می شناسند رجوع کنند. امام علیه السلام هیچ جای ابهام باقی نگذاشته تا کسی بگوید پس راویان حدیث (محدثین) هم مرجع و حاکم می باشند. تمام مراتب را ذکر فرموده، و مقید کرده به این که در حلال و حرام طبق قواعد نظر کند و به احکام معرفت داشته، موازین دستش باشد، تا روایاتی را که از روی تقیه یا جهات دیگر وارد شده و خلاف واقع می باشد تشخیص دهد. و معلوم است که معرفت به احکام و شناخت حدیث غیر از نقل حدیث است.

علمای منصوب به فرمانروایی اند

می فرماید: «فإني قد جعلته عليكم حاكماً»؛ «من کسی را که دارای چنین شرایطی باشد، حاکم (فرمانروا) بر شما قرار دادم». و کسی که این شرایط را دارا باشد از طرف من برای امور حکومتی و قضایی مسلمین تعیین شده؛ و مسلمان ها حق ندارند به غیر او رجوع کنند. بنابراین، اگر قلدری مال شما را خورد، مرجع شکایت عبارت از مجریانی است که امام تعیین فرموده و اگر با کسی سر دین (وام) نزاع دارید و احتیاج به اثبات دارد، نیز مرجع آن قاضی ای است که حضرت تعیین فرموده؛ و نمی توانید به دیگری رجوع نمایید. این، وظیفه عمومی مسلمان هاست؛ نه این که «عمر بن حنظله»

به چنین مشکله ای گرفتار شده و تکلیف او چنین باشد.

این فرمان که امام علیه السلام صادر فرموده کلی و عمومی است. همان طور که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران حکومت ظاهری خود حاکم، والی و قاضی تعیین می کرد، و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آنها اطاعت کنند، حضرت امام صادق علیه السلام هم چون «ولی امر» مطلق می باشد و بر همه علما، فقها و مردم دنیا حکومت دارد، می تواند برای زمان حیات و مماتش حاکم و قاضی تعیین فرماید. همین کار را هم کرده، و این منصب را برای فقها قرار داده است. و تعبیر به «حاکماً» فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است و به سایر امور حکومتی ارتباط ندارد.

نیز از صدر و ذیل روایت و آیه ای که در حدیث ذکر شده، استفاده می شود که موضوع تنها تعیین قاضی نیست که امام علیه السلام فقط نصب قاضی فرموده باشد و در سایر امور مسلمانان تکلیفی معین نکرده، و در نتیجه یکی از دو سؤال را که راجع به دادخواهی از قدرت های اجرایی ناروا بوده بلاجواب گذاشته باشد.

این روایت از واضحات است؛ و در سند و دلالتش وسوسه ای نیست. جای تردید نیست که امام علیه السلام فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از این فرمان امام علیه السلام اطاعت نمایند.

روایت ابو خدیجه

اشاره

برای این که مطالب بهتر روشن شود و به روایات دیگر مؤید گردد، روایت ابو خدیجه (1) را نیز می آورم:

محمّد بنُ الحَسَنِ یاسناده عن محمّد بنِ عَلِيّ بنِ مَحْبُوبٍ ، عن أحمد بن محمد ، عن

ص: 100

1- . سالم بن مکرم بن عبدالله کناسی، مکتبی به ابو خدیجه و ابوسلمه، از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بوده و از هر دو امام روایت کرده است. ابن قولویه و علی بن فضال او را توثیق کرده اند و نجاشی رجالی بزرگ از او به «ثقة» یاد کرده است.

الحسين بن سعيد، عن أبي الجهم، عن أبي خديجة، قال: بعثني أبو عبد الله عليه السلام إلى أصحابنا فقال: «قُلْ لَهُمْ: إِيَّاكُمْ، إِذَا وَقَعَتْ بَيْنَكُمْ خُصُومَةٌ أَوْ تَدَارَى فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَخْذِ وَالْعَطَاءِ أَنْ تَحَاكُمُوا إِلَى أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفُسَاقِ. اجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا قَدْ عَرَفَ حَلَالَنَا وَحَرَامَنَا؛ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا. وَإِيَّاكُمْ أَنْ يُخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ» (1).

ابو خديجه (یکی از اصحاب مورد اعتماد امام صادق علیه السلام) می گوید که حضرت صادق علیه السلام به من مأموریت دادند که به دوستانمان (شیعه) از طرف ایشان چنین پیغام بدهم: «مبادا وقتی بین شما خصومت و نزاعی اتفاق می افتد، یا در مورد دریافت و پرداخت اختلافی پیش می آید، برای محاکمه و رسیدگی به یکی از این جماعت زشت کار مراجعه کنید. مردی را که حلال و حرام ما را می شناسد بین خودتان حاکم و داور سازید؛ زیرا من او را بر شما قاضی قرار داده ام. و مبادا که بعضی از شما علیه بعضی دیگران به قدرت حاکمه جائر شکایت ببرد».

منظور از «تَدَارَى فِي شَيْءٍ» که در روایت آمده همان اختلاف حقوقی است؛ یعنی در اختلاف حقوقی و منازعات و دعاوی به این «فساق» رجوع نکنید. از این که دنبال آن می فرماید: «من برای شما قاضی قرار دادم». معلوم می شود که مقصود از «فساق» و جماعت زشت کار، قضاتی بوده اند که از طرف امرای وقت و قدرت های حاکمه ناروا منصب قضاوت را اشغال کرده اند. در ذیل حدیث می فرماید: «وَإِيَّاكُمْ أَنْ يُخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ». در مخاصمات نیز به سلطان جائر؛ یعنی قدرت حاکمه جائر و ناروا، رجوع نکنید؛ یعنی در اموری که مربوط به قدرت های اجرایی است به آنها مراجعه ننمایید. گرچه «سلطان جائر» قدرت حاکمه جائر و ناروا به طور

ص: 101

1- . تهذيب الأحكام، ج 6، ص 303، حدیث 846؛ وسائل الشیعة، ج 27، ص 139، «كتاب القضاء»، «أبواب صفات القاضي»، باب 11، حدیث 6.

کلی است و همه حکومت کنندگان غیر اسلامی و هر سه دسته قضات و قانون گذاران و مجریان را شامل می شود، ولی با توجه به این که قبلاً از مراجعه به قضات جائز نهی شده معلوم می شود که این نهی تکیه بر روی دسته دیگر؛ یعنی مجریان است. جمله اخیر طبعاً تکرار مطلب سابق؛ یعنی نهی از رجوع به فساق نیست. زیرا اول، از مراجعه به قاضی فاسق در امور مربوط به او، که عبارت از بازجویی، اقامه بینه و امثال آن می باشد نهی کردند و قاضی تعیین نموده وظیفه پیروان خود را روشن فرمودند. سپس، از رجوع به سلاطین نیز جلوگیری کردند. از این معلوم می شود که باب «قضا» غیر از باب رجوع به سلاطین است و دورشته می باشد. در روایت «عمر بن حنظله» که می فرماید از سلاطین و قضات دادخواهی نکنید، به هر دو رشته اشاره شده است. منتها در این روایت فقط نصب قاضی فرموده؛ ولی در روایت «عمر بن حنظله» هم حاکم مجری و هم قاضی را تعیین کرده است.

آیا علما از منصب حکومت معزولند؟

اکنون باید دید این که امام علیه السلام در زمان حیات خود - طبق این روایت - منصب قضاوت را برای فقها قرار داده و بنا به روایت «عمر بن حنظله» هر دو مقام ریاست و قضاوت را به آنان واگذار کرده است، آیا وقتی که امام از دنیا رحلت فرمودند، فقها خود به خود از این مقام برکنار می شوند؟ تمام قضات و امرایی که ائمه علیهم السلام قرار داده بودند با رفتن خودشان از منصب ریاست و قضاوت معزول می گردند یا نه؟

با قطع نظر از این معنی که وضع و ولایت امام علیه السلام با دیگران فرق دارد و بنابر مذهب شیعه تمام دستورات و اوامر ائمه علیهم السلام در زمان حیات و مماتشان لازم الاتباع است باید دید وضع مناصب و مقاماتی که در دنیا برای اشخاص تعیین می شود چگونه است؟

در رژیم های دنیا، چه سلطنتی و چه جمهوری یا هر شکل دیگر، اگر رئیس جمهور یا سلطان وقت از دنیا رفت، یا اوضاع دگرگون شد و رژیم تغییر کرد، مقامات و منصب های نظامی به هم نمی خورد، مثلاً درجهٔ يك سپهبد خود به خود از او گرفته نمی شود؛ سفیر از سفارت عزل نمی گردد؛ وزیر مالیه، استاندار، فرماندار، و بخشدار از مقام خود برکنار نمی شوند. البته رژیم جدید و دولت بعدی می تواند آنان را از مقامشان برکنار و عزل نماید؛ ولی این مناصب خودبه خود سلب نمی گردد. بعضی امور است که خود به خود از بین می رود، مثل اجازهٔ حسیه (1)، یا وکالتی که فقیه به کسی می دهد که در فلان شهر اموری را انجام دهد. اگر فقیه فوت شود، این امر هم زایل می شود. اما اگر فقیه فرض بفرمایید قیم برای صغیری یا متولی برای موقوفه ای تعیین کرد، با فوت او این مناصب از بین نرفته به حال خود باقی است.

منصب های علما همیشه محفوظ است

نیز مقام ریاست و قضاوتی که ائمه علیهم السلام برای فقهای اسلام تعیین کرده اند، همیشه محفوظ است. امام علیه السلام که متوجه همهٔ جهات است و در کار او غفلت امکان ندارد، از این موضوع اطلاع دارد که در حکومت های دنیا با رفتن رئیس، منصب و مقام اشخاص محفوظ است. اگر در نظر داشت که با رفتن ایشان حق ریاست و قضاوت از فقهایی که نصب کرده سلب می شود، باید گوشزد می کرد که این منصب برای فقها تا وقتی است که من هستم و بعد از من معزول می باشند.

بنابراین، علمای اسلامی - طبق این روایت - از طرف امام علیه السلام به مقام حکومت و

ص: 103

1- . «امور حسیه» کارهای پسندیده ای است که شرع خواهان تحقق آنها در جامعه است؛ و با انجام دادن يك یا چند نفر، از عهدهٔ دیگران برداشته می شود. از جمله مصادیق امور حسیه می توان امر به معروف و نهی از منکر و دفاع و قضاوت را نام برد. تصدی این امور در عصر غیبت بر عهدهٔ فقیه عادل است و او می تواند شخص شایسته ای را اجازهٔ تصدی بدهد.

قضاوت منصوبند، و این منصب همیشه برای آنها محفوظ می باشد. احتمال این که امام بعدی این حکم را نقض کرده و فقها را از این منصب عزل فرموده باشد، نادرست است؛ زیرا امام علیه السلام که می فرماید برای گرفتن حق خود به سلاطین و قضات آنها رجوع نکنید، رجوع به آنها رجوع به طاغوت است، بعد هم به آیه شریفه تمسک می فرماید که خداوند امر فرموده به طاغوت کفر بورزید و سپس قاضی و حاکم برای مردم نصب می کند، اگر امام بعدی این منصب را بردارد و حاکم و قاضی دیگر هم قرار ندهد، تکلیف مسلمانان چه می شود؟ در اختلافات و منازعات باید چه کنند؟ آیا به فساق و ظلمه رجوع کنند، که رجوع به طاغوت و برخلاف امر خداست؟ یا این که دست روی دست بگذارند، و دیگر مرجع و پناهی نیست، هرج و مرج است؟ هر کس خواست مال دیگری را بخورد، حق دیگران را از بین ببرد، و هر کاری می خواهد بکند؟

ما یقین داریم که اگر حضرت امام صادق علیه السلام این مقام و منصب را برای فقها جعل فرموده باشند، حضرت موسی بن جعفر، یا ائمه بعدی علیهم السلام، نقض نفرموده اند؛ یعنی نمی شود نقض کنند و بگویند در امور خود به فقهای عدول رجوع نکنید؛ یا به سلاطین رجوع کنید؛ یا دست روی دست بگذارید تا حقوق شما پایمال شود. البته اگر امامی برای یک شهر قاضی قرار داد، بعد از رفتن او امام دیگر می تواند این قاضی را عزل کند و دیگری را به جای او نصب نماید، لیکن نمی شود مقام و منصب های تعیین شده را به طور کلی به هم بزند. این مطلب از توضیحات است.

روایات مؤیدۀ ولایت فقیه

روایاتی را که اکنون می آوریم از مؤیدات مطلب ماست. اگر دلیل ما منحصر به یکی از این روایات بود، مدعای خود را نمی توانستیم ثابت کنیم. لکن اصول مطلب گذشت؛ و روایاتی را که قبلاً ذکر کردیم دلالتشان تمام بود.

عَلِي بنُ اِبْرَاهِيمَ ، عن اَبِيهِ ، عن حَمَّادِ بنِ عَيْسَى ، عَنِ القَدّاحِ (عبدالله بن ميمون) (1) عَنْ اَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : «قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : مَنْ سَلَكَ طَرِيْقاً يَطْلُبُ فِيْهِ عِلْماً ، سَلَكَ اللهُ بِهِ طَرِيْقاً اِلَى الْجَنَّةِ . وَانَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَتَّبِعُنَّ اَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضاً بِهِ . وَانَّهُ يَسْتَغْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ حَتَّى حَوَّتِ الْحُوْتِ فِي الْبَحْرِ . وَفَضَلَ الْعَالِمُ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُوْمِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ . وَانَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْاَنْبِيَاءِ . اِنَّ الْاَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوْا دِيْنَاراً وَلا دِرْهَمًا ؛ وَلَكِنْ وَرَثُوْا الْعِلْمَ . فَمَنْ اَخَذَ مِنْهُ ، اَخَذَ بِحِطِّ وَاْفْرِ» (2).

امام صادق عليه السلام از قول پیامبر عالی قدر صلی الله علیه و آله وسلم نقل می فرماید که «خداوند برای کسی که در پی دانش راه بییماید، راهی به سوی بهشت می گشاید؛ و فرشتگان برای ابراز خشنودی خویش (یا خدا) بال و پرشان را بر دانشجو فرو می گسترند، و برای دانشجو هر که در آسمان است و هر که در کره زمین، حتی ماهی در دریا، طلب آمرزش می کند. و برتری دانشمند بر عابد، مثل برتری ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است، و به راستی دانشمندان میراث بر پیامبرانند، و پیامبران هیچ گونه پولی به میراث نمی گذارند؛ بلکه «علم» به میراث می گذارند، بنابراین، هر کس بهره ای از علم فراگیرد، بهره ای شایان و فراوان برده باشد».

رجال حدیث همگی ثقة اند، حتی پدر علی بن ابراهیم (3) (ابراهیم بن هاشم) (4) از

ص: 105

1- . عبدالله بن ميمون بن الأسود القَدّاح، از اصحاب امام صادق عليه السلام است. نجاشی و علامه در خلاصه وی را از جمله ثقات شمرده اند.

2- . الکافي، ج 1، ص 34، «كتاب فضل العلم»، «باب ثواب العالم والمتعلم»، حدیث 1.

3- . علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، محدث، مفسر و فقیه اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری و از مشایخ کلینی. تألیفات فراوانی منسوب به اوست از جمله کتاب المناقب، کتاب قرب الإسناد، کتاب الشرائع، کتاب المغازی، کتاب الأنبياء و کتاب التفسیر. مدفن وی در قم است.

4- . ابراهیم بن هاشم قمی از اصحاب امام جواد علیه السلام است و از اصحاب ائمه بسیار روایت کرده است. گفته اند او اولین کسی بود که احادیث کوفیان را در قم نشر داد. کتاب نوادر و قضایای امیرالمؤمنین از آثار اوست.

بزرگان ثقات (معتدین در نقل حدیث) است، نه این که فقط ثقه باشد.

این روایت با کمی اختلاف در مضمون، به سند دیگری نقل شده که ضعیف است؛ یعنی سند تا ابوالبختری صحیح است؛ ولی خود ابوالبختری (1) ضعیف می باشد. اینک آن روایت:

روایت ابوالبختری

عن مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ، عن أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عن مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عن أَبِي الْبَخْتَرِيِّ ، عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ ، وَذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دَرَاهِمًا وَلَا دِينَارًا ؛ وَإِنَّمَا أُورِثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ ، فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا ، فَقَدْ أَخَذَ حَظًّا وَافِرًا . فَانظُرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ . فَإِنَّ فِينَا ، أَهْلَ الْبَيْتِ ، فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُولًا ، يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَاتِّحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ» (2).

امام صادق علیه السلام می فرماید: «علما میراث برانند؛ زیرا که پیامبران هیچ گونه پولی به میراث نمی گذارند؛ بلکه احادیثی از سخنانشان را به میراث می گذارند. بنابراین، هر که بهره ای از احادیثشان بگیرد، در حقیقت بهره ای شایان و فراوان برده باشد. پس، بنگرید که این علمتان را از چه کسانی می گیرید؛ زیرا در میان ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در هر نسلی افراد عادل درست کاری هستند که تحریف مبالغه و رزان و روش سازی

ص: 106

1- . وَهَبُ بْنُ وَهَبِ بْنِ كَثِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مَعْرُوفٌ بِأَبِ الْبَخْتَرِيِّ (200 هـ. ق) از روایان امام صادق علیه السلام و هشام بن عروه، نزیل بغداد. در احادیث خود متهم است و علمای اهل سنت، از جمله احمد بن حنبل، او را جاعل و کذاب شمرده اند. از علمای امامیه شیخ طوسی او را عامی المذهب و ضعیف دانسته است. ابن غضائری درباره وی گوید: او عامی و کذاب است اما از امام صادق علیه السلام احادیثی روایت کرده که مورد وثوق است.

2- . الكافي، ج 1، ص 32، «كتاب فضل العلم»، «باب صفة العلم وفضله وفضل العلماء»، حدیث 2.

نارواگران و تأویل نابخردان را از دین دور می سازند (ساحت دین را از تغییرات مغرضان و تحریف های نادانان و امثال آن پاک می گردانند).

بررسی «العلماءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»

مقصود ما از نقل این روایت، که مرحوم نراقی هم به آن تمسک کرده(1)، این است که معنی جمله «العلماءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» که در این روایت آورده شده معلوم شود. در این جا چند بحث است:

1. مراد از «العلماءُ» چه کسانی هستند؟ آیا علمای امت است؟ یا این که ائمه علیهم السلام مقصود می باشند؟ بعضی احتمال داده اند که مراد، ائمه علیهم السلام باشد(2). لیکن ظاهر این است که مراد علمای امت باشد، و خود حدیث حکایت می کند که مقصود ائمه علیهم السلام نیست: زیرا وضع مناقبی که درباره ائمه علیهم السلام وارد شده غیر از این است. این جملات که «انبیا احادیثی از خود به ارث گذاشته اند، و هر کس آن را اخذ کند حظ وافری برده ...» نمی تواند تعریف ائمه علیهم السلام باشد. این جملات شاهد بر این است که مراد علمای امت است. همچنین، در روایت ابوالبختری بعد از جمله «العلماءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» می فرماید: «فَانظُرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ». که ظاهراً می خواهد بفرماید علما ورثه انبیا هستند؛ منتها باید توجه داشته باشند که علمشان را از چه کسی باید بگیرند، تا بتوانند ورثه انبیا باشند. این که بگوییم مراد این است که ائمه ورثه انبیا هستند، و مردم باید علم را از ائمه کسب کنند، خلاف ظاهر است. هر کس روایاتی را که درباره ائمه علیهم السلام، وارد شده ملاحظه کند و موقعیت آن حضرات را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بداند، متوجه می شود که مراد از این روایت ائمه نیستند؛ بلکه علمای امتند. چنان که امثال این

ص: 107

1- . عوائد الأيام، ص 531، حدیث 1.

2- . بلغة الفقيه، ج 3، ص 226؛ منية الطالب، ج 2، ص 233؛ حاشية المكاسب، محقق اصفهانی، ج 2، ص 385.

مناقب برای علما در روایات بسیاری وارد شده؛ مانند: «علماء أمتي كسائر أنبياء قبلي» (1)، و «علماء أمتي كأنبياء بني إسرائيل» (2). در هر صورت، این ظاهر است که مراد علمای امت باشد.

2. ممکن است گفته شود که از جمله «العلماء ورثة الأنبياء» به تنهایی نمی توانیم مطلبی را که می خواهیم (ولایت فقیه) استفاده کنیم، زیرا انبیا يك جهت نبوت دارند؛ و آن این است که علم را از مبدأ اعلی به وحی، یا الهام، و یا به کیفیت دیگر می گیرند؛ ولی این حیثیت اقتضای ولایت بر مردم و مؤمنین را ندارد، و اگر خدای تعالی حیثیت امامت و ولایت را برای آنان قرار ندهد، قهراً این حیثیت را دارا نیستند، و فقط نبی هستند. و اگر مأمور به تبلیغ هم شدند باید چیزهایی را که دارند به مردم برسانند. در روایات ما بین «نبی» و «رسول» فرق گذاشته شده است؛ به این معنا که «رسول» مأمور به تبلیغ است؛ ولی «نبی» فقط مطالب را می گیرد (3). و چون حیثیت «نبوت» و حیثیت «ولایت» با هم فرق دارد، و در این عبارت «العلماء ورثة الأنبياء» وصف عنوانی (4) انبیا مراد بوده و علما را به لحاظ همین وصف عنوانی نازل منزله انبیا قرار داده است. و این وصف هم اقتضای ولایت را ندارد، بنابراین ما نمی توانیم از این جمله برای علما استفاده ولایت را بنماییم. البته اگر فرموده بود علما به منزله موسی یا عیسی هستند، ما

ص: 108

1- . جامع الأخبار، ص 111، حدیث 196؛ عوائد الأيام، ص 532.

2- . بحار الأنوار، ج 2، ص 22، «كتاب العلم»، باب 8، حدیث 67.

3- . الكافي، ج 1، ص 174، «كتاب الحجّة»، «باب طبقات الأنبياء والرسل والائمة عليهم السلام»، حدیث 1، و ص 176، «باب الفرق بين الرسول والنبی والمحدث»، حدیث 1، 2، 3 و 4.

4- . «وصف عنوانی» صفتی است که در جای یکی از اجزای قضیه می نشیند. مراد آن است که مضمون حدیث تنها ناظر است به صفت «نبوت» لا- غیر. یعنی علما وارثان «انبیا» هستند و «انبیا» کسانی اند که مطالب دینی را از منبع وحی دریافت می کنند. بنابراین از این حدیث بر نمی آید که مسئولیت ولایت و امامت که بر عهده بعضی از انبیا بوده است متوجه وارثان انبیا نیز هست.

می فهمیدیم همان طوری که حضرت موسی همه جهات و حیثیات را که یکی از آنها ولایت می باشد، دارا هستند، علما نیز دارای حیثیت ولایت می باشند، لیکن چون این طور نفرموده و علما را نازل منزله شخص قرار نداده، نمی توانیم از جمله مزبور چنین استفاده ای را بنماییم.

در جواب این اشکال، باید عرض کنم که میزان در فهم روایات و ظواهر الفاظ، عرف عام و فهم متعارف مردم است، نه تجزیه و تحلیل های علمی. و ما هم تابع فهم عرف هستیم. اگر فقیه بخواهد در فهم روایات دقایق علمی را وارد کند، از بسیاری مطالب باز می ماند. بنابراین، اگر عبارت «الْعُلَمَاءُ وَرِثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» را به عرف عرضه کنیم آیا در ذهن آنها می آید که وصف عنوانی انبیا مراد است، و فقط در همین وصف عنوانی تنزیل می باشد؟ یا این که این جمله را اماره قرار می دهد برای اشخاص؟ یعنی اگر از عرف مردم سؤال شود فلان فقیه به منزله موسی و عیسی است یا نه؟ جواب می دهد طبق این روایت آری، چون موسی و عیسی از انبیا هستند. یا اگر سؤال شود که فقیه وارث رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است یا نه؟ می گوید: آری، چون رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از انبیاست.

بنابراین، ما نمی توانیم «انبیا» را وصف عنوانی بگیریم. خصوصاً چون به لفظ جمع است. اگر به لفظ مفرد می آورد، باز راهی برای آن احتمال بود، لیکن وقتی که گفتند «انبیا» و لفظ جمع آوردند؛ یعنی کل فرد من الانبیاء؛ نه این که کل فرد من الانبیاء بما هم انبیا که نظر به وصف عنوانی باشد⁽¹⁾؛ و این وصف عنوانی را از سایر اوصاف جدا کند، و بگوید فقیه به منزله نبی است؛ نه به منزله رسول، و نه به منزله ولی. این تجزیه و

ص: 109

1- . «كُلُّ فَرْدٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ» یعنی هر کدام از انبیا با تمام مراتب و مسئولیت هایی که برعهده دارد. و «كُلُّ فَرْدٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ بِمَا هُمْ أَنْبِيَاءٌ» یعنی هر کدام از انبیا تنها از این نظر که «نبی» است؛ بدون لحاظ آن که وظیفه امامت و ولایت هم برعهده دارد یا نه.

تحلیل‌ها در باب روایات، خلاف فهم عرف و عقلاست.

3. بر فرض ما قبول کنیم که تنزیل در وصف عنوانی شده و علما به منزله انبیا بما هم انبیا هستند، باید حکمی را که خداوند تعالی به حسب این تنزیل، برای نبی ثابت فرموده حکم آن را برای علما هم ثابت بدانیم. مثلاً اگر گفته شود که فلان شخص به منزله عادل است؛ سپس بگویند که اکرام عادل واجب است؛ از این حکم و تنزیل فهمیده می‌شود که آن شخص وجوب اکرام دارد. بنابراین، ما می‌توانیم از آیه شریفه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) (1) استفاده کنیم که منصب «ولایت» برای علما هم ثابت است. به این بیان که مراد از «اولویت»، ولایت و امارت است. چنان که در مجمع البحرین (2)، در ذیل این آیه شریفه، روایتی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «این آیه درباره امارت (حکومت و ولایت) نازل شده است» (3). بنابراین، نبی ولایت و امارت بر مؤمنین دارد، و همان امارت و ولایتی که برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است برای علما نیز ثابت می‌باشد؛ چون در آیه حکم روی وصف عنوانی آمده، و در روایت هم تنزیل در وصف عنوانی شده است.

به علاوه، می‌توانیم به آیاتی که برای رسول احکامی را ثابت کرده است استدلال کنیم، مانند آیه شریفه (أَطِيعُوا اللَّهَ - وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) به این که بگوییم «رسول» و «نبی» در نظر عرف فرقی ندارد - اگر چه در بعضی روایات بین رسول و نبی از نظر کیفیت نزول وحی فرق گذاشته شده است - (4) ولی نبی و رسول در نظر

ص: 110

1- . الأحزاب (33) : 6.

2- . مجمع البحرین و مطلع النیرین فی غریب القرآن و الحدیث کتابی است در شرح لغات وارد در قرآن و احادیث بر پایه مرویات شیعه امامیه، تألیف فخرالدین بن محمد بن علی بن احمد بن طریح نجفی، معروف به شیخ فخرالدین طریحی (1085 ه. ق)، وی در تألیف خود از منابعی چون صحاح، قاموس و نهاییه ابن اثیر، سود جسته است.

3- . مجمع البحرین، ج 1، ص 457، ماده ولا.

4- . الکافی، ج 1، ص 176 - 177، «کتاب الحجة»، «باب الفرق بین الرسول والنبي والمحدث».

عرف و عقلا به يك معنا می باشند. از نظر عرف، «نبی» کسی است که از طرف خداوند

انباء می کند، و «رسول» کسی می باشد که آنچه را خداوند به او فرموده به مردم می رساند.

4. ممکن است گفته شود احکامی که بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از ایشان به جای گذاشته شده نوعی «میراث» است، - اگر چه اصطلاحاً به آن «میراث» گفته نمی شود - و کسانی که این احکام را می گیرند وارث پیغمبر هستند؛ لکن از کجا معلوم منصب ولایتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بر همه مردم دارد قابل ارث باشد و به ارث برده شود؟

شاید آنچه قابل ارث می باشد همان احکام و احادیث است. در همین روایت هم دارد که انبیا «علم» را به ارث می گذارند. و همچنین در روایت ابوالبختری می فرماید:

«إِنَّمَا أَوْرَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ». پس، معلوم می شود «احادیث» را به ارث گذاشته اند؛ و ولایت قابل ارث و میراث نیست.

این اشکال هم صحیح نیست. زیرا ولایت و امارت از امور اعتباریه و عقلایی است، و در این امور باید به عقلا مراجعه کنیم و ببینیم که آنان انتقال ولایت و حکومت را از شخصی به شخص دیگر به عنوان «ارث» اعتبار می کنند یا نه؟ مثلاً اگر از عقلای دنیا سؤال شود که وارث فلان سلطنت کیست؟ آیا در جواب اظهار می دارند که منصب قابل از برای میراث نیست؟ یا می گویند که فلانی وارث تاج و تخت است؟ اصولاً این جمله «وارث تاج و تخت» از جملات معروفه است. شکی نیست که امر «ولایت» از نظر عقلا مانند ارث در اموال که از شخصی به دیگری منتقل می شود، قابل انتقال است. اگر کسی به آیه شریفه (التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) نظر کند و این روایتی را که می گوید: «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» بنگرد، متوجه می شود که مراد همین امور اعتباریه است که عقلا آن را قابل انتقال می دانند.

اگر این عبارت «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» درباره ائمه علیهم السلام، وارد شده بود، همچنان که

در روایت آمده که ائمه علیهم السلام در همه امور وارث پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هستند(1)، جای تردید نبود که می گفتیم ائمه علیهم السلام در همه امور وارث پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هستند؛ و این طور نبود که کسی بگوید که مراد وراثت در علم و مسائل شرعیه است.

بنابراین، اگر ما فقط جمله «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» را در دست داشتیم، و از صدر و ذیل روایت صرف نظر می کردیم، به نظر می رسید که تمام شئون رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم که بعد از ایشان قابل انتقال است، و از آن جمله امارت بر مردم که بعد از ایشان برای ائمه ثابت علیهم السلام است برای فقها هم ثابت می باشد؛ مگر شئونی که به دلیل دیگری خارج شود. و ما هم به مقداری که دلیل خارج می کند کنار می گذاریم.

قسمت عمده ای که از اشکال فوق باقی می ماند این است که جمله «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» در خلال جملاتی قرار گرفته که می تواند قرینه باشد بر این که مراد از میراث، «احادیث» است. چنان که در «صحيحه قداح» دارد: «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهَمًا وَلَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ». و در روایت ابوالبختری بعد از جمله «لَمْ يُورَثُوا دِرْهَمًا وَلَا دِينَاراً» می گوید: «وَإِنَّمَا أُورَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ». این عبارات قرینه می شود که میراث انبیا احادیث است؛ و چیز دیگری از آنان باقی نمانده که قابل ارث باشد، خصوصاً که در اول جمله «إِنَّمَا» دارد که دلالت بر حصر می کند.

این اشکال هم تمام نیست. زیرا اگر مراد این باشد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فقط احادیث را از خود به جای گذاشته و چیز دیگری از ایشان نیست که به ارث برده شود، این خلاف ضرورت مذهب ماست. چون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم اموری را از خود به جای گذاشته که ارث برده می شود، و جای تردید نیست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم ولایت بر امت داشتند؛ و بعد از ایشان امر ولایت به امیرالمؤمنین علیه السلام منتقل شد؛ و بعد از ایشان

ص: 112

1- . الكافي، ج 1، ص 265، «كتاب الحجّة»، «باب التفويض إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وإلى الأئمة عليهم السلام في أمر الدين».

هم به ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری، واگذار گردید. کلمه «إنّما» هم در این جا حتماً برای حصر نیست، و اصلاً معلوم نیست که «إنّما» دلالت بر حصر داشته باشد، علاوه بر این که «إنّما» در صحیحۀ قداح نیست؛ و در روایت ابوالبختری آمده آن هم عرض کردم از نظر سند ضعیف است.

ما اکنون عبارت «صحیحه» را می خوانیم تا ببینیم که جملات آن قرینه می شوند بر این که میراث انبیا اختصاص به احادیث دارد یا نه؟

«مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ». این جمله در ستایش علماست. تصور نشود که این ستایش مربوط به هر عالمی است، و علما هر طور باشند این تعریف، آنان را شامل می شود. به روایاتی که در کافی نسبت به اوصاف و وظایف علماست مراجعه کنید(1)؛ تا معلوم شود که تا کسی چند کلمه درس خواند از علما و ورثه انبیا نمی شود؛ بلکه وظایفی دارد و آن وقت کار مشکل می شود.

«وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أجنَحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ». معنی «وضع اجنحه» نزد اهلش معلوم است(2) و اکنون جای بحث آن نیست. این عمل برای احترام یا خفض جناح و تواضع است.

«وَإِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْهُوتِ فِي الْبَحْرِ». این جمله، احتیاج به بیان مفصلی دارد که فعلاً از بحث ما خارج است(3).

«وَفَضَّلَ الْعَالِمَ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ». معنی این جمله هم معلوم است.

«وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ». از صدر روایت تا این جا، در مقام تعریف علما و بیان

ص: 113

1- . الكافي، ج 1، ص 36، «كتاب فضل العلم»، «باب صفة العلماء».

2- . ر.ك: شرح الأصول الكافي، صدر المتألهين، ج 2، ص 70؛ شرح چهل حدیث، امام خمینی قدس سره، ص 414، شرح حدیث 26.

3- . ر.ك: شرح چهل حدیث، امام خمینی قدس سره، حدیث 26.

فضایل و اوصاف آنها می باشد و یکی از فضایل آنان این است که ورثه انبیا هستند. وارث انبیا بودن وقتی برای آنان فضیلت است که مانند انبیا ولایت (حکومت) بر مردم داشته و واجب اطاعه باشند.

و اما این که ذیل روایت دارد: «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَلَا - دِرْهَمًا» معنایش این نیست که انبیا غیر از علم و حدیث هیچ ارث نمی گذارند. بلکه این جمله کنایه از این است که آنان با این که ولی امر بوده و حکومت بر مردم دارند، رجال الهی هستند، افرادی مادی نیستند تا در پی جمع آوری زخارف دنیوی باشند، و این که اسلوب حکومت انبیا غیر از حکومت سلطنتی و حکومت های متداول است که برای متصدی خود مایه مال اندوزی و کامرانی می شود. وضع زندگی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بسیار ساده بود. از مقام و منصب خود به نفع زندگی مادی استفاده نکردند تا چیزی از خود به جای گذارند و آنچه را که باقی گذاشتند علم است که اشرف امور می باشد، خصوصاً علمی که از ناحیه حق تعالی باشد. و خصوص «علم» را که در روایت ذکر کرده شاید به همین جهت بوده است. بنابراین، نمی توان گفت چون در این روایت که اوصاف علما بیان شده وراثت در علم و عدم توریث مال در آن ذکر شده، ظاهر است در این معنا که علما منحصرأ علم و حدیث را ارث می برند.

در بعضی موارد، این حدیث به جمله «مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ» تزییل شده است (1) که جزو حدیث نیست و روی جهت سیاسی به حدیث اضافه شده، چون این حدیث در فقه عامه هم می باشد (2).

نهایت چیزی که در این جا می توان گفت این است که با احتمال به این که این

ص: 114

1- . المسند، أحمد بن حنبل، ج 1، ص 190، حدیث 58؛ صحیح مسلم، ج 4، ص 28، حدیث 49؛ سنن الترمذی، ج 3، ص 82، حدیث 1659.

2- . المسند، أحمد بن حنبل، ج 16، ص 71، حدیث 21612؛ سنن الدارمی، ج 1، ص 98؛ سنن الترمذی، ج 4، ص 153، حدیث 2823؛ کنز العمال، ج 10، ص 146، حدیث 28746.

جملات قرینه باشد ما نتوانیم تمسک به اطلاق جمله «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» بنماییم و بگوییم: «کُلُّ مَا كَانَ لِلْأَنْبِيَاءِ لِلْعُلَمَاءِ» لیکن این طور نیست که احتمال قرینه بودن این جملات موجب شود که بگویید روایت ظهور دارد در این که علما فقط از علم انبیا ارث می برند و بعد معارضه واقع شود بین این روایت و روایاتی که قبلاً ذکر کردیم که دلالت بر مطلب ما داشت و این روایت آن مطالب را هدم کند. چنین چیزی از این روایت استفاده نمی شود.

و اگر فرضاً گفته شود که از روایت استفاده می شود که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم جز علم چیزی به ارث نگذاشته است، و امر ولایت و خلافت هم ارثی نیست، و اگر خود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم می فرمود: «عَلِيٌّ وَارِثِي» استفاده نمی کردیم که حضرت امیر علیه السلام خلیفه آن حضرت است. در این صورت، ناچاریم که راجع به خلافت امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام، به نص متشبه شویم و بگوییم که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم امیرالمؤمنین علیه السلام را به خلافت منصوب کرده است؛ و همین مطلب را نسبت به ولایت فقیه می گوئیم. چون بنابر آن روایتی که سابقاً ذکر شد فقها از طرف رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم به خلافت و حکومت منصوبند. به این طریق بین این روایت و روایاتی که دلالت بر نصب دارد جمع می کنیم.

مؤیدی از فقه رضوی

در عوائد(1) نراقی از فقه رضوی(2) روایتی نقل می کند به این مضمون: «مَنْزَلَةُ الْفَقِيهِ فِي

ص: 115

1- . عوائد الأيام من مهمات أدلة الاحكام نگاشته «ملا احمد بن مهدی بن ابی ذر نراقی کاشانی» (1245 ه. ق) کتاب در بیان قواعد استنباط احکام شرعی و در 88 «عائده» ترتیب یافته است.

2- . فقه الرضا یا فقه رضوی عنوان مجموعه ای از احکام فقهی است که برخی از اعلام آن را به امام رضا علیه السلام نسبت داده اند ولی برخی در صحت نسبت آن تردید کرده اند. رجوع کنید به: مقدمه کتاب الفقه المنسوب للإمام الرضا علیه السلام، نشر کنگره جهانی امام رضا علیه السلام، 1406 ه. ق. .

هَذَا الْوَقْتِ كَمَنْزِلَةِ الْأَنْبِيَاءِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ» (1). «مقام فقیه این زمان مثل مقام پیامبران بنی اسرائیل است».

البته نمی توانیم بگویم که فقه رضوی از امام رضا علیه السلام صادر شده؛ ولی می توان به عنوان مؤید به آن تمسک کرد.

باید دانست مراد از «انبیای بنی اسرائیل» فقهای که در زمان حضرت موسی بودند - و شاید به آنان از جهتی انبیا گفته می شد - نمی باشد. فقهای که در زمان حضرت موسی بودند، همه تابع آن حضرت بودند؛ و به پیروی او کارهایی داشتند. و شاید وقتی که حضرت موسی آنان را برای تبلیغ به جایی می فرستاد ولیّ امرشان هم قرار می داد. البته ما از وضع آنها اطلاع دقیقی نداریم، اما این معلوم است که خود حضرت موسی علیه السلام از انبیای بنی اسرائیل است؛ و همه چیزهایی که برای حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم هست، برای حضرت موسی هم بوده است. البته به اختلاف رتبه و مقام و منزلتشان. بنابراین، ما از عموم منزلت (2) در روایت می فهمیم آنچه را که برای حضرت موسی در امر حکومت و ولایت بر مردم بوده، برای فقها هم می باشد.

روایت «جامع الأخبار»

از جامع الأخبار (3) هم روایتی نقل می کنند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است: «أَفْتَحِرُّ

ص: 116

- 1- . عوائد الأيام، ص 532، حدیث 7؛ الفقه المنسوب للإمام الرضا علیه السلام، ص 338، باب 89.
- 2- . مراد از «عموم منزلت» آن است که اطلاق حدیث مذکور می فهماند منزلت فقها از هر نظر هم سنگ پیامبران بنی اسرائیل است؛ بدون آن که این تعمیم در منزلت، در موردی مثل امامت و اداره جامعه تخصیص خورده باشد.
- 3- . جامع الأخبار، کتابی است که به نام شیخ صدوق شهرت یافته، اما به تحقیق از آن شخصی است به نام محمد بن محمد بن علی که در قرن ششم هجری می زیسته است. و به تعیین دانسته نیست. الذریعة، ج 5، ص 33 - 37.

يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِعُلَمَاءِ أُمَّتِي، فَأَقُولُ: عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَسَائِرِ أَنْبِيَاءِ قَبْلِي»(1). «در دوره قیامت به علمای امتم افتخار و مباحات خواهیم کرد، پس می گویم: علمای امت من مثل سایر انبیای سابقند». این روایت هم از مؤیدات مطلب ماست.

روایت «مستدرک الوسائل»

در مستدرک(2) روایتی از غرر(3) نقل می کند، به این مضمون:

«الْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ»(4). «علما حاکم بر مردمند». و به لفظ «حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ» نیز نقل شده، ولی به نظر می آید که صحیح نباشد. گفته شد که در خود غرر به صورت «حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ» بوده است. این روایت هم اگر سندش معتبر بود(5)، دلالتش واضح و یکی از مؤیدات است.

روایات دیگری هست که می توان برای تأیید ذکر کرد.

ص: 117

- 1- . عوائد الأيام، ص 186 / سطر 7 (منشورات مكتبة بصيرتي)؛ جامع الأخبار، ص 111، حدیث 196.
- 2- . مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، از میرزا حسین بن میرزا محمد تقی بن میرزا علی محمد طبرسی نوری (1320 ه. ق) که در آن حدود 23/000 حدیث گرد آورده است. وی این تألیف خود را به عنوان تکملة وسائل الشیعة به ذکر احادیثی که در وسائل نیامده اختصاص داده است. کتاب بر اساس ترتیب وسائل تنظیم شده، و مؤلف فهرستی مفصل و خاتمه ای در علم رجال و درایه بر آن افزوده است.
- 3- . غرر الحکم و درر الکلم من کلام علی بن ابی طالب از ابوالفتح عبدالواحد بن محمد بن عبدالواحد بن محمد آمدی، (510 ه. ق) حاوی مواعظ و کلمات قصار حضرت علی علیه السلام که به ترتیب حروف الفبا مرتب شده است.
- 4- . غرر الحکم و درر الکلم. فصل اول، ص 36، حدیث 559؛ مستدرک الوسائل، ج 17، ص 321، «کتاب القضاء»، «أبواب صفات القاضي»، باب 11، حدیث 33.
- 5- . روایت از غرر الحکم نقل شده است و روایات این کتاب همگی مرسل است.

از جمله این گونه روایات، روایت تحف العقول(1) است تحت عنوان «مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ». این روایت از دو قسمت تشکیل یافته: قسمت اول روایتی است از حضرت سید الشهداء علیه السلام که از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نقل فرموده، درباره «امر به معروف و نهی از منکر» و قسمت دوم نطق حضرت سید الشهداء است درباره «ولایت فقیه» و وظایفی که فقها در مورد مبارزه با ظلمه و دستگاه دولتی جائز به منظور تشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام دارند. این نطق مشهور را در «منی» ایراد، و در آن علت جهاد داخلی خود را بر ضد دولت جائز اموی تشریح فرموده است. از این روایت دو مطلب مهم به دست می آید: یکی «ولایت فقیه» و دیگری این که فقها باید با جهاد خود و با امر به معروف و نهی از منکر، حکام جائز را رسوا و متزلزل و مردم را بیدار گردانند، تا نهضت عمومی مسلمانان بیدار حکومت جائز را سرنگون و حکومت اسلامی را برقرار سازد. اینک روایت:

«اعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ تَنَانِهِ عَلَى الْأَخْبَارِ إِذْ يَقُولُ: (لَوْلَا يَنْهَاهُمْ الرَّبَّائِيُونَ وَالْأَحْبَابُ عَنْ قَوْلِهِمْ الْأَيْتُمُ) (2) وَقَالَ: (لَعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ) إِلَى قَوْلِهِ: (لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ) (3) وَإِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ؛ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرُونَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيَّنَّ أَظْهَرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَالْفَسَادَ، فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَنَالُونَ مِنْهُمْ وَرَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ؛ وَاللَّهُ يَقُولُ: (فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَآخِشُونِ) (4) وَقَالَ: (الْمُؤْمِنُونَ

ص: 118

-
- 1- . تحف العقول فيما جاء من الحكم والمواعظ عن آل الرسول، جمع آوری شده توسط ابو محمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرّانی حلبی، از علمای قرن چهارم و از مشایخ شیخ مفید و معاصر شیخ صدوق. الذریعة، ج 3، ص 400.
 - 2- . المائدة (5) : 63.
 - 3- . المائدة (5) : 78 - 79.
 - 4- . المائدة (5) : 44.

وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (1).

فَبَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةً مِنْهُ، لِعَلِّمِهِ بِأَنَّهَا إِذَا أُدِّيَتْ وَأُقِيمَتْ، اسْتَبْقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا، هَيِّنَهَا وَصَدَّعُهَا. وَذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَمُخَالَفَةِ الظَّالِمِ، وَقَسَمَةَ الْفِيءِ وَالْغَنَائِمِ، وَأَخَذَ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَوَضَعَهَا فِي حَقِّهَا.

ثُمَّ أَنْتُمْ أَيَّتُهَا الْعِصَابَةُ عِصَابَةٌ بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ وَبِالْخَيْرِ مَذْكُورَةٌ وَبِالنَّصِيحَةِ مَعْرُوفَةٌ، وَبِاللَّهِ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ مَهَابَةٌ، يَهَابُكُمْ الشَّرِيفُ وَيُكْرِمُكُمْ الضَّعِيفُ، وَيُؤْتِرُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَلَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ، تَشْفَعُونَ فِي الْحَوَائِجِ إِذَا امْتَنَعَتْ مِنْ طُلَابِهَا، وَتَمْشُونَ فِي الطَّرِيقِ بِهَيِّبَةِ الْمُلُوكِ وَكِرَامَةِ الْأَكَابِرِ. أَلَيْسَ كُلُّ ذَلِكَ إِنَّمَا نِلْتُمُوهُ بِمَا يُرْجَى عِنْدَكُمْ مِنَ الْقِيَامِ بِحَقِّ اللَّهِ، وَإِنْ كُنْتُمْ عَنْ أَكْثَرِ حَقِّهِ تَقْصُرُونَ، فَاسْتَخَفُّتُمْ بِحَقِّ الْأَيْمَةِ، فَأَمَّا حَقُّ الضَّعْفَاءِ فَضَدَّ يَعْتَمُ. وَأَمَّا حَقُّكُمْ بِزَعْمِكُمْ فَطَلَبْتُمْ. فَلَا مَالًا بَدَلْتُمُوهُ؛ وَلَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِي خَلَقَهَا؛ وَلَا عَشِيرَةً عَادِيْتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ.

أَنْتُمْ تَتَمَنَّوْنَ عَلَى اللَّهِ جَنَّتَهُ وَمَجَاوِرَةَ رُسُلِهِ وَأَمَانًا مِنْ عَذَابِهِ. لَقَدْ خَشِيَتْ عَلَيْكُمْ، أَيُّهَا الْمُتَمَنَّوْنَ عَلَى اللَّهِ، أَنْ تَحُلَّ بِكُمْ نِقْمَتُهُ مِنْ نِقْمَاتِهِ. لِأَنَّكُمْ بَلَّغْتُمْ مِنْ كِرَامَةِ اللَّهِ مَنَزَلَةً فَضَلْتُمْ بِهَا؛ وَمَنْ يَعْرِفُ بِاللَّهِ لَا تُكْرِمُونَ وَأَنْتُمْ بِاللَّهِ فِي عِبَادِهِ تُكْرِمُونَ. وَقَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللَّهِ مَنْقُوصَةً فَلَا تَفْرَعُونَ، وَأَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمِّمِ آبَائِكُمْ تَفْرَعُونَ؛ وَذِمَّةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَحْفُورَةٌ، وَالْعَمِيُّ وَالْبُكْمُ وَالزَّمْنُ (2) فِي الْمَدَائِنِ مُهْمَلَةٌ، لَا تُرْحَمُونَ؛ وَلَا فِي مَنَزَلَتِكُمْ تَعْمَلُونَ وَلَا مَنْ عَمِلَ فِيهَا تُعِينُونَ؛ وَبِالْإِذْهَانِ وَالْمُصَانَعَةِ عِنْدَ الظُّلْمَةِ تَأْمَنُونَ. كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّهْيِ وَالتَّنَاهِي، وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ.

وَأَنْتُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِمَا غَلِبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَسْعُونَ (3)؛ ذَلِكَ بِأَنَّ

ص: 119

1- . التوبة (9): 71.

2- . «الزمن» موافق با نسخه بحار الأنوار و وافى می باشد ولكن در بقیه مصادر «الزمنی» ثبت شده است.

3- . در بعضی از نسخه ها «تَشْعُرُونَ» بدل «تَسْعُونَ» آمده است.

مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ . فَأَنْتُمْ الْمَسْئُورُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ ، وَمَا سَلَبْتُمْ ذَلِكَ ، إِلَّا بِتَقْرِفِكُمْ
عَنِ الْحَقِّ وَاخْتِلَافِكُمْ فِي السُّنَّةِ بَعْدَ الْبَيِّنَةِ الْوَاضِحَةِ .

وَلَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَتَحَمَّلْتُمْ الْمُؤُونَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ ، كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدٌ وَعَنْكُمْ تَصُدْرٌ وَإِلَيْكُمْ تَرْجِعُ . وَلَكِنَّكُمْ مَكَّنْتُمْ الظَّلْمَةَ مِنْ
مَنْزِلَتِكُمْ وَأَسْتَسَلَّمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ يَعْمَلُونَ بِالسُّبُهَاتِ وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ ، سَدَّ لَطْفَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فِرَازِكُمْ م-نَ الْمَوْتِ وَإِعْجَابِكُمْ
بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مُفَارِقَتُكُمْ . فَأَسَدَّ لِمَتُّمُ الصَّدْعَاءِ فِي أَيْدِيهِمْ ، فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْبِدٍ مَقْهُورٍ ، وَبَيْنِ مُسْتَصْدِ عَفٍ عَلَى مَعِيشَتِهِ مَغْلُوبٍ ، يَتَقَلَّبُونَ فِي
الْمُلْكِ بَارَائِهِمْ وَيَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْيَ بِأَهْوَانِهِمْ ، اقْتِدَاءً بِالْأَشْرَارِ وَجُرْأَةً عَلَى الْجَبَّارِ . فِي كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلَى مِنْبَرِهِ خَطِيبٌ يَصْتَعُ ؛ فَالْأَرْضُ لَهُمْ
شَاغِرَةٌ ؛ وَأَيْدِيهِمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ ، وَالنَّاسُ لَهُمْ حَوْلٌ ، لَا يَدْفَعُونَ يَدَ لَامِسٍ ، فَمِنْ بَيْنِ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ، وَذِي سَطْوَةٍ عَلَى الضَّعْفَةِ شَدِيدٍ ، مُطَاعٌ لَا
يَعْرِفُ الْمُجِدِيَّ الْمُعِيدَ . فَيَا عَجَبًا ، وَمَا لِي لَا أَعْجَبُ ، وَالْأَرْضُ مِنْ غَاشِّ غَشُومٍ وَمُتَّصِدِّ ظُلُومٍ وَعَامِلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِمْ غَيْرِ رَحِيمٍ . فَاللَّهُ
الْحَاكِمُ فِيمَا فِيهِ تَنَازَعْنَا وَالْقَاضِي بِحُكْمِهِ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَنَا .

اللَّهُمَّ ، إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا تِمَاسًا مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ . وَلَكِنْ لِنَرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ ؛ وَنُظْهِرَ الْأَصْلَاحَ
فِي بِلَادِكَ ؛ وَيَأْمَنَ الْمُظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ ؛ وَيَعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَسُنَنِكَ وَأَحْكَامِكَ ، فَإِنْ لَمْ تَنْصُرْنَا وَتُنصِفْنَا قَوِي الظَّلْمَةَ عَلَيْكُمْ وَعَمِلُوا فِي
إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ . وَحَسْبُنَا اللَّهُ ، وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا ، وَإِلَيْهِ أُنَبْنَا ، وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (1).

«ای مردم، از پندی که خدا به دوست دارانش به صورت بدگوی از «أخبار» داده عبرت بگیرید؛ آن جا که می فرماید: «چرا نباید علمای
دینی و أخبار از گفتار گناه کارانه آنان (یعنی یهود) و حرام خواری آنان جلوگیری کنند، راستی آنچه انجام می داده و به

ص: 120

وجود می آورده اند چه بد بوده است». و می فرماید: «آن عده از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند لعنت شدند». تا آن جا که می فرماید: «راستی که آنچه انجام می داده اند چه بد بوده است». در حقیقت، خدا آن را از این جهت بر ایشان عیب می شمارد و مایه ملامت می سازد که آنان با چشم خود می دیدند که ستم کاران به زشت کاری و فساد پرداخته اند، و باز منعشان نمی کردند، به خاطر عشقی که به دریافتی های خود از آنان داشتند؛ و نیز به خاطر ترسی که از آزار و تعقیب آنان به دل راه می دادند، در حالی که خدا می فرماید: «از مردم نترسید؛ و از من بترسید». و می فرماید: «مردان مؤمن دوستدار و رهبر و عهده دار یکدیگرند، همدیگر را امر به معروف و نهی از منکر می کنند».

(می بینیم که در این آیه در شمردن صفات مؤمنان، صفاتی که مظهر دوست داری و عهده داری و رهبری متقابل مؤمنان است) خدا از امر به معروف و نهی از منکر شروع می کند و نخست این را واجب می شمارد، زیرا می داند که اگر امر به معروف و نهی از منکر انجام بگیرد و در جامعه برقرار شود، همه واجبات، از آسان گرفته تا مشکل، همگی برقرار خواهد شد. و آن بدین سبب است که امر به معروف و نهی از منکر عبارت است از دعوت به اسلام؛ (یعنی جهاد اعتقادی خارجی) به اضافه بازگرداندن حقوق ستم دیدگان به ایشان؛ و مخالفت و مبارزه با ستمگران (داخلی)؛ و کوشش برای این که ثروت های عمومی و درآمد جنگی طبق قانون عادلانه اسلام توزیع شود، و صدقات (زکات و همه مالیات های الزامی یا داوطلبانه) از موارد صحیح و واجب آن جمع آوری و گرفته شود، و هم در موارد شرعی و صحیح آن به مصرف برسد.

علاوه بر آنچه گفتم، شما ای گروه! ای گروهی که به علم و عالم بودن شهرت دارید و از شما به نیکی یاد می شود و به خیرخواهی و اندرزگویی و راهنمایی در جامعه معروف شده اید، و به خاطر خدا در دل مردم شکوه و مهابت پیدا کرده اید به طوری که

مرد مقتدر از شما بیم دارد و ناتوان به تکریم شما برمی خیزد و آن کس که هیچ برتری بر او ندارد و نه قدرتی بر او دارید شما را بر خود برتری داده است و نعمت های خویش را از خود دریغ داشته به شما ارزانی می دارد، در موارد حوایج (یا سهمیه مردم از خزانه عمومی) وقتی به مردم پرداخت نمی شود وساطت می کنید، و در راه با شکوه و مهابت پادشاهان و بزرگواری بزرگان قدم برمی دارید. آیا همه این احترامات و قدرت های معنوی را از این جهت به دست نیاورده اید که به شما امید می رود که به اجرای قانون خدا کمر ببندید؟ گرچه در مورد بیشتر قوانین خدا کوتاه آمده اید؛ بیشتر حقوق الهی را که به عهده دارید فرو گذاشته اید، مثلاً حق امامان را خوار و فرو گذاشته اید، حق افراد ناتوان و بی قدرت را ضایع کرده اید؛ اما در همان حال به دنبال آنچه حق خویش می پندارید برخاسته اید. نه پولی خرج کرده اید؛ و نه جان را در راه آن که آن را آفریده به خطر انداخته اید؛ و نه با قبيله و گروهی به خاطر خدا در افتاده اید.

شما آرزو دارید و حق خود می دانید که بهشتش و همنشینی پیامبرانش و ایمنی از عذابش را به شما ارزانی دارد؛ من، ای کسانی که چنین انتظاراتی از خدا دارید، از این بیمناکم که نکبت خشمش بر شما فرو افتد، زیرا در سایه عظمت و عزت خدا به منزلتی بلند رسیده اید، ولی خداشناسانی را که ناشر خداشناسی هستند احترام نمی کنید؛ حال آن که شما به خاطر خدا در میان بندگانش مورد احترامید. و نیز از آن جهت بر شما بیمناکم که به چشم خود می بینید تعهداتی که در برابر خدا شده گسسته و زیر پا نهاده است، اما نگران نمی شوید در حالی که به خاطر پاره ای از تعهدات پدرانتان نگران و پریشان می شوید؛ اینک تعهداتی که در برابر پیامبر انجام گرفته (1) مورد

ص: 122

1- . یعنی مناسبات اسلامی که از طریق بیعت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم تعهد شده. همچنین، تعهد اطاعت و پیروی از جانشینانش، علی و اولادش، که در غدیر خم در برابر پیامبر انجام گرفته.

بی‌اعتنایی است؛ نابینایان، لال‌ها، و زمین‌گیران ناتوان، در همه شهرها بی‌سرپرست مانده‌اند، و بر آنها ترحم نمی‌شود. و نه مطابق شأن و منزلتتان کار می‌کنید؛ و نه به کسی که چنین کاری بکند و در ارتقای شأن شما بکوشد اعتنا یا کمک می‌کنید. با چرب‌زبانی و چاپلوسی و سازش با ستم‌کاران، خود را در برابر قدرت ستمکاران حاکم، ایمن می‌گردانید. تمام این‌ها دستورهایی است که خدا به صورت نهی، یا همدیگر را نهی کردن و بازداشتن، داده و شما از آنها غفلت می‌ورزید.

مصیبت شما از مصایب همه مردم سهمگین‌تر است؛ زیرا منزلت و مقام علمایی را از شما باز گرفته‌اند اگر می‌دانستید؛ چون در حقیقت، جریان اداری کشور و صدور احکام قضایی و تصویب برنامه‌های کشور باید به دست دانشمندان روحانی، که امین حقوقی الهی و دانای حلال و حرامند، سپرده باشد. اما اینک مقامتان را از شما بازگرفته و ربوده‌اند، و این که چنین مقامی را از دست داده‌اید، هیچ‌علتی ندارد جز این که از دور محور حق (قانون اسلام و حکم خدا) پراکنده‌اید؛ و درباره سنت، پس از این که دلایل روشن بر حقیقت و کیفیت آن وجود دارد، اختلاف پیدا کرده‌اید.

شما اگر مردانی بودید که بر شکنجه و ناراحتی شکیبا بودید و در راه خدا حاضر به تحمل ناگواری می‌شدید، مقررات برای تصویب پیش شما آورده می‌شد؛ و به دست شما صادر می‌شد؛ و مرجع کارها بودید. اما شما به ستمکاران مجال دادید تا این مقام را از شما بستانند؛ و گذاشتید حکومتی که قانوناً مقید به شرع است به دست ایشان بیفتد تا بر اساس پوسیده حدس و گمان به حکومت پردازند؛ و طریقه خودکامگی و اقناع شهوت را پیشه سازند. مایه تسلط آنان بر حکومت، فرار شما از کشته شدن بود، و دل‌بستگی تان به زندگی گریزان دنیا. شما با این روحیه و رویه، توده ناتوان را به چنگال این ستمگران گرفتار آوردید تا یکی برده وار سرکوفته باشد؛ و دیگری بیچاره وار سرگرم تأمین آب و نان؛ و حکام خودسرانه به امیال خود عمل کنند؛ و با

هوس بازی خویش ننگ و رسوایی به بار آوردند، پیرو بدخویان گردند و در برابر خدا گستاخی ورزند. در هر شهر سخنوری از ایشان بر منبر آمده و گماشته است. زمین برایشان فراخ و دستشان در آن گشاده است. مردم بنده ایشانند و قدرت دفاع از خود را ندارند. يك حاکم، دیکتاتور و کینه ورز و بدخواه است؛ و حاکم دیگر بیچارگان را می کوبد و به آنها قلدری و سختگیری می کند؛ و آن دیگر فرمانروایی مسلط است که نه خدا را می شناسد و نه روز جزا را. شگفتا! و چرا نه شگفتی! که جامعه در تصرف مرد دغلباز ستمکاری است که مأمور مالیاتش ستم ورز است؛ و استاندارش نسبت به اهالی دیندار، نامهربان و بی رحم است. خداست که در مورد آنچه درباره اش به کشمکش برخاسته ایم حکومت و داوری خواهد کرد؛ و درباره آنچه بین ما رخ داده با رأی خویش حکم قاطع خواهد کرد.

خدایا! بی شک تو می دانی آنچه از ما سر زده (1) رقابت در به دست آوردن قدرت سیاسی نبوده؛ و نه جستجوی ثروت و نعمت های ناچیز دنیا، بلکه برای این بوده که اصول و ارزش های درخشان دینت را بنماییم و ارائه دهیم؛ و در کشور اصلاح پدید آوریم؛ و بندگان ستم زده ات را ایمن و برخوردار از حقوق مسلمشان گردانیم؛ و نیز تا به وظایفی که مقرر داشته ای و به سنن و قوانین و احکامات عمل شود. بنابراین، شما (گروه علمای دین) اگر ما را در انجام این مقصود یاری نکنید و حق ما را از غاصبان نستانید؛ ستمگران بر شما چیره شوند و در خاموش کردن نور پیامبرتان بکوشند. خدای یگانه ما را کفایت است؛ و بر او تکیه می کنیم؛ و به سوی او رو می آوریم. و سرنوشت به دست او و بازگشت به اوست».

می فرماید: «اعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنَائِهِ عَلَيَّ الْأَخْبَارِ». خطاب به دسته مخصوص، حاضرین مجلس، اهل شهر و بلد، اهل مملکت، و یا مردم

ص: 124

1- . یعنی مبارزه ای که بر ضد دستگاه حاکمه اموی پیش گرفته ایم.

دنیای آن روز نیست، بلکه هر کس را در هر زمان که این ندا را بشنود شامل می شود.

مثل: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ) که در قرآن آمده است، خداوند با اعتراض به «أحبار»، یعنی علمای یهود و استنکار رویه آنها، اولیای خویش را موعظه فرموده، و به آنان پند داده است. منظور از «اولیاء» کسانی هستند که توجه به خدا دارند، و در جامعه دارای مسئولیت می باشند؛ نه این که منظور ائمه علیهم السلام باشد.

إذ يقول: (لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْآثِمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ، لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصَدِّعُونَ). خداوند در این آیه «رَبَّائِيُّونَ» و «أحبار» را مورد نکوهش قرار می دهد که چرا آنها، که علمای دینی یهود بوده اند، ستمکاران را از «قول اثم»؛ یعنی گفتار گناه کارانه، که اعم از دروغ پردازی و تهمت و تحریف حقایق و امثال آن باشد، و از «أكل سحت» یعنی حرام خواری نهی نکرده و باز نداشته اند. بدیهی است این نکوهش و تقبیح اختصاص به علمای یهود ندارد؛ و نه اختصاص به علمای نصارا دارد. بلکه علمای جامعه اسلامی، و به طور کلی علمای دینی را شامل می شود. بنابر آن، علمای دینی جامعه اسلامی هم اگر در برابر رویه و سیاست ستمکاران ساکت بنشینند، مورد نکوهش و تقبیح خدا قرار می گیرند. این امر فقط مربوط به سلف و نسل گذشته نیست؛ نسل های گذشته و آینده در این حکم یکسانند. حضرت امیر علیه السلام این موضوع را با استناد به قرآن ذکر فرموده، که علمای جامعه اسلامی هم عبرت بگیرند و بیدار شوند؛ و از ادای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر باز نایستند؛ و در برابر هیأت های حاکمه ستمگر و منحرف سکوت نمایند. حضرت با استشهاد به آیه (لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ . . .) دو نکته را گوشزد فرموده است:

1. این که سهل انگاری علما در وظایف، ضررش بیش از کوتاهی دیگران در انجام همان وظایف مشترک است. چنان که هرگاه يك بازاری کار خلافی بکند، ضررش به خود او می رسد؛ لیکن اگر علما در وظیفه کوتاهی کردند، مثلاً در برابر ستمگران

سکوت نمودند ضررش متوجه اسلام می شود، و اگر به وظیفه عمل کردند و آن جا که باید صحبت کنند سکوت نکردند، نفع آن برای اسلام است.

2. با این که باید از همهٔ اموری که مخالف شرع است نهی کرد، روی «قول إثم» یعنی دروغ پردازی «و اکل سحت» یعنی حرام خوری تکیه کرده است تا بفهماند که این دو منکر از همهٔ منکرات خطرناک تر است؛ و بایستی بیشتر مورد مخالفت و مبارزه قرار گیرد. چون گاهی گفتار و تبلیغات دستگاه های ستمگر بیش از کردار و سیاستشان برای اسلام و مسلمین ضرر دارد؛ و غالباً حیثیت اسلام و مسلمین را به مخاطره می اندازد. خداوند نکوهش می کند که چرا از گفتار نادرست و تبلیغات گناهکارانهٔ ستمکاران جلوگیری نکردند؟ چرا آن مردی را که ادعا کرد من «خلیفه الله» هستم و آلت مشیت الهی هستم، و احکام خدا همین گونه است که من اجرا می کنم، عدالت اسلامی همین است که من می گویم و اجرا می کنم (در صورتی که اصولاً عدالت سرش نمی شد) تکذیب نکردند؟ این گونه سخنان «قول إثم» است، این حرف های گناهکارانه را که ضرر زیادی برای جامعه دارد، چرا جلوگیری نکردند؟ ظلمه را که حرف های نامربوط زدند، خیانت ها مرتکب شدند، بدعت ها در اسلام گذاشتند، ضربه به اسلام زدند، چرا نهی نکردند و از این گناهان باز نداشتند؟

اگر کسی احکام را آن طور که خدا راضی نیست تفسیر کرد، بدعتی در اسلام گذاشت به اسم این که عدل اسلامی چنین اقتضا می کند، احکام خلاف اسلام اجرا کرد، بر علما واجب است که اظهار مخالفت کنند. هرگاه اظهار مخالفت نکنند، مورد لعن خدا قرار می گیرند، و این از آیهٔ شریفه پیداست.

و نیز در حدیث است که «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ، فَلِلْعَالِمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ؛ وَإِلَّا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» (1). «چون بدعت ها پدید آید، بر عالم واجب است که علم (دین) خویش را اظهار

ص: 126

1- . الکافی، ج 1، ص 54، «کتاب فضل العلم»، «باب البدع...»، حدیث 2 (با اندکی تفاوت).

کند؛ وگرنه لعنت خدا بر او خواهد بود». خود اظهار مخالفت و بیان تعالیم و احکام خدا، که مخالف بدعت و ظلم و گناه می باشد، مفید است؛ چون سبب می شود عامه مردم به فساد اجتماعی و مظالم حکام خائن و فاسق یا بی دین پی برده، به مبارزه برخیزند؛ و از همکاری با ستمکاران خودداری نمایند؛ و به عدم اطاعت در برابر قدرت های حاکمه فاسد و خائن دست بزنند. اظهار مخالفت علمای دینی در چنین مواردی يك «نهی از منکر» از طرف رهبری دینی جامعه است که موجی از «نهی از منکر» و يك نهضت مخالفت و «نهی از منکر» را به دنبال می آورد، نهضتی را به دنبال می آورد که همه مردم دیندار و غیرتمند در آن شرکت دارند؛ نهضتی که اگر حکام ستمکار و منحرف به آن تسلیم نشوند و به صراط مستقیم روئے اسلامی تبعیت از احکام الهی باز نیابند و بخواهند با قدرت اسلحه آن را ساکت کنند، در حقیقت به تجاوز مسلحانه دست زده و «فئه باغیه» خواهند بود؛ و بر مسلمانان است که به جهاد مسلحانه با «فئه باغیه»؛ یعنی حکام «تجاوزکار»، پردازند، تا سیاست جامعه و روئے حکومت کنندگان مطابق با اصول و احکام اسلام باشد.

شما که فعلاً قدرت ندارید جلو بدعت های حکام را بگیرید و این مفاسد را دفع کنید، اقلأ ساکت نشینید. تو سر شما می زنند، داد و فریاد کنید؛ اعتراض کنید، انظلام نکنید. انظلام (تن به ظلم دادن) بدتر از ظلم است. اعتراض کنید؛ انکار کنید؛ تکذیب کنید، فریاد بزنید. باید در برابر دستگاه تبلیغات و انتشارات آنها دستگاهی هم این طرف به وجود بیاید تا هر چه به دروغ می گویند تکذیب کند، بگوید دروغ است؛ بگوید عدالت اسلامی این نیست که آنها ادعا می کنند. عدل اسلامی، که برای خانواده ها و جامعه مسلمین قرار داده شده، همه برنامه اش مضبوط و مدون است، برنامه های اسلام غیر از این است که آنها دارند.

این مطالب باید گفته شود تا مردم متوجه باشند؛ و نسل آینده سکوت این جماعت

را حجت قرار ندهد و نگوید لابد اعمال و رویه ستمکاران مطابق شرع بوده است و دین مبین اسلام اقتضا می کرده که ستمگران «اکل سحت» یعنی حرام خواری کنند و مال مردم را غارت کنند.

از آن جا که دایره فکر عده ای از دایره همین مسجد تجاوز نمی کند و جولان و گسترش ندارد، وقتی گفته می شود «اکل سحت» یعنی حرام خواری، فقط بقال سر کوجه به نظرشان می آید که - العیاذ باللّه - کم فروشی می کند! دیگر آن دایره بزرگ حرام خواری و غارتگری به نظر نمی آید که يك سرمایه بزرگ را می بلعند، بیت المال را اختلاس می کنند؛ نفت ما را می خورند؛ به نام نمایندگی کمپانی های خارجی کشور ما را بازار فروش کالاهای گران و غیر ضروری بیگانه می کنند، و از این راه پول مردم را به جیب خود و سرمایه داران بیگانه می ریزند. نفت ما را چند دولت بیگانه پس از استخراج برای خود می برند(1)؛ و مقدار ناچیزی هم که به هیأت حاکمه همدست خودشان می دهند، از طرق دیگر به جیب خودشان برمی گردد. و اندکی که به صندوق دولت می ریزد خدا می داند صرف کجا می شود. این يك «اکل سحت» و حرام خواری

ص: 128

1- . در سال 1280 ش. قراردادی میان مظفرالدین شاه قاجار و ویلیام فاکس دارسی انگلیسی بسته شد و به موجب آن امتیاز کشف و استخراج نفت ایران به انگلستان تعلق گرفت. مدت این قرارداد شصت سال بود و ایران تنها شانزده درصد از منافع خالص را می برد. در موافقتنامه ای که سی و دو سال بعد به امضا رسید مقدار سهم ایران به بیست درصد افزایش یافت. پس از سقوط مصدق، کنسرسیوم جدیدی در سال 1333 ش. تشکیل گردید. این کنسرسیوم از شرکت نفت ایران و انگلیس با 40 درصد سهام، پنج شرکت امریکایی «اکسون»، «موبیل»، «گلف»، «شورون» و «تگزاکو» با 40 درصد سهام، شرکت هلندی «رویال داچ شل» با 14 درصد سهام و شرکت نفت فرانسه با 6 درصد سهام، به استناد آمار موجود، از سال 33 تا سال 57؛ یعنی در مدت 24 سال 205/891/947/800 بشکه نفت خام و 10/152/212/090/000 پای مکعب گاز ایران به جهان غرب صادر گشت. رجوع کنید به: نفت از آغاز تا به امروز؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج 2؛ ایران سراب قدرت؛ داستان اوپک؛ نفت قدرت و اصول.

در مقیاس وسیع و در مقیاس بین المللی است. «منکر» وحشتناک و خطرناک ترین منکرات همین است. شما اوضاع جامعه و کارهای دولت و دستگاه ها را دقیقاً مطالعه کنید، تا معلوم شود چه «اکل سحت» های وحشتناکی صورت می گیرد. اگر زلزله ای در گوشه کشور رخ دهد، یک راه درآمد و حرام خواری به روی سودجویان حاکم باز می گردد، تا به نام زلزله زدگان جیب خودشان را پر کنند. در قراردادهایی که حکام ستمکار و ضد ملی با دولت ها یا شرکت های خارجی می بندند، میلیون ها از پول ملت را به جیب می زنند؛ و میلیون ها از پول ملت را عاید خارجیان و اربابان خود می کنند.

این ها جریانات سیل آسایی از حرام خوری است که پیش چشم ما صورت می گیرد؛ و هنوز ادامه دارد؛ چه در تجارت خارجی، و چه در به اصطلاح قراردادهایی که برای استخراج معادن یا بهره برداری از جنگل ها و سایر منابع طبیعی بسته می شود؛ یا برای کارهای ساختمانی و راه سازی؛ یا خرید اسلحه از استعمارگران غربی و استعمارگران کمونیست.

ما باید جلو این غارتگری ها و حرام خوری ها را بگیریم. همه مردم موظف به این کار هستند، ولی علمای دینی وظیفه شان سنگین تر و مهم تر است. ما باید پیش از سایر افراد مسلمان به این جهاد مقدس و این وظیفه خطیر اقدام کنیم. ما به خاطر مقام و موقعیتی که داریم بایستی پیش قدم باشیم. اگر امروز قدرت نداریم که جلو این کارها را بگیریم و حرام خواران و خائنین به ملت و دزدان مقتدر و حاکم را به کیفر برسانیم باید کوشش کنیم این قدرت را به دست بیاوریم. و در عین حال، به عنوان حداقل انجام وظیفه، از اظهار حقایق و افشای حرام خوری ها و دروغ پردازی ها کوتاهی نکنیم. وقتی قدرت به دست آوردیم، نه تنها سیاست و اقتصاد و اداره کشور را درست می کنیم؛ بلکه حرام خورها و دروغ پردازها را شلاق می زنیم و به کیفر می رسانیم.

مسجد اقصی را آتش زدند. ما فریاد می کنیم که بگذارید مسجد اقصی به همین

حال نیم سوخته باقی باشد؛ این جرم را از بین نبرید(1)؛ ولی رژیم شاه حساب باز می کند و صندوق می گذارد، و به اسم بنای مسجد اقصی از مردم پول می گیرند تا بتوانند از این راه استفاده نمایند و جیب خود را پر کنند؛ و ضمناً آثار جرم اسرائیل را از بین ببرند!

این ها مصیبت هایی است که گریبان گیر امت اسلام شده، و کار را به این جا رسانده است. آیا علمای اسلام نباید این مطالب را بگویند؟ (لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُونَ وَالْأَحْبَابُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْأَعْتَمُ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ). چرا فریاد نمی زنند؟ چرا از این غارتگری ها هیچ سخنی نمی گویند؟

بعد به آیه (لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ) استناد شده که ذکر آن از فرصت بحث ما خارج است.

سپس می فرماید:

ص: 130

1- . در سی مرداد سال 1348 صهیونیست ها مسجدالاقصی، قبله اول مسلمانان را به آتش کشیدند. این جنایت که خشم مسلمانان جهان را علیه اسرائیل برانگیخت، در مطبوعات ایران انعکاس شدید نیافت و عاملان شاه که مراقب نشر اخبار در ایران بودند منتهای سعی را به کار می بردند تا در رسانه های تبلیغاتی مطلبی تحریک آمیز بر ضد اسرائیل منتشر نگردد. وزارت دربار ایران با انتشار بیانیه ای از این واقعه ابراز تأسف نمود اما کمترین اشاره ای به عاملان و محرکان این واقعه نکرد. شاه نیز مبلغی را برای تعمیر مسجدالاقصی اختصاص داد. ملک فیصل و او خواستار تشکیل کنفرانس سران کشورهای اسلامی شدند تا در مورد این واقعه به تبادل رأی پردازند. در هفتمین روز این حادثه میلیون ها مسلمان در کشورهای اسلامی به تظاهرات و اعتصاب دست زدند و عامل این جنایت بزرگ را که جهان اسلام را تکان داده بود اسرائیل شناختند، اما در ایران رژیم از برگزاری هرگونه تظاهرات مانع گردیده و این کار او مورد اعتراض مراجع وقت قرار گرفت. در همان روزها روزنامه جمهوری، چاپ بغداد، سخنان امام را درباره این حادثه بزرگ چنین منعکس ساخت: امام ضمن دعوت مسلمانان به اتحاد، کنفرانس «ریاط» را پوششی بر این جنایت و وسیله ای برای منصرف ساختن اذهان مسلمانان از جنایت صهیونیسم دانستند و گفتند که تا زمانی که فلسطین در اشغال یهودیان است، مسجدالاقصی را نباید مرمت کرد و آثار این جرم باید باقی بماند. شورای امنیت سازمان ملل نیز اسرائیل را برای این عمل مورد اعتراض قرار داد.

«وَإِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَٰلِكَ عَلَيْهِم لِإِنَّمَا كَانُوا يَرُونَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَالْفَسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَٰلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَنَالُونَ مِنْهُمْ وَرَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ» .

این که خدا از «ربانیون» استنکار کرده، روی این اصل است که آنان با این که می دیدند ظلمه چه کارها می کنند و چه جنایت ها مرتکب می گردند، ساکت بودند و آنها را نهی نمی کردند. و سکوتشان به حسب این روایت روی دو علت بوده است: 1 - سودجویی؛ 2 - زبونی.

یا افراد طمع کاری بودند، و از ظلمه استفاده مادی می کردند و به اصطلاح حق السکوت می گرفتند و یا بزدل و ترسو بودند و از آنها می ترسیدند.

به روایات امر به معروف و نهی از منکر مراجعه فرمایید، در آن روایات عمل بعضی را که برای فرار از امر به معروف و نهی از منکر مرتباً عذر تراشی می کنند، تقبیح می کند و آن سکوت را عیب می شمرد (1).

وَاللَّهُ يَقُولُ: (فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَاحْشَوْنِ). و خدا می فرماید که از آنها نترسید، چه ترسی دارید؟ جز این نیست که شما را زندانی می کنند، بیرون می کنند؛ می کشند. اولیای ما برای اسلام جان دادند، شما هم باید برای این امور آماده باشید. وقال: (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ . . .).

و در ذیل آیه می فرماید: (وَيُؤْتِيُمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ - وَرَسُولَهُ . . .).

«فَبَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةً مِنْهُ لِعَلِمِهِ أَنَّهَا إِذَا أُدِّيَتْ وَأُقِيمَتِ اسْتَمْتَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيْئُهَا وَصَدَّعْبُهَا وَذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَمُخَالَفَةِ الظَّالِمِ وَقَسَمَةِ الْفِيءِ وَالْغَنَائِمِ وَأَخْذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَوَضْعِهَا فِي حَقِّهَا» .

ص: 131

1- . الكافي، ج 5، ص 55 - 59، «كتاب الجهاد»، «باب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر»، احاديث 1، 6، 8 و 15؛ وسائل الشيعة، ج 16، ص 117، «كتاب الأمر والنهي»، باب 1.

اگر امر به معروف و نهی از منکر به خوبی اجرا شود، دیگر فرائض قهراً برپا خواهد شد. اگر امر به معروف و نهی از منکر اجرا شود، ظلمه و عمالشان نمی توانند اموال مردم را بگیرند و به میل خود صرف کنند و مالیات های مردم را تلف نمایند. امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام و رد مظالم و مخالفت با ظالم می کند.

عمده و خوب امر به معروف و نهی از منکر برای این امور است. ما امر به معروف و نهی از منکر را در دایره کوچکی قرار داده و به مواردی که ضررش برای خود افرادی است که مرتکب می شوند یا ترك می کنند، محصور ساخته ایم. در اذهان ما فرو رفته که «منکرات» فقط همین هایی هستند که هر روز می بینیم یا می شنویم. مثلاً اگر در اتوبوس نشسته ایم، موسیقی گرفتند، یا فلان قهوه خانه کار خلافی را مرتکب شد، یا در وسط بازار کسی روزه خورد، منکرات می باشند و باید از آن نهی کرد، ولی به آن منکرات بزرگ توجه نداریم. آن مردمی را که دارند حیثیت اسلام را از بین می برند، حقوق ضعفا را پایمال می کنند و ... باید نهی از منکر کرد. اگر يك اعتراض دسته جمعی به ظلمه، که خلافی مرتکب می شوند، یا جنایتی می کنند، بشود، اگر چند هزار تلگراف از همه بلاد اسلامی به آنها بشود که این کار خلاف را انجام ندهید، یقیناً دست برمی دارند. وقتی که برخلاف حیثیت اسلام و مصالح مردم کاری انجام دادند، نطقی ایراد کردند اگر از سراسر کشور، از تمام قری و قصبات، از آنان استنکار شود، زود عقب نشینی می کنند. خیال می کنید می توانند عقب نشینی نکنند؟ هرگز نمی توانند. من آنها را می شناسم. من می دانم که چکاره اند! خیلی هم ترسو هستند! خیلی زود عقب نشینی می کنند. لیکن وقتی که دیدند ما از آنها بی عرضه تریم، جولان می دهند.

در قضیه ای که علما با هم اتحاد داشتند و اجتماع کردند و از شهرستان ها هم از آنان پشتیبانی شد و هیأت ها آمدند، خطابه ها ایراد کردند، دستگاه عقب نشینی کرد و آن

لایحه را نسخ نمود(1). بعد که به تدریج ما را سرد و سست کردند و از هم جدا ساختند و برای هر يك «تکلیف شرعی» معین کردند، در نتیجه این اختلاف کلمه و تشتم اقوال جری شدند؛ و اکنون هر کاری که می خواهند با مسلمین و مملکت اسلامی می کنند.

«دُعَاءُ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَمُخَالَفَةِ الظَّالِمِ». امر به معروف و نهی از منکر برای این امور مهم است. آن عطار بیچاره اگر کار خلافی کرد، ضرری به اسلام نمی زند، به خودش ضرر می زند. آنهایی را که به اسلام ضرر می زنند باید بیشتر امر به معروف و نهی از منکر کرد. آنهایی را که به عناوین مختلف هستی مردم را غارت می کنند باید نهی کرد.

این مطالب بعضی مواقع در خود روزنامه ها دیده می شود - منتها گاهی به صورت شوخی است، و گاهی به صورت جدی - که بسیاری از چیزهایی که به اسم سیل زدگان یا زلزله زدگان جمع آوری کردند، خودشان خوردند! یکی از علمای ملایر می گفت که ما برای مردگان حادثه ای يك کامیون کفن بردیم، مأمورین نمی گذاشتند به آنها برسانیم و می خواستند بخورند!! امر به معروف و نهی از منکر برای اینان لازم تر است.

اکنون من از شما استفسار می کنم: آیا مطالبی که حضرت امیر علیه السلام در این حدیث فرمودند، برای اصحابی است که در اطراف خودشان بودند و بیانات حضرت را

ص: 133

1- . اشاره است به قضیه لایحه موسوم به «لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی» که در 16 مهر 1341 از سوی دولت وقت به تصویب رسید. در متن تصویب نامه قید «اسلام» از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندها برداشته شده بود و سوگند به «کتاب آسمانی» جایگزین سوگند به «قرآن» گردیده بود. این لایحه نخست از سوی حضرت امام و سپس از طرف مراجع دیگر تقبیح و مردود گردید. جانب داری گروه های مردم از سخنان و اوامر پیگیر حضرت امام و انتشار اعلامیه های مراجع تقلید سرانجام باعث گردید که دولت در 17 آذر همان سال رسماً لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی را ملغی اعلام دارد. نهضت امام خمینی، دفتر اول، ص 165 - 245.

می شنیدند؟ آیا «اعتبروا أيها الناس» خطاب به ما نیست؟ ما از «ناس» و جزو مردم نیستیم؟! آیا نباید از این خطاب عبرت بگیریم؟

همان طور که در اول بحث عرض کردم، این مطالب برای دسته و جمعیت خاصی نیست؛ بلکه از طرف آن حضرت برای هر امیر، هر وزیر، هر حاکم، و هر فقیه، برای همه دنیا، همه بشر و همه افرادی که زنده هستند، بخشنامه شده است. بخشنامه های آن حضرت همدوش قرآن است و همانند قرآن تا روز قیامت واجب الاتباع می باشد. آیه ای هم که به آن استدلال شده (لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ . . .) هر چند به «ربانیون و آحبار» خطاب کرده لیکن روی خطاب به عموم است. از آن جا که ربانیون و آحبار از جهت طمع یا ترس در برابر ظلم ظلمه سکوت کردند، در صورتی که با دادها، فریادها و با گفتارهایشان می توانستند کاری انجام دهند و جلو ظلم را بگیرند مورد استنکار خداوند واقع شدند؛ علمای اسلام هم اگر در برابر ستمگران قیام نکنند و سکوت نمایند مورد استنکار قرار خواهند گرفت.

«ثُمَّ أَنْتُمْ أَيُّهَا الْعِصَابَةُ» بعد از خطاب به مردم، گروه علمای اسلام را مورد خطاب قرار داده است:

«عِصَابَةٌ بِالْعِلْمِ مَسَّةٌ هَوْرَةٌ وَبِالْخَيْرِ مَذْكُورَةٌ وَبِالنَّصِيحَةِ مَعْرُوفَةٌ وَبِاللَّهِ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ مَهَابَةٌ، يَهَابُكُمْ الشَّرِيفُ وَيُكْرِمُكُمْ الضَّعِيفُ وَيُؤْتِرُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَلَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ، تَشْفَعُونَ فِي الْحَوَائِجِ إِذَا امْتَنَعَتْ مِنْ طُلَابِهَا وَتَمَشُّونَ فِي الطَّرِيقِ بِهَيْبَةِ الْمُلُوكِ وَكِرَامَةِ الْأَكَابِرِ، أَلَيْسَ كُلُّ ذَلِكَ إِنَّمَا نَلْتَمُوهُ بِمَا يُرْجَى عِنْدَكُمْ مِنَ الْقِيَامِ بِحَقِّ اللَّهِ.»

شما در جامعه هیبت و شوکت دارید؛ ملت اسلام به شما احترام می گذارند و برای شما کرامت قائلند. این مهابت و عزتی که در جامعه دارید برای این است که از شما انتظار می رود که در برابر ظلمه بحق قیام کنید؛ حق ستمدیدگان را از ظالم بگیرید. به شما امیدوارند که قیام نمایید و از تعدی ظلمه جلوگیری کنید.

«وَإِنْ كُنْتُمْ عَنْ أَكْثَرِ حَقِّهِ تَقَصُّرُونَ، فَاسْتَحْفَفْتُمْ بِحَقِّ الْأَيْمَةِ، فَأَمَّا حَقُّ الضَّعْفَاءِ فَصَيَّعْتُمْ. وَأَمَّا حَقُّكُمْ بِزَعْمِكُمْ فَطَلَبْتُمْ. فَلَا مَالَ بَدَلْتُمُوهُ؛ وَلَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِي خَلَقَهَا؛ وَلَا عَشِيرَةً عَادِيْتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ. أَنْتُمْ تَتَمَنَّوْنَ عَلَى اللَّهِ جَنَّتَهُ وَمُجَاوِرَةً رُسُلِهِ وَأَمَانًا مِنْ عَذَابِهِ. لَقَدْ خَشِيتُ عَلَيْكُمْ، أَيُّهَا الْمُتَمَنَّوْنَ عَلَى اللَّهِ، أَنْ تَحُلَّ بِكُمْ نِقْمَةٌ مِنْ نِقْمَاتِهِ. لِأَنَّكُمْ بَلَّغْتُمْ مِنْ كَرَامَةِ اللَّهِ مَنْزِلَةً فَضَلَّيْتُمْ بِهَا؛ وَمَنْ يُعْرِفْ بِاللَّهِ لَا تَكْرُمُونَ وَأَنْتُمْ بِاللَّهِ فِي عِبَادِهِ تَكْرُمُونَ».

شما مقام و منزلت پیدا کردید؛ لیکن وقتی که به مقام رسیدید، حق آن را ادا نکردید.

«وَقَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللَّهِ مَنفُوضَةً فَلَا تَفْرَعُونَ، وَأَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمِّ آبَائِكُمْ تَفْرَعُونَ؛ وَذِمَّةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَحْقُورَةٌ (مَخْفُورَةٌ)».

اگر برای پدران شما پیشامدی کند، یا خدای نخواستہ کسی نسبت به پدر شما بی احترامی کند ناراحت می شوید، داد می زنید؛ در حالی که جلو چشمان شما عهدهای الهی را می شکنند، اسلام را هتک می کنند صدایتان در نمی آید، حتی قلباً ناراحت نمی شوید، اصولاً اگر ناراحتی در کار بود، صدایی بلند می شد.

«وَالْعُمِّيُّ وَالْبُكْمُ وَالزَّمْنُ فِي الْمَدَائِنِ مُهْمَلَةٌ، لَا تُرْحَمُونَ» کوران، لال ها، و زمین گیران ناتوان از بین می روند و کسی به فکر آنها نیست، کسی در فکر ملت بیچاره پابرهنه نیست.

خیال می کنید این هیاهویی را که در رادیو راه می اندازند راست است؟! شما خودتان بروید از نزدیک ببینید که مردم با چه وضعی زندگی می کنند! در هر صدتا، دویست تا ده یک در مانگاہ وجود ندارد! برای بیچاره ها و گرسنه ها فکری نشده است. مهلت هم نمی دهند که اسلام آن فکری را که برای فقرا کرده عملی کند. اسلام مشکله فقر را حل کرده، و در رأس برنامه خود قرار داده است: (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ...) (1)

ص: 135

اسلام توجه داشته که باید اول کار فقرا را اصلاح کرد؛ کار بیچاره ها را اصلاح نمود. لیکن نمی گذارند که عملی شود.

ملت بیچاره در حال فقر و گرسنگی به سر می برند، و هیأت حاکمه ایران هر روز آن همه مالیات را از مردم گرفته صرف ولخرجی های خود می کند، طیاره فانتوم می خرد تا نظامیان اسرائیل و عمال آن در کشور ما تعلیمات نظامی ببینند! اسرائیل، که اکنون با مسلمان ها در حال جنگ است - و کسانی که او را تأیید کنند، آنان نیز با مسلمان ها در حال جنگ می باشند - به طوری پر و بالش در مملکت ما باز شده و به طوری مورد تأیید دستگاه حاکمه قرار گرفته که نظامیان او برای دیدن تعلیمات به کشور ما می آیند! مملکت ما پایگاه آنها شده، بازار ما هم دست آنهاست و اگر به همین وضع باشد و مسلمانان به همین سستی بمانند، بازار مسلمین را ساقط خواهند کرد.

«وَلَا فِي مَنزِلَتِكُمْ تَعْمَلُونَ وَلَا مَنْ عَمِلَ فِيهَا تُعِينُونَ» شما از مقام خود استفاده نکرده و کاری انجام نمی دهید و آن کسی را هم که به وظیفه عمل می کند کمک نمی نمایید.

«وَبِالْأَذْهَانِ وَالْمُصَانِعِ عِنْدَ الظُّلْمَةِ تَأْمَنُونَ . كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّهْيِ وَالتَّنَاهِي ، وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ» .

همت و دلخوشی شما به این است که ظالم پشتیبان شما باشد؛ برای شما احترام قائل شود، مثلاً «اینها الشیخ الکبیر» بگوید! دیگر کاری ندارید که به سر ملت چه می آید و دولت چه می کند.

«وَأَنْتُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِمَا غُلِبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَسْعَوْنَ . ذَلِكَ بِأَنَّ مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ . فَأَنْتُمْ الْمَسْلُوبُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ» .

امام علیه السلام می توانست بگوید حق مرا ربودند شما قیام نکردید؛ یا حق ائمه را می بردند، شما ساکت نشستید؛ ولی «علماء بالله» فرمود که عبارت از «ربانیون» و

پیشوایان است؛ نه این که مراد اهل فلسفه و عرفان باشد. «عالم باللّه» عبارت از کسی است که عالم به احکام خداست، و احکام الهی را می داند و به او «روحانی» و «ربانی» گفته می شود، البته در صورتی که روحانیت و توجه به خدای تعالی در او غالب باشد.

«فَأَنْتُمْ الْمَسْئُورُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ . وَمَا سَلَبْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بِتَفْرِقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَاخْتِلَافِكُمْ فِي السَّنَةِ بَعْدَ الْبَيِّنَةِ الْوَاضِحَةِ . وَلَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَتَحَمَّلْتُمْ الْمُؤْتُونَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدًا وَعَنْكُمْ تَصُدُّرًا وَإِلَيْكُمْ تَرْجِعُ» .

اگر شما مردم درستکاری بودید و قیام به امر می کردید، می دیدید که ورود و صدور امور به شما ارتباط پیدا می کند؛ از شما صادر می شود و به سوی شما باز می گردد. اگر آن حکومتی که اسلام می خواست پدید می آمد، حکومت های فعلی دنیا نمی توانستند در برابر آن بایستند؛ تسلیم می شدند. لیکن متأسفانه کوتاهی شده است که چنین حکومتی برپا شود. و نه مخالفین صدر اسلام گذاشتند که تشکیل شود، و حکومت به دست آن کس که خدا و رسول از او راضی بودند قرار گیرد تا کار به این جا نکشد.

«وَلِكِنَّكُمْ مَكَّنْتُمُ الظَّلْمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ» . وقتی شما به وظیفه قیام نکردید و امر حکومت را وا گذاشتید، برای ظلمه امکانات فراهم آمد که این قیام را اشغال نمایند.

«وَاسْتَسَلَمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ ، يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ ، سَلَّطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فِرَائِكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَإِعْجَابُكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مُفَارِقَتُكُمْ ، فَأَسَلَمْتُمُ الضُّعْفَاءَ فِي أَيْدِيهِمْ فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْبِدٍ مَقْهُورٍ وَبَيْنِ مُسْتَضْعَفٍ عَلَى مَعِيشَتِهِ مَغْلُوبٍ» .

تمامی این مطالب بر زمان ما منطبق است. تطبیق آن بر عصر ما بیش از آن موقعی است که حضرت فرموده اند.

«يَتَقَلَّبُونَ فِي الْمُلْكِ بَارَانِهِمْ وَيَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْيَ بِأَهْوَانِهِمْ اقْتِدَاءً بِالأَشْرَارِ وَجُرْأَةً عَلَى الْجَبَّارِ . فِي كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلَى مِنْبَرِهِ خَطِيبٌ يَصْفَعُ» .

آن موقع خطیب روی منبر از ظلمه تعریف می کرد، و اکنون رادیوها هر روز داد

می زنند و بر خلاف اسلام به نفع آنها تبلیغ می نمایند؛ و احکام اسلام را بر خلاف آنچه هست وانمود می کنند.

«فَالأَرْضُ لَهُمْ شَاغِرَةٌ». اکنون سرزمین ها برای ظلمه آماده و بلامانع می باشد، و کسی نیست در برابرشان قیام کند.

«وَأَيُّدِيهِمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ، وَالنَّاسُ لَهُمْ خَوْلٌ، لَا يَدْفَعُونَ يَدَ لَامِسٍ، فَمِنْ بَيْنِ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَذِي سَطْوَةٍ عَلَى الضَّعْفَةِ شَدِيدٍ، مُطَاعٌ لَا يَعْرِفُ الْمُبْدِيَّ الْمُعِيدَ. فَيَا عَجَبًا، وَمَا لِي لَا أَعْجَبُ، وَالأَرْضُ مِنْ غَاشٍّ غَشُومٍ وَمُتَّصِدِّقٍ ظُلُومٍ وَعَامِلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِمْ غَيْرِ رَحِيمٍ. فَاللَّهُ الْحَاكِمُ فِيمَا فِيهِ تَنَارَعْنَا وَالْقَاضِي بِحُكْمِهِ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَنَا» .

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سَلْطَانٍ وَلَا التِمَاسًا مِنْ فُضُولِ الحُطَامِ وَلَكِنْ لِنُرِيَّ المَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَنُظْهِرَ الإِصْحَاحَ فِي بِلَادِكَ وَيَأْمَنَ المَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَيُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَسَدِّ نَبِكَ وَأَحْكَامِكَ . فَإِنْ لَمْ تَنْصُرْنَا وَتُنْصِرْنَا فَوَيْ الطَّلَمَةَ عَلَيْكُمْ وَعَمِلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ وَحَسْبُنَا اللهُ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْهِ أَتَيْنَا وَإِلَيْهِ المَصِيرُ» .

به طوری که ملاحظه می فرمایید، اول تا آخر روایت مربوط به علماست. هیچ خصوصیتی هم نیست که مراد از «علماء بالله» ائمه علیهم السلام باشد. علمای اسلام «علماء بالله» هستند، و ربانی هستند. «ربانی» به کسی گفته می شود که به خدا اعتقاد دارد، احکام خدا را حفظ می کند، و عالم به احکام خداست و نیز بر حلال و حرام خدا امین می باشد.

این که می فرماید: مجاری امور در دست علماست، برای دو سال و ده سال نیست؛ فقط نظر به اهالی مدینه نیست. از خود روایت و خطبه معلوم می شود که حضرت امیر علیه السلام نظر وسیعی دارد؛ نظر به يك امت بزرگ است که باید به حق قیام کنند.

اگر علما، که در حلال و حرام الهی امین می باشند و آن دو خاصیت «علم» و «عدالت» را که قبلاً عرض کردم دارا بودند، حکم الهی را اجرا می کردند، حدود را

جاری می‌ساختند و احکام و امور اسلام به دست آنان جریان می‌یافت، دیگر ملت بیچاره و گرسنه نمی‌ماند، احکام اسلام تعطیل نمی‌گردید.

این روایت شریفه از مؤیدات بحث ماست. اگر از نظر سند ضعیف نبود(1)، می‌توان گفت از ادله است، اگر نگوییم که خود مضمون روایت شاهد بر این است که از لسان معصوم علیه السلام صادر شده و مضمون صادقی است.

ما از موضوع «ولایت فقیه» گذشتیم، و دیگر در این زمینه صحبتی نمی‌کنیم. نیازی هم نیست که در موضوع فروع مطلب، مثلاً زکات باید چگونه باشد، حدود چطور اجرا شود، بحث کنیم. ما اصول موضوع را، که عبارت از ولایت فقیه (حکومت اسلامی) می‌باشد مورد بررسی قرار دادیم. و عرض کردم ولایتی که برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیهم السلام می‌باشد برای «فقیه» هم ثابت است. در این مطلب هیچ شکی نیست، مگر موردی دلیل بر خلاف باشد، و البته ما هم آن مورد را خارج می‌کنیم.

همان طور که قبلاً عرض کردم، موضوع ولایت فقیه چیز تازه‌ای نیست که ما آورده باشیم؛ بلکه این مسأله از اول مورد بحث بوده است.

حکم مرحوم میرزای شیرازی(2) در حرمت تنباکو چون حکم حکومتی بود، برای

ص: 139

-
- 1- . مؤلف تحف العقول روایات را با حذف اسناد آورده است. و همین موجب ارسال و ضعف روایت گردیده است.
 - 2- . میرزا حسن (یا محمدحسن) بن محمود حسینی شیرازی (1230/1312 ه. ق) فقیه، اصولی و رئیس امامیه در عصر خود. نخست در شیراز و اصفهان به تحصیل پرداخت و در نجف از شیخ انصاری بهره‌فراوان برد و 22 سال به درس اصول و فقه وی حاضر گردید. پس از فوت شیخ، به عنوان مرجع شیعیان انتخاب گشت. ماجرای معروف تنباکو که در سال درگذشت وی اتفاق افتاد و منجر به ترك استعمال توتون توسط میلیون‌ها ایرانی و متعاقباً لغو قرارداد با طرف انگلیسی شد، نمونه‌ی روشنی از اقتدار دینی و بینش سیاسی اوست. میرزا حسین نوری، آقا رضا همدانی، شیخ جعفر کاشف الغطاء، سید کاظم یزدی، شیخ فضل الله نوری و میرزا حبیب الله خراسانی از شاگردان او بوده‌اند. رساله در رضاع، رساله در اجتماع امر و نهی و کتابی در طهارت تا مبحث وضو از آثار اوست.

فقیه دیگر هم واجب الاتباع بود. و همه علمای بزرگ ایران - جز چند نفر - از این حکم متابعت کردند(1). حکم قضاوتی نبود که بین چند نفر سر موضوعی اختلاف شده باشد، و ایشان روی تشخیص خود قضاوت کرده باشند. روی مصالح مسلمین و به «عنوان ثانوی»(2) این حکم حکومتی را صادر فرمودند. و تا عنوان وجود داشت، این حکم نیز بود، و با رفتن عنوان، حکم هم برداشته شد.

مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی(3) که حکم جهاد دادند - البته اسم آن دفاع بود - و همه علمای تبعیت کردند، برای این است که حکم حکومتی بود.

به طوری که نقل کردند، مرحوم کاشف الغطاء(4) نیز بسیاری از این مطالب را

ص: 140

1- . تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، ج 1، ص 14؛ حیات یحیی، یحیی دولت آبادی، ج 1، ص 109؛ تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، ص 119؛ تحریم تنباکو در ایران، نیکی رکدی، ترجمه: شاهرخ قائم مقامی، ص 118.

2- . عناوینی که حکم شرعی بدان تعلق می گیرد دو صورت دارد: صورت اول، عنوان یا موضوع غیر مقید است به قیودی چون اضطرار، اکراه و...؛ در این صورت حکمی که برای آن قرار داده می شود «حکم اولی» نام دارد. صورت دوم عنوان یا موضوع مقید است به قیودی مانند اضطرار، اکراه، حرج، ضرر و فساد، که در این صورت حکمی که به آن تعلق می گیرد «حکم ثانوی» نام دارد. مثلاً خوردن گوشت مردار به عنوان اولی حرام است، ولی اگر شخصی به خوردن آن مضطر گردید، به میزان سدّ جوع، خوردن آن جایز می گردد. یا خرید و فروش تنباکو و استعمال آن به عنوان اولی حلال و جایز است، و چون موجب ضرر و فساد و غلبه کفار بر مسلمین شود، حلیت آن ساقط می گردد.

3- . میرزا محمدتقی بن محب علی شیرازی حائری (م 1338 ه. ق) پس از تکمیل دروس مقدماتی به سامرا رفت و به درس میرزای شیرازی بزرگ حاضر گردید و در شمار بهترین شاگردان وی درآمد. پس از میرزا در سامرا مقام مرجعیت یافت و بعد از سید محمدکاظم یزدی ریاست شیعه را عهده دار گردید. با فتوایی مشهور در عراق اعلان جهاد داد و مردم را به مبارزه بر ضد دولت انگلیسی که به عراق دست انداخته بود، دعوت کرد. از وی آثاری علمی بر جای مانده که از جمله آنهاست: رسالاتی در علم اصول، حاشیه بر مکاسب. اشعاری نیز به فارسی از وی به جای مانده که در مدح و مراثی اهل بیت سروده است.

4- . جعفر بن خضر بن یحیی نجفی (1228 یا 1227 ه. ق) معروف به شیخ جعفر کاشف الغطاء، بعد از فوت استادش علامه بحرالعلوم (1212 ه. ق) ریاست تامه شیعه را برعهده گرفت. مشهور بود که در فقه معتدل بوده و نیز به قوت استنباط از ادله شهرت داشت. وی شعر نیز نیکو می سرود. کشف الغطاء، شرح قواعد علامه، کتاب طهارت، غایة المأمول فی علم الأصول، مختصر کشف الغطاء، الحق المبین فی تصویب المجتهدین و تخطئة الأخباریین از آثار اوست.

فرموده اند(1). عرض کردم که از متأخرین، مرحوم نراقی، همه شئون رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را برای فقها ثابت می دانند، و مرحوم آقای نائینی نیز می فرمایند که این مطلب از مقبوله «عمر بن حنظله» استفاده می شود(2). در هر حال، طرح این بحث تازگی ندارد؛ و ما فقط موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دادیم، و شعب حکومت را ذکر کرده در دسترس آقایان گذاشتیم، تا مسأله روشن تر گردد. و تبعاً لأمر الله تعالی فی کتابه و لسان نبیه صلی الله علیه و آله وسلم کمی از مطالب مورد احتیاج روز را نیز بیان کردیم؛ وگرنه مطلب همان است که بسیاری فهمیده اند.

ما اصل موضوع را طرح کردیم. و لازم است نسل حاضر و نسل آینده در اطراف آن بحث و فکر نمایند؛ و راه به دست آوردن آن را پیدا کنند، سستی، سردی و یأس را از خود دور نمایند. و ان شاء الله تعالی کیفیت تشکیل و سایر متفرعات آن را با مشورت و

تبادل نظر به دست بیاورند؛ و کارهای حکومت اسلامی را به دست کارشناسان امین و خردمندان معتقد بسپارند؛ و دست خائن را از حکومت، وطن و بیت المال مسلمین قطع کنند، و مطمئن باشند که خداوند توانا با آنهاست.

ص: 141

1- . کشف الغطاء، ج 4، ص 332 - 335، 343، 348، 375، 401، 402 و 430 - 431.

2- . منية الطالب في شرح المكاسب، ج 2، ص 236 - 237.

ما موظفیم برای تشکیل حکومت اسلامی جدیت کنیم. اولین فعالیت ما را در این راه تبلیغات تشکیل می دهد. بایستی از راه تبلیغات پیش بیایم. در همه عالم و همیشه همین طور بوده است. چند نفر با هم می نشستند فکر می کردند، تصمیم می گرفتند، و به دنبال آن تبلیغات می کردند، کم کم بر نفرات هم فکر اضافه می شد. سرانجام به صورت نیرویی در يك حکومت بزرگ نفوذ کرده یا با آن جنگیده، آن را ساقط می کردند. محمد علی میرزایی (1) را از بین می بردند، و حکومت مشروطه تشکیل می دادند.

همیشه از اول، قشون و قدرتی در کار نبوده است؛ و فقط از راه تبلیغات پیش می رفته اند. قلدری ها و زورگویی ها را محکوم می کردند، ملت را آگاه می ساختند و به مردم می فهماندند که این قلدری ها غلط است. کم کم دامنه تبلیغات توسعه می یافت، و

ص: 143

1- . محمد علی شاه (1289 - 1343 ه. ق. / 1304 ه. ش) وی فرزند ارشد مظفرالدین شاه قاجار و تاج الملوک دختر بزرگ میرزا تقی خان امیرکبیر بود. در زمان وی مجلس را به توپ بستند و جمعی از نمایندگان آن را کشتند و عده ای از آنها را تبعید یا زندانی کردند. يك سال پس از این ماجرا، وی از سلطنت خلع گردید و 16 سال در بلاد مختلف گذراند و سرانجام در ایتالیا درگذشت.

همه گروه های جامعه را فرا می گرفت. مردم، بیدار و فعال می شدند، و به نتیجه می رسیدند.

شما الآن نه کشوری دارید و نه لشکری؛ ولی تبلیغات برای شما امکان دارد و دشمن نتوانسته همه وسایل تبلیغاتی را از دست شما بگیرد. البته مسائل عبادی را باید یاد بدهید، اما مهم مسائل سیاسی اسلام است، مسائل اقتصادی و حقوقی اسلام است.

این ها محور کار بوده و باید باشد. وظیفه ما این است که از حالا برای پایه ریزی يك دولت حقه اسلامی کوشش کنیم، تبلیغ کنیم، تعلیمات بدهیم، هم فکر بسازیم، يك موج تبلیغاتی و فکری به وجود بیاوریم، تا يك جریان اجتماعی پدید آید و کم کم توده های آگاه و وظیفه شناس و دیندار در نهضت اسلامی متشکل شده قیام کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند.

تبلیغات و تعلیمات دو فعالیت مهم و اساسی ماست. وظیفه فقهاست که عقاید و احکام و نظامات اسلام را تبلیغ کنند و به مردم تعلیم دهند تا زمینه برای اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام در جامعه فراهم شود. در روایت ملاحظه کردید که در وصف جانشینان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم؛ یعنی فقها، آمده است که «یعلمونها الناس» یعنی دین را به مردم تعلیم می دهند. مخصوصاً در شرایط کنونی که سیاست های استعماری و حکام ستمگر و خائن و یهود و نصارا و مادیون در تحریف حقایق اسلام و گمراه کردن مسلمانان تلاش می کنند. در این شرایط، مسئولیت ما برای تبلیغات و تعلیمات بیش از هر وقت است. امروز می بینیم که یهودی ها - خذلهم الله - (1) در قرآن تصرف کرده اند؛ و در قرآن هایی که در مناطق اشغالی چاپ کرده اند تغییراتی داده اند. ما موظفیم از این تصرفات خائنانه جلوگیری کنیم، باید فریاد زد و مردم را متوجه کرد تا معلوم شود که یهودی ها و پشتیبانان خارجی آنها کسانی هستند که با اساس اسلام

ص: 144

1- . «خداوند ایشان را خوار گرداند».

مخالفند و می خواهند حکومت یهود در دنیا تشکیل دهند، و چون جماعت موزی و فعالی هستند، می ترسم - نعوذ باللّه - روزی به مقصود برسند، و سستی بعضی از ما باعث شود که يك وقت حاکم یهودی بر ما حکومت کند، خدا آن روز را نیاورد. از طرف دیگر، عده ای از مستشرقین، که عمال تبلیغاتی مؤسسات استعماری هستند مشغول فعالیتند تا حقایق اسلام را تحریف و وارونه کنند. مبلغین استعماری سرگرم کارند؛ در هر گوشه از بلاد اسلامی جوان های ما را با تبلیغات سوء دارند از ما جدا می کنند، نه این که یهودی و نصرانی کنند؛ بلکه آنها را فاسد و بی دین و لایالی می سازند. و همین برای استعمارگران کافی است. در تهران ما، مراکز تبلیغات سوء کلیسایی و صهیونیسم (1) و بهائیت (2) به وجود آمد، که مردم را گمراه می کند و از احکام

ص: 145

1- . «صهیونیسم» عنوان يك جریان ناسیونالیستی بسیار متعصب است که به انگیزه ایجاد يك کشور مستقل یهودی به وجود آمد. نام آن از کوه «صهیون» در بیت المقدس گرفته شده که آرامگاه داود نبی است. «صهیونیسم» واکنشی بود در برابر یهودستیزی کشورهای اروپایی. پیشرو این نهضت يك روزنامه نویس مجارستانی یهودی به نام «تئودور هرتسل» بود که در سال 1897 م. نخستین کنگره جهانی صهیونیسم را در سوئیس برپا داشت. در این کنگره شخصی به نام وایزمن، که بعدها نخستین رئیس جمهور دولت اسرائیل شد، اعضای کنگره را به هر وسیله متقاعد ساخت که فلسطین را به عنوان موطن یهودیان بشناسند و با توطن یهودیان در این کشور موافقت کنند. با صدور اعلامیه «بالفور» و موافقت انگلستان با کوچ یهودیان به فلسطین، صهیونیست ها یهودیان بیشتری به فلسطین آوردند و به کمک سرمایه های امریکا زمین ها و مزارع و خانه های اعراب را از چنگ آنان بیرون آوردند، چنان که اکنون قدرت مالی سازمان صهیونیسم برابر دارایی بزرگ ترین شرکت های انحصاری جهان است. مرکز این سازمان امریکاست و فعالیت های جمعیت های صهیونیست را در بیش از شصت کشور جهان رهبری می کند. سازمان صهیونیسم دارای هجده سازمان اصلی جهانی، 281 سازمان ملی یهودی، 251 فدراسیون محلی است و نیز انواع مجامع مشورتی و صندوق پولی و بسیاری امکانات سیاسی و اقتصادی دیگر را در اختیار دارد. این سازمان همچنین دارای مراکز اطلاعات و جاسوسی در اکثر کشورهای جهان است. و از رسانه های عمومی سراسر دنیا کمک می گیرد. صهیونیست ها جمعاً 1036 روزنامه و مجله در اختیار دارند که معروف ترین آنها روزنامه نیویورک تایمز است.

2- . در سال 1260 ه. ق. مردی به نام سید علی محمد خود را «باب امام» و وسیله تماس با ایشان معرفی کرد و پس از چندی ادعای مهدویت نمود. علی محمد باب دستگیر و کشته شد اما در میان اتباع او دو برادر موسوم به «صبح ازل» و «بهاء» مدعی جانشینی وی شدند. پیروان صبح ازل خود را «بابی» (ازلی) و پیروان بهاء الله خود را «بهایی» نامیدند. دولت عثمانی بهاء الله و پیروانش را به «عکا» در فلسطین و صبح ازل و طرفدارانش را به جزیره قبرس تبعید کرد، فرقه بهاییان با کمک های انگلیس در فلسطین نضج گرفت و بعدها رژیم اسرائیل نیز به آن مدد رسانید. این فرقه در دوره حکومت محمدرضا پهلوی در ایران موقعیتی ممتاز یافتند و در سیاست خارجی ایران و تأمین منافع صهیونیسم تأثیر عمده ای نهادند.

و تعالیم اسلام دور می سازد. آیا هدم این مراکز که به اسلام لطمه می زند وظیفه ما نیست. آیا برای ما کافی است که فقط نجف را داشته باشیم؟ که آن را هم نداریم. آیا باید در قم بنشینیم و عزا بگیریم، یا بعکس، باید مردم زنده و فعالی باشیم؟

شما نسل جوان حوزه های روحانیت باید زنده باشید و امر خدا را زنده نگه دارید.

شما نسل جوانید؛ فکرتان را رشد و تکامل دهید. افکاری را که همه در اطراف حقایق و دقایق علوم دور می زند کنار بگذارید؛ چون این ریزی‌ها بسیاری از ما را از انجام مسئولیت های خطیرمان دور نگه داشته است. به داد اسلام برسید، و مسلمانان را از خطر نجات دهید. اسلام را دارند از بین می برند، به اسم احکام اسلام به اسم رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، اسلام را نابود می کنند. مبلغین همه جوهره داخلی و خارجی، چه آنهایی که تبعه استعمارند و چه مبلغین داخلی و بومی آنها، به تمام دهات و بخش های ایران رفته اند؛ و بچه ها و نوجوانان ما را، آنهایی را که به درد اسلام می خورند، منحرف می کنند. به داد آنها برسید.

شما موظفید آنچه را تقه کرده اید بین مردم منتشر کنید؛ و مردم را با مسائلی که یاد گرفته اید آشنا سازید. آن همه تعریف و تمجیدی که در اخبار از اهل علم و فقیه آمده (1) برای همین است که احکام و عقاید و نظامات اسلام را معرفی می کند و سنت

ص: 146

1- . برای نمونه رجوع کنید به: الکافی، ج 1، ص 32 - 33، «کتاب فضل العلم»، «باب صفة العلم وفضله وفضل العلماء».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را به مردم می آموزد. شما باید به تبلیغات و تعلیمات در جهت معرفی و بسط اسلام همت بگذارید.

ما موظفیم ابهامی را که نسبت به اسلام به وجود آورده اند برطرف سازیم. تا این ابهام را از اذهان نزداییم، هیچ کاری نمی توانیم انجام بدهیم. ما باید خود و نسل آینده را وادار کنیم. و به آنها سفارش کنیم که نسل آتیۀ خویش را نیز مأمور کنند این ابهامی را که بر اثر تبلیغات سوء چند صد ساله نسبت به اسلام در اذهان حتی بسیاری از تحصیل کرده های ما، پیدا شده رفع کنند. جهان بینی و نظامات اجتماعی اسلام را معرفی کنند. حکومت اسلامی را معرفی نمایند، تا مردم بدانند اسلام چیست و قوانین آن چگونه است. امروز حوزه قم، حوزه مشهد، و حوزه های دیگر، موظفند که اسلام را ارائه بدهند و این مکتب را عرضه کنند. مردم، اسلام را نمی شناسند. شما باید خودتان را، اسلامتان را، نمونه های رهبری و حکومت اسلامی را، به مردم دنیا معرفی کنید، مخصوصاً به گروه دانشگاهی و طبقۀ تحصیل کرده. دانشجویان چشمشان باز است. شما مطمئن باشید اگر این مکتب را عرضه نمایید و حکومت اسلامی را چنان که هست به دانشگاه ها معرفی کنید، دانشجویان از آن استقبال خواهند کرد. دانشجویان با استبداد مخالفند؛ با حکومت های دست نشانده و استعماری مخالفند؛ با قلدری و غارت اموال عمومی مخالفند؛ با حرام خوری و دروغ پردازی مخالفند. با اسلامی که طرز حکومت اجتماعی و تعالیم دارد، هیچ دانشگاه و دانشجویی مخالفت ندارد. این ها دستشان به طرف حوزه نجف دراز است که برای ما فکری بکنید. آیا باید بنشینیم تا آنها ما را امر به معروف کنند و به انجام وظیفه دعوت نمایند؟ جوانان از اروپا ما را امر به معروف کنند که ما حوزه اسلامی تشکیل داده ایم شما به ما کمک کنید!

وظیفۀ ماست که این مطالب را تذکر بدهیم، طرز حکومت اسلامی و روش زمامداران اسلام را در صدر اسلام بیان کنیم؛ بگوییم که دارالامارة و دكة القضاء

(وزارت دادگستری) او در گوشه مسجد قرار داشت، و دامنه حکومتش تا انتهای ایران و مصر و حجاز و یمن گسترش داشت. متأسفانه وقتی حکومت به طبقات بعدی رسید، طرز حکومت تبدیل به سلطنت و بدتر از سلطنت شد. باید این مطالب را به مردم رسانید و آنان را رشد فکری و سیاسی داد، باید گفت که چگونه حکومتی می خواهیم، و زمامدار و متصدیان امور حکومتی ما باید چگونه باشند و چه رفتار و سیاستی را پیش گیرند. زمامدار جامعه اسلامی کسی است که با برادرش عقیل، چنان رفتار می کند(1) تا هرگز درخواست تبعیض اقتصادی و اضافه کمک از بیت المال نکند، دخترش را، که از بیت المال عاریه مضمونه گرفته، بازخواست می کند، و می فرماید اگر عاریه مضمونه نبود، تو اولین هاشمیه ای بودی که دستت قطع می شد!(2) ما چنین حاکم و زمامداری می خواهیم، زمامداری که مجری قانون باشد؛ نه مجری هوس ها و تمایلات خویش، افراد مردم را در برابر قانون مساوی بداند، و آنها را دارای وظایف و حقوق اساسی متساوی؛ بین افراد امتیاز و تبعیض قائل نشود، خاندان خود و دیگری را به يك نظر نگاه کند، اگر پسرش دزدی کرد، دستش را قطع کند، برادر و خواهرش هروئین فروشی کردند آنها را اعدام کند؛ نه این که عده ای را برای ده گرم هروئین بکشند، و کسان آنها باند هروئین داشته باشند و خروارها هروئین وارد کنند!

اجتماعات در خدمت تبلیغات و تعلیمات

بسیاری از احکام عبادی اسلام منشأ خدمات اجتماعی و سیاسی است. عبادت های اسلامی اصولاً توأم با سیاست و تدبیر جامعه است. مثلاً نماز جماعت و اجتماع حج و جمعه در عین معنویت و آثار اخلاقی و اعتقادی، حائز آثار سیاسی

ص: 148

- 1- . نهج البلاغه، ص 346، خطبه 224.
- 2- . بحار الأنوار، ج 40، ص 337 و 338، «تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام»، باب 98، حدیث 22؛ وسائل الشیعة، ج 28، ص 292، «کتاب الحدود والتعزیرات»، «أبواب حدّ السرقة»، حدیث 1.

است. اسلام این گونه اجتماعات را فراهم کرده تا از آنها استفاده دینی بشود؛ عواطف برادری و همکاری افراد تقویت شود؛ رشد فکری بیشتری پیدا کنند؛ برای مشکلات سیاسی و اجتماعی خود راه حل هایی بیابند؛ و به دنبال آن به جهاد و کوشش دسته جمعی پردازند. در کشورهای غیر اسلامی یا حکومت های غیر اسلامی در کشورهای اسلامی، هرگاه بخواهند چنین اجتماعاتی فراهم آورند، مجبورند میلیون ها از ثروت و بودجه مملکت را صرف کنند، تازه اجتماعات آنها بی صفا و ظاهری و عاری از آثار خیر است. اسلام ترتیباتی داده که هر کس خودش آرزو می کند به حج برود، و راه افتاده به حج می رود. خودش با اشتیاق به نماز جماعت می رود، باید از این اجتماعات به منظور تبلیغات و تعلیمات دینی و توسعه نهضت اعتقادی و سیاسی اسلامی استفاده کنیم. بعضی به این فکرها نیستند، و بیش از این که (وَلَا الضَّالِّينَ) را خوب ادا کنند فکری ندارند، حج که می روند، به جای این که با برادران مسلمان خود تفاهم کنند، عقاید و احکام اسلام را نشر دهند و برای مصایب و مشکلات عمومی مسلمانان چاره ای بیندیشند، و مثلاً برای آزاد کردن فلسطین که وطن اسلام است اشتراك مساعی کنند، به اختلافات دامن می زنند! در حالی که مسلمین صدر اسلام با اجتماع حج و با جماعت جمعه کارهای مهم انجام می دادند. در خطبه روز جمعه این طور نبود که فقط يك سوره و دعایی بخوانند و چند کلمه ای بگویند؛ با خطبه های جمعه بسیج سپاه می شد و از مسجد به میدان جنگ می رفتند. و کسی که از مسجد به میدان جنگ برود، فقط از خدا می ترسد و بس، و از کشته شدن و فقر و آوارگی نمی ترسد، و چنین سپاهی سپاه فاتح و پیروز است. هرگاه خطبه هایی را که راجع به جمعه است و خطبه های حضرت امیر علیه السلام را ملاحظه کنید، می بینید که بنا بر این بوده که مردم را به راه بیندازند و به حرکت درآورند و به مبارزه برانگیزند؛ برای اسلام فدایی و مجاهد بسازند و گرفتاری های مردم دنیا را برطرف کنند. اگر هر روز جمعه

مجتمع می شدند و مشکلات عمومی مسلمانان را به یاد می آوردند و رفع می کردند یا تصمیم به رفع آن می گرفتند، کار به این جا نمی کشید. امروز باید با جدیت این اجتماعات را ترتیب دهیم، و از آن برای تبلیغات و تعلیمات استفاده کنیم. به این ترتیب، نهضت اعتقادی و سیاسی اسلام وسعت پیدا می کند و اوج می گیرد.

عاشورایی به وجود آورید

اسلام را عرضه بدارید و در عرضه آن به مردم، نظیر عاشورا به وجود بیاورید. چطور عاشورا را محکم نگه داشته و نگذاشته ایم از دست برود، چگونه هنوز مردم برای عاشورا سینه می زنند و اجتماع می کنند - سلام بر مؤسس آن - شما هم امروز کاری کنید که راجع به حکومت موجی به وجود آید؛ اجتماعات برپا گردد؛ روضه خوان و منبری پیدا کند؛ و در ذهن مردم مطرح بماند.

اگر اسلام را معرفی نمایید و جهان بینی (عقاید) و اصول و احکام و نظام اجتماعی اسلام را به مردم بشناسانید، با اشتیاق کامل از آن استقبال می کنند. خدا می داند که خواستاران آن بسیارند. من تجربه کرده ام. وقتی کلمه ای القا می شد، موجی در مردم ایجاد می گردید. برای این که مردم همگی از این وضع ناراحت و ناراضی هستند، زیر سرنیزه و خفکان نمی توانند حرفی بزنند، کسی را می خواهند که بایستد و با شجاعت صحبت کند. اینک شما فرزندان دلیر اسلام مردانه بایستید و برای مردم نطق کنید، حقایق را به زبان ساده برای توده های مردم بیان کنید؛ و آنان را به شور و حرکت درآورید، از مردم کوچه و بازار، از همین کارگران و دهقانان پاکدل و دانشجویان بیدار، مجاهد بسازید. همه مردم مجاهد خواهند شد. از همه اصناف جامعه آماده اند که برای آزادی و استقلال و سعادت ملت مبارزه کنند. مبارزه برای آزادی و سعادت احتیاج به دین دارد. اسلام را که مکتب جهاد و دین مبارزه است در اختیار مردم قرار دهید تا عقاید و اخلاق خودشان را از روی آن تصحیح کنند و به صورت يك نیروی

فقهایی «حصن اسلام» هستند که معرف عقاید و نظامات اسلام و مدافع و حافظ آن باشند؛ و این تعریف و دفاع و حفاظت را با نطق های پرشور و بیدارکننده و رهبری مردم ثابت کنند. در این صورت است که اگر بعد از صد و بیست سال درگذشتند، مردم احساس خواهند کرد که مصیبتی بر اسلام وارد و خلئی ایجاد شده است، و به تعبیر روایت «تُلِّمَ فِي الْأِسْلَامِ تُلْمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ»⁽¹⁾. این که می فرماید فقیه مؤمن اگر بمیرد «تُلِّمَ فِي الْأِسْلَامِ». خلئی جبران ناپذیر در جامعه اسلام به وجود می آید، مردن بنده است که در خانه نشسته ام و کاری جز مطالعه ندارم؟ از رفتن من چه خلئی در جامعه اسلام ایجاد می شود؟ اسلام وقتی امام حسین علیه السلام را از دست می دهد تُلْمَ فِيهِ تُلْمَةٌ، خلئی جبران ناپذیر در آن به وجود می آید. کسانی که حافظ عقاید و قوانین و نظام اجتماعی اسلام هستند، مانند خواجه نصیر⁽²⁾ و علامه⁽³⁾ که خدمت شایان و نمایانی

ص: 151

-
- 1- . المحاسن، ص 233، حدیث 185؛ الکافی، ج 1، ص 38، «کتاب فضل العلم»، «باب فقد العلماء»، حدیث 2.
 - 2- . محمد بن حسن طوسی معروف به «خواجه نصیر» و «محقق طوسی» (597 - 672 ه. ق) از حکما و دانشمندان مشهور اسلام در فلسفه و کلام و ریاضیات و هیأت سرآمد اقران بوده است. علامه حلّی، قطب الدین شیرازی و سید عبدالکریم بن طاووس از شاگردان وی بوده اند. آثار ارزشمندی از او به جای مانده است مانند: شرح اشارات، تجرید الاعتقاد، تحریر اقلیدس، تحریر مجسطی و اخلاق ناصری.
 - 3- . شیخ جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلّی (648 - 726 ه. ق) فقیه، محدث، مفسر، متکلم، ادیب، جامع معقول و منقول و رئیس امامیه در عصر خود بود. شهرت «علامه» از اختصاصات اوست. وی نزد بزرگان شیعه و سنی تلمذ جست. از جمله استادانش محقق حلّی، خواجه نصیرالدین طوسی، سید احمد بن طاووس و شیخ نجیب الدین بوده اند و خواجه نصیر از درس فقه او استفاده کرده است. پسر وی، فخرالمحققین، نیز از شاگردان پدر بوده است. تبصرة المتعلمین، مختلف الشیعة، قواعد الأحكام و تذکرة الفقهاء در فقه؛ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد در کلام؛ الألفین در اثبات امامت؛ خلاصة الأقوال و إيضاح الاشتباه در رجال و نهج الإیمان فی تفسیر القرآن در تلخیص کشف زمخشری در تفسیر از آثار اوست.

کرده اند، اگر بمیرند خلئی به وجود می آید. اما من و جنابعالی برای اسلام چه کرده ایم که اگر مردیم مصداق این روایت باشد؟ هزار نفر از ما بمیرد، هیچ خبری نمی شود! ما یا فقیه نیستیم حق فقه؛ یعنی آن طور که باید بود؛ و یا مؤمن نیستیم حق ایمان.

مقاومت در مبارزه ای طولانی

هیچ عاقلی انتظار ندارد که تبلیغات و تعلیمات ما به زودی به تشکیل حکومت اسلامی منتهی شود. برای توفیق یافتن در استقرار حکومت اسلامی احتیاج به فعالیت های متنوع و مستمری داریم. این، هدفی است که احتیاج به زمان دارد. عقلای عالم يك سنگ این جا می گذارند تا بعد از دویست سال دیگری پایه ای بر آن بنا کند و نتیجه ای از آن به دست آید. خلیفه به پیرمردی که نهال گردو می کاشت گفت: پیرمرد! گردو می کاری که پنجاه سال دیگر و بعد از مردنت ثمر می دهد؟ در جوابش گفت: دیگران کاشتند ما خوردیم، ما می کاریم تا دیگران بخورند.

فعالیت های ما اگر هم برای نسل آینده نتیجه بدهد، باید دنبال شود. چون خدمت به اسلام است و در راه سعادت انسان هاست؛ و امر شخصی نیست که بگوییم چون حالا به نتیجه نمی رسد و دیگران بعدها نتیجه آن را می گیرند، به ما چه ربطی دارد؟! سید الشهداء علیه السلام که تمام جهات مادی خود را به معرض خطر درآورد و فدا کرد، اگر چنین تفکری داشت و کارها را برای شخص خود و استفاده شخصی می کرد، از اول سازش می نمود و قضیه تمام می شد. هیأت حاکمه اموی از خدا می خواستند که امام حسین علیه السلام دست بیعت بدهد و با حکومت آنها موافقت نماید. از این بهتر برای آنها چه بود که پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و امام وقت به آنها «امیرالمؤمنین» بگویند و حکومتشان را

به رسمیت بشناسد. ولی آن حضرت در فکر آینده اسلام و مسلمین بود. به خاطر این که اسلام در آینده و در نتیجه جهاد مقدس و فداکاری او در میان انسان ها نشر پیدا کند و نظام سیاسی و نظام اجتماعی آن در جامعه ها برقرار شود، مخالفت نمود، مبارزه کرد و فداکاری کرد.

در روایتی که قبلاً آوردم دقت کنید می بینید حضرت امام صادق علیه السلام در شرایطی که تحت فشار حکام ستمکار قرار دارد و در حال تقیه به سر می برد و قدرت اجرایی ندارد و بسیاری اوقات تحت مراقبت و محاصره به سر می برد، برای مسلمانان تکلیف معین می کند، و حاکم و قاضی نصب می فرماید. آیا این کار آن حضرت چه معنا دارد؟ و اصولاً بر این نصب و عزل چه فایده ای مترتب است؟ مردان بزرگ، که دارای سطح فکر وسیعی می باشند، هیچ گاه مأیوس نگردیده و به وضع فعلی خود - که در زندان و اسارت به سر می برند و معلوم نیست آزاد می شوند یا نه - نمی اندیشند؛ و برای پیشبرد هدف خویش در هر شرایطی که باشند طرح نقشه می کنند تا بعداً اگر توانستند شخصاً آن طرح را به مرحله اجرا در آورند؛ و اگر خودشان فرصت نیافتند، دیگران - هر چند بعد از دویست یا سیصد سال - دنبال این طرح بروند و اجرا نمایند. اساس بسیاری از نهضت های بزرگ به همین صورت ها بوده است. رئیس جمهور سابق اندونزی، سوکارنو⁽¹⁾، در زندان دارای این افکار بوده، و نقشه ها کشیده و طرح ها داده که بعداً به اجرا درآمده است.

ص: 153

1- . احمد سوکارنو (1901-1970 م) فرزند يك آموزگار بود. در نوزده سالگی وارد يك كالج فنی هلندی شد و در رشته مهندسی فارغ التحصیل گشت. بر اثر مجاهدات ضد استعماری خود مدت ها در زندان و تبعید به سر برد. در سال 1945 م. تأسیس حکومت جمهوری اندونزی را اعلام کرد و در 1949 م. رسماً به ریاست جمهوری کشور خود انتخاب شد. وی یکی از چهره های برجسته سیاست جهانی و از بنیان گذاران جنبش عدم تعهد بود. او در سال 1967 م. پس از کودتای نظامیان طرفدار غرب مجبور به استعفا شد. از آثار او کتاب پرچم انقلاب را می توان نام برد.

امام صادق علیه السلام علاوه بر دادن طرح، نصب هم فرموده اند. این نصب امام علیه السلام اگر برای آن روز بود، البته کار لغوی محسوب می شد؛ ولی آن حضرت به فکر آینده بودند. مثل ما نبودند که فقط به فکر خودش باشد و وضع خود را بنگرد. فکر امت بوده؛ فکر بشر بوده؛ فکر همه عالم بوده است. می خواسته بشر را اصلاح کند، و قانون عدل را اجرا نماید. او باید در هزار و چند صد سال پیش طرح بدهد، نصب نماید، تا آن روز که ملت ها بیدار شدند، ملت اسلام آگاه گردید و قیام کرد، دیگر تحیری نباشد وضع حکومت اسلامی و رئیس اسلام معلوم باشد.

اصولاً دین اسلام و مذهب شیعه و سایر مذاهب و ادیان به همین نحو پیشرفت کرده است؛ یعنی ابتدا جز طرح چیزی نبوده؛ و سپس بر اثر ایستادگی و جدیت رهبران و پیامبران به ثمر رسیده است. موسی شبانی پیش نبود و سال ها شبانی می کرد؛ آن روز که برای مبارزه با فرعون مأمور شد، یاور و پشتیبانی نداشت؛ ولی بر اثر لیاقت ذاتی و ایستادگی خود با يك عصا اساس حکومت فرعون را برچید. شما خیال می کنید اگر عصای موسی دست من و جنابعالی بود، این کار از ما می آمد؟ همت و جدیت و تدبیر موسی می خواهد تا با آن عصا بساط فرعون را به هم بریزد، و این کار از هر کسی ساخته نیست. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وقتی که به رسالت مبعوث شد، و شروع به تبلیغ کرد، يك طفل هشت ساله (حضرت امیر علیه السلام) و يك زن چهل ساله (حضرت خدیجه) به او ایمان آوردند. جز این دو نفر کسی را نداشت. و همه می دانند که چقدر آن حضرت را اذیت کردند و کارشکنی ها و مخالفت ها نمودند. لیکن مأیوس نشد، و فرمود کسی ندارم. ایستادگی کرد؛ و با قدرت روحی و عزمی قوی از «هیچ» رسالت را به این جا رسانید که امروز هفتصد میلیون جمعیت تحت لوای او هستند.

مذهب شیعه هم از صفر شروع شد. روزی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم اساس آن را پایه گذاری کرد با استهزا مواجه گردید! وقتی که مردم را جمع و مهمان نمود و فرمود

کسی که چنین و چنان باشد وزیر من است، و جز حضرت امیر علیه السلام که در آن وقت هنوز به سن بلوغ نرسیده بود ولی دارای روحی بزرگ بود، بزرگ تر از همه دنیا، کسی از جا برنخاست، شخصی رو کرد به حضرت ابی طالب و با استهزا گفت اکنون باید زیر پرچم پست بروی! (1) آن روز هم که ولایت و حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام را به مردم عرضه داشت، با «بَخُّ بَخُّ» (مبارک باد) ظاهری مواجه گردید؛ (2) لیکن مخالفت ها از همان جا شروع شد، و تا آخر هم ادامه داشت. اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را فقط مرجع مسائل شرعیه قرار می داد هیچ گونه مخالفتی نمی شد؛ ولی چون منصب جانشینی را به حضرت داد و فرمود ایشان باید حاکم بر مسلمین بوده و سرنوشت ملت اسلام را در دست داشته باشد موجب آن ناراحتی ها و مخالفت ها شد. شما هم اگر امروز در خانه بنشینید و در امور مملکتی دخالت نکنید، کسی به شما کاری ندارد. آن روز به شما کاری دارند که بخواهید در مقدرات کشور دخالت کنید. حضرت امیر علیه السلام و شیعه چون در امور حکومتی و کشوری دخالت می کردند، آن همه مورد اذیت و مصیبت قرار گرفتند، اما دست از جهاد و فعالیت نکشیدند تا بر اثر تبلیغات و مجاهدات آنان امروز تقریباً دویست میلیون شیعی در دنیا وجود دارد.

اصلاح حوزه های روحانیت

معرفی و ارائه اسلام مستلزم این است که حوزه های روحانیت اصلاح شود؛ به این ترتیب که برنامه درسی و روش تبلیغات و تعلیمات تکمیل گردد؛ سستی و تنبلی و یأس و عدم اعتماد به نفس جای خود را به جدیت و کوشش و امید و اعتماد به نفس

ص: 155

1- . تاریخ الطبری، ج 2، ص 319 - 322.

2- . الغدیر، ج 1، ص 11 و 222 و 233؛ المناقب، خوارزمی، ص 156، حدیث 184؛ البداية والنهاية، ج 7، ص 350.

بدهد؛ آثاری که تبلیغات و تلقینات بیگانگان در روحیهٔ بعضی گذاشته از بین برود، افکار جماعت مقدس نما، که مردم را از داخل حوزه های روحانیت از اسلام و اصلاحات اجتماعی باز می دارند، اصلاح شود؛ آخوندهای درباری، که دین را به دنیا می فروشند، از این لباس خارج و از حوزه ها طرد و اخراج شوند.

از بین بردن آثار فکری و اخلاقی استعمار

عمال استعمار و دستگاه های تربیتی و تبلیغاتی و سیاسی حکومت های دست نشانده و ضد ملی قرن هاست که سمپاشی می کنند و افکار و اخلاق مردم را فاسد می سازند. کسانی که از میان مردم وارد حوزه های روحانیت می شوند طبعاً آثار سوء فکری و اخلاقی را با خود می آورند. حوزه های روحانیت جزئی از جامعه و مردم است؛ بنابراین، ما باید در اصلاح فکری و اخلاقی افراد حوزه کوشش کنیم. آثار فکری و روحی را، که ناشی از تبلیغات و تلقینات بیگانگان و سیاست دولت های خائن و فاسد است، از بین ببریم و با آن مبارزه کنیم. این آثار، کاملاً مشهود است. مثلاً بعضی را می بینیم که در حوزه ها نشسته به گوش یکدیگر می خوانند که این کارها از ما ساخته نیست. چکار داریم به این کارها؟ ما فقط باید دعا کنیم و مسأله بگوییم! این افکار، آثار تلقینات بیگانگان است. نتیجهٔ تبلیغات سوء چند صد سالهٔ استعمارگران است که در اعماق قلوب حوزه نجف و قم و مشهد و دیگر حوزه ها وارد شده، و باعث افسردگی و سستی و تبلی گردیده و نمی گذارد رشدی داشته باشند.

مرتباً عذرخواهی می کنند که این کارها از ما ساخته نیست. این افکار غلط است. مگر آنها که اکنون در کشورهای اسلامی امارت و حکومت دارند چکاره اند که آنها از عهده بر می آیند و ما بر نمی آیم؟ کدام يك از آنها بیش از فرد متعارف و معمولی لیاقت

دارد؟ بسیاری از آنها اصلاً تحصیل نکرده اند. حاکم حجاز(1) کجا تحصیل کرده و چه تحصیل کرده است؟ رضاخان اصلاً سواد نداشت، و سربازی سواد بی بیش نبود! در تاریخ نیز چنین بوده است: بسیاری از حکام خودسر و مسلط، از لیاقت اداره جامعه و تدبیر ملت و علم و فضیلت بی بهره بوده اند. هارون الرشید(2) یا دیگران، که بر کشور بزرگی حکومت می کردند، چه تحصیل کرده بودند؟ تحصیلات و داشتن علوم و تخصص در فنون، برای برنامه و برای کارهای اجرایی و اداری لازم است، که ما هم از وجود این نوع اشخاص استفاده می کنیم. آنچه مربوط به نظارت و اداره عالی کشور و بسط عدالت بین مردم و برقراری روابط عادلانه میان مردم می باشد، همان است که فقیه تحصیل کرده است. آنچه برای حفظ آزادی ملی و استقلال لازم است، همان است که فقیه دارد. این فقیه است که زیر بار دیگران و تحت نفوذ اجانب نمی رود؛ و تا پای جان از حقوق ملت و از آزادی و استقلال و تمامیت ارضی وطن اسلام دفاع می کند. فقیه است که به چپ و راست انحراف پیدا نمی کند.

شما این افسردگی را از خود دور کنید، برنامه و روش تبلیغات خودتان را تکمیل نمایید، و در معرفی اسلام جدیت به خرج دهید، و تصمیم به تشکیل حکومت اسلامی بگیرید، و در این راه پیش قدم شوید، و دست به دست مردم مبارز و آزادی خواه بدهید؛ حکومت اسلامی قطعاً برقرار خواهد شد. به خودتان اعتماد داشته باشید. شما که این قدرت و جرأت و تدبیر را دارید که برای آزادی و استقلال ملت مبارزه می کنید، شما که توانسته اید مردم را بیدار و به مبارزه وادار کنید و دستگاه استعمار و استبداد را به لرزه در آورید، روز به روز بیشتر تجربه می آموزید و تدبیر و لیاقت شما در کارهای

ص: 157

-
- 1- . فیصل بن عبدالعزيز آل سعود (1906 - 1975 م) مدت ها وزیر امور خارجه و نخست وزیر عربستان بود و در سال 1964 م پس از خلع برادرش به جای او نشست.
 - 2- . هارون الرشید (193 ه. ق) پنجمین خلیفه عباسی.

اجتماعی بیشتر می شود. وقتی موفق شدید دستگاه حاکم جائر را سرنگون کنید، یقیناً از عهده اداره حکومت و رهبری توده های مردم برخوردار خواهید آمد. طرح حکومت و اداره، و قوانین لازم برای آن، آماده است. اگر اداره کشور مالیات و درآمد لازم دارد اسلام مقرر داشته. و اگر قوانین لازم دارد، همه را وضع کرده است. احتیاجی نیست بعد از تشکیل حکومت بنشینید قانون وضع کنید یا مثل حکام بیگانه پرست و غرب زده به سراغ دیگران بروید تا قانونشان را عاریه بگیرید؛ همه چیز آماده و مهیاست. فقط می ماند برنامه های وزارتی، که آن هم به کمک و همکاری مشاورین و معاونین متخصص در رشته های مختلف در یک مجلس مشورتی ترتیب داده و تصویب می شود.

خوشبختانه ملت ها هم تابع و متحد شما هستند. آنچه که کم داریم همت و قدرت مسلح است، که آن را هم ان شاء الله به دست می آوریم، به عصای موسی احتیاج داریم و به همت موسی، کسانی باید باشند که عصای موسی و شمشیر علی بن ابی طالب علیه السلام را به کار ببرند.

بله، آن آدم های بی عرضه ای که در حوزه ها نشسته اند از عهده تشکیل و ادامه حکومت بر نمی آیند، چون آن قدر بی عرضه اند که قلم هم نمی توانند به کار ببرند، قدمی هم در هیچ کاری بر نمی دارند.

از بس اجانب و عمالشان به گوش ما خوانده اند که آقا برو سراغ کارت، سراغ مدرسه و درس و تحصیل، به این کارها چکار دارید، این کارها از شما نمی آید، ما هم باورمان آمده که کاری از ما نمی آید! و اکنون من نمی توانم این تبلیغات سوء را از گوش بعضی بیرون کنم، و به آنها بفهمانم که شما باید رئیس بشر باشید، شما هم مثل دیگرانید، شما هم می توانید مملکت را اداره کنید، مگر دیگران چطور بودند که شما نیستید؟ جز این نیست که بعضی از آنها به جایی رفته خوشگذرانی کرده و یا تحصیلی هم کرده اند.

ما نمی‌گوییم تحصیل نکنند، ما مخالف تحصیل نیستیم، مخالف با علم نیستیم، به کره ماه بروند، صنایع اتمی درست کنند، ما جلو آنها را نمی‌گیریم، منتها در آن موارد هم تکالیفی داریم. شما اسلام را معرفی کنید، برنامه حکومتی اسلام را به دنیا برسانید، شاید این سلاطین و رئیس‌جمهورهای ممالک اسلامی متوجه شوند که مطلب صحیح است و تابع گردند. ما که نمی‌خواهیم از دست آنها بگیریم؛ هر کدام را که تابع و امین باشند سر جایشان می‌گذاریم.

ما امروز در دنیا هفتصد میلیون جمعیت داریم، صد و هفتاد میلیون یا بیشتر شیعه داریم. این‌ها همه پیرو ما هستند؛ ولی از بس بی‌همت هستیم نمی‌توانیم آنها را اداره کنیم. ما باید حکومتی تشکیل دهیم که امانتدار مردم باشد؛ مردم به او اطمینان داشته باشند و بتوانند سرنوشت خود را به او بسپارند. ما حاکم امین می‌خواهیم، تا امانتداری کند و ملت‌ها در پناه او و پناه قانون آسوده خاطر به کارها و زندگی خود ادامه دهند.

این‌ها مطالبی است که باید در فکر آن باشید، مأیوس نباشید، خیال نکنید این امر نشدنی است. خدا می‌داند که لیاقت و عرضه شما کمتر از دیگران نیست. اگر عرضه، ظلم و آدم‌کشی باشد، البته ما نداریم. آن مردك(1) وقتی که آمد (در زندان) پیش من، من بودم و آقای قمی(2) سلمه الله - که اکنون هم گرفتارند. گفت: سیاست عبارت از بدذاتی، دروغ‌گویی و... خلاصه پدرسوختگی است و این را بگذارید برای ما! راست هم می‌گفت، اگر سیاست عبارت از این‌ها است، مخصوص آنها می‌باشد. اسلام که

ص: 159

1- . مراد پاکروان، رئیس سازمان امنیت وقت است، که در یازده مرداد 1342، زمانی که امام در زندان بودند، به دیدار ایشان رفت. نهضت امام خمینی، دفتر اول، ص 699.

2- . مراد آیت الله حاج سید حسن قمی، فرزند مرحوم آیت الله حاج سید حسین قمی است که در آن تاریخ با حضرت امام رحمه الله در حبس بوده‌اند، و سپس تا سال پیروزی انقلاب در منطقه کرج به حال تبعید به سر می‌بردند، و با شروع نهضت اسلامی به رهبری امام رحمه الله و حرکت مردم از تبعید آزاد شدند و به مشهد بازگشتند.

سیاست دارد، مسلمانان که دارای سیاست می باشند، ائمه هدی علیهم السلام که «ساسة العباد»⁽¹⁾ هستند، غیر این معنایی است که او می گفت. او می خواست ما را اغفال کند. بعد رفت در روزنامه اعلام کرد تفاهم شده که روحانیون در سیاست دخالت نکنند!⁽²⁾ ما هم بعد از آزادی رفتیم سر منبر تکذیبش کردیم، گفتیم دروغ گفته است! اگر خمینی یا دیگری چنین حرفی بزند، بیرونش می کنیم⁽³⁾.

این ها از اول در ذهن شما وارد کردند که سیاست به معنای دروغ گویی و امثال آن می باشد، تا شما را از امور مملکتی منصرف کنند؛ و آنها مشغول کار خودشان باشند، و شما هم مشغول دعاگویی باشید، شما این جا بنشینید «خَلدُ اللهُ ملکه»⁽⁴⁾ بگوید! و آنها

ص: 160

1- . «ساسة» جمع «سائس» به معنی مرد سیاست و نیز متولی امر است. این تعبیر در زیارت «جامعه کبیره» و بعضی ادعیه دیگر وارد شده است. من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 370، حدیث 1625؛ عیون أخبار الرضا، ج 2، ص 277، حدیث 1؛ تهذیب الأحكام، ج 6، ص 95، حدیث 177.

2- . در دوازده مرداد 1342 جراید کشور این خبر را منتشر ساختند: (طبق اطلاع رسمی که از سازمان اطلاعات و امنیت کشور واصل گردیده است چون بین مقامات انتظامی و حضرات آقایان خمینی، قمی، محلاتی تفاهم حاصل شد که در امور سیاسی مداخله نخواهند کرد...) رجوع کنید به: نهضت امام خمینی، دفتر اول، ص 715 - 716.

3- . امام خمینی قدس سره در روز جمعه 21 فروردین 1343 در منزل ضمن سخنانی که ایراد فرمودند اشاره کردند: «در مورخ [13 / 5 / 1342] که مرا از زندان قیطریه آوردند، روزنامه ها نوشتند که روحانیت در سیاست مداخله نخواهد کرد. من الآن حقیقت موضوع را برای شما بیان می کنم. آمد يك نفر از اشخاصی که میل ندارم اسمش را بیاورم، گفت آقا سیاست عبارت است از دروغ گفتن، خدعه، فریب، نیرنگ، خلاصه پدر سوختگی است! و آن را شما برای ما بگذارید! چون موقع مقتضی نبود نخواستم با او بحثی بکنم. گفتم: ما از اول وارد این سیاست که شما می گوید نبوده ایم. امروز چون موقع مقتضی است می گویم اسلام این نیست. والله اسلام تمامش سیاست است. اسلام را بد معرفی کرده اند. سیاست مُدُن از اسلام سرچشمه می گیرد. من از آن آخوندها نیستم که در این جا بنشینم و تسبیح دست بگیرم. من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خودم سلطانی باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم». کوثر، ج 1، ص 104 - 105؛ صحیفه امام، ج 1، ص 268 - 269.

4- . «خداوند حکومت او را پایدار سازد».

هم هر کاری که دلشان می خواهد بکنند، هرگونه هرزگی که می خواهند بکنند. البته خودشان بحمدالله این فهم ها را ندارند، ولی اساتید و کارشناسانشان این نقشه ها را کشیده اند. استعمارگران انگلیسی که از سیصد سال پیش در ممالک شرق نفوذ کردند و از همه جهات این ممالک اطلاع دارند، این برنامه را درست کردند. بعدها نیز استعمارگران امریکایی و غیر آنها با انگلیس ها همراه و متفق شدند، و در اجرای این برنامه شرکت کردند. من در همدان بودم که یکی از طلبه های ما، که مرد فاضلی بود و از لباس خارج شده ولی اخلاقش محفوظ بود، ورقه بزرگی را به من نشان داد که در آن به رنگ سرخ علامت گذاری هایی شده بود، به طوری که می گفت این علامت های سرخ مال مخازن زیرزمینی بود که در ایران وجود دارد، و کارشناسان خارجی کشف کرده بودند! کارشناسان خارجی روی کشور ما مطالعه کردند. همه مخازن زیرزمینی ما را که کجا طلا دارد، کجا مس دارد و نفت و ... به دست آوردند، روحیه افراد ما را هم سنجیدند که چطوری است. و دیدند تنها چیزی که نمی گذارد نقشه هایشان عملی گردد و در مقابلشان سد می باشد، اسلام و روحانیت است. آنان قدرت اسلام را دیدند که بر اروپا سلطه پیدا کرد، و دانستند که اسلام واقعی مخالف با این بساط است. نیز دست آوردند که روحانین واقعی را نمی توانند تحت نفوذ خود درآورند و در فکرشان تصرف کنند؛ لذا از روز اول کوشیدند که این خار را از سر راه سیاست خود بردارند، و اسلام را کوچک و روحانیت را ضایع کنند. با تبلیغات سوء این کار را هم کردند، به طوری که امروز اسلام در نظر ما بیش از چهار تا مسأله نیست! از طرفی بر آن شدند که فقها و علمای اسلام را که رأس جمعیت های اسلامی قرار دارند با تهمت، یا به وسایل دیگر لکه دار و ضایع نمایند. آن شخص بسیار بی آبرو، که عامل استعمار است در کتابش نوشته ششصد نفر از علمای نجف و ایران وظیفه خوار انگلیس بودند!

شیخ مرتضی (1) فقط دو سال حقوق بگیر بود بعد متوجه شد! (2) مدرکش اسنادی است که در وزارت خارجه انگلستان در هند بایگانی شده است!

این دست استعمار است که می گوید به ما فحش بدهید تا نتیجه بگیریم. استعمار خیلی مایل است که همه علماء را جیره خوار خودش معرفی کنند، تا علمای اسلام را در میان مردم بدنام ساخته مردم را از آنان روگردان و منصرف کنند.

از طرف دیگر، با تبلیغات و تلقینات خود تلاش کرده اند تا اسلام را کوچک و محدود کنند و وظایف فقها و علمای اسلام را به کارهای جزئی منحصر گردانند. به گوش ما خوانده اند که فقها جز مسأله گفتن کاری ندارند و هیچ تکلیف دیگری ندارند! بعضی هم نفهمیده باور کرده و گمراه شده اند. ندانسته اند که این ها نقشه است تا استقلال ما را از بین ببرند، و همه جهات کشورهای اسلامی را از دست ما بگیرند. و ندانسته به بنگاه های تبلیغات استعماری و به سیاست آنها و به تحقق هدف های آنها کمک کرده اند. مؤسسات تبلیغاتی استعماری و سوسه کرده اند که دین از سیاست جداست. روحانیت نباید در هیچ امر اجتماعی دخالت کند. فقها وظیفه ندارند بر سرنوشت خود و ملت اسلام نظارت کنند. متأسفانه عده ای باور کرده و تحت تأثیر قرار گرفته اند و نتیجه این شده که می بینیم. این همان آرزویی است که استعمارگران

ص: 162

1- . مراد شیخ مرتضی انصاری - فقیه و اصولی بزرگ شیعه - است.

2- . حقوق بگیران انگلیس در ایران، اسماعیل راین، ص 102 و 103. توضیح آن که راین از بدو تأسیس ساواک با شماره رمز 1498 با آن همکاری داشت. او کتاب فراموش خانه و فراماسونری خود را با همکاری ساواک تهیه و منتشر کرد. تطبیق اسناد مندرج در کتاب راین با اسناد فراماسونری بایگانی ساواک نشان می دهد که بخش مهمی از این اسناد به شکل گزینش شده، عیناً در کتاب راین آمده است. وی با علم - وزیر دربار شاهنشاهی ایران - نیز روابط حسنه ای داشت؛ و همو بود که راین را به تألیف کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران واداشت تا از این رهگذر چهره روحانیت را مخدوش جلوه دهد. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج 2، ص 242 - 246؛ مطالعات سیاسی، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، کتاب اول، ص 41 - 92.

داشته اند و دارند و خواهند داشت.

شما به حوزه های علمیه نگاه کنید. آثار همین تبلیغات و تلقینات استعماری را مشاهده خواهید کرد. افراد مهمل و بیکاره و تنبل و بی همتی را می بینید که فقط مسأله می گویند، و دعا می کنند؛ و کاری جز این از آنها ساخته نیست. ضمناً به افکاری و رویه هایی برخورد می کنید که از آثار همین تبلیغات و تلقینات است. مثلاً این که حرف زدن منافی شأن آخوند است! آخوند و مجتهد باید حرف بلد نباشد! و اگر بلد است حرف نزند! فقط «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگوید! و گاهی يك کلمه بگوید! در حالی که این، غلط است، و برخلاف سنت رسول الله است. خدا از سخن گویی و بیان و قلم و نگارش تجلیل کرده، و در سوره «الرحمن» می فرماید: (عَلَّمَهُ الْبَيَانَ) (1) و این را که بیان کردن آموخته نعمتی بزرگ و اكرامی می شمارد. بیان برای نشر احكام خدا و تعالیم و عقاید اسلام است، با بیان و نطق است که می توانیم دین را به مردم بیاموزیم و مصداق «يَعْلَمُونَهَا النَّاسَ» شویم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و حضرت امیر علیه السلام نطق ها و خطبه ها ایراد می کرده و مرد سخن بوده اند.

اصلاح مقدس نماها

این گونه افکار ابلهانه، که در ذهن بعضی وجود دارد به استعمارگران و دولت های جائر کمک می کند که وضع کشورهای اسلامی را به همین صورت نگه دارند، و از نهضت اسلامی جلوگیری کنند. این ها افکار جماعتی است که به «مقدسین» معروفند؛ و در حقیقت «مقدس نما» هستند نه مقدس. باید افکار آنها را اصلاح کنیم، و تکلیف خود را با آنها معلوم سازیم. چون این ها مانع اصلاحات و نهضت ما هستند و دست ما

ص: 163

1- . «به او سخن گفتن آموخت». الرحمن (55) : 4.

را بسته اند. روزی مرحوم آقای بروجردی(1)، مرحوم آقای حجت(2)، مرحوم آقای صدر(3)، مرحوم آقای خوانساری(4) - رضوان الله عليهم - برای مذاکره در يك امر سیاسی در منزل ما جمع شده بودند(5). به آنان عرض کردم که شما قبل از هر کار تکلیف این مقدس نماها را روشن کنید. با وجود آنها مثل این است که دشمن به شما حمله کرده، و يك نفر هم محکم دست های شما را گرفته باشد. این هایی که اسمشان «مقدسین» است - نه مقدسین واقعی - و متوجه مفاسد و مصالح نیستند دست های شما را بسته اند. و اگر بخواهید کاری انجام بدهید، حکومتی را بگیرید، مجلسی را قبضه

ص: 164

1- . آیت الله العظمی سید حسین طباطبایی بروجردی (1292 - 1380 ه. ق) فقیه، اصولی و زعیم حوزه علمیه و مرجع شیعیان جهان. از درس اساتیدی چون آخوند خراسانی و سید محمدکاظم یزدی و شیخ الشریعہ اصفهانی بهره برد. به تقاضای علما و طلاب شهر قم از سال 1364 ه. ق در آن دیار رحل اقامت افکند. از آثار اوست: حاشیه بر کتاب های عروة الوثقی و کفایة الأصول و نهایة شیخ طوسی و نیز تقریرات درس فقه و اصول که به قلم شاگردانش فراهم آمده است.

2- . آیت الله سید محمد حجت (1310-1373 ه. ق) از مجتهدان و مدرسان فقه و اصول می باشد او از سال 1349 ه. ق در شهر قم سکونت گزید، و پس از درگذشت آیت الله حائری، به همراهی آیات الهی صدر و خوانساری به اداره حوزه علمیه اهتمام نمود. از آثار اوست: الاستصحاب، کتاب البیع، تنقیح المطالب المهمة في عمل الصور المجسمة، حاشیة الكفایة في الأصول، کتاب الصلاة، کتاب الوقف.

3- . آیت الله سید صدرالدین صدر (1299-1373 ه. ق) از شاگردان آخوند خراسانی و آیت الله نائینی می باشد که به دعوت آیت الله حائری به قم رفت و سمت مشاورت و همکاری ایشان را به عهده گرفت. از آثار اوست: المهدي، خلاصة الفصول و مدينة العلم.

4- . آیت الله سید محمدتقی خوانساری (1305-1371 ه. ق) از محضر بزرگانی چون آخوند خراسانی، میرزای نائینی و سید محمدکاظم یزدی بهره برد. در قیام مردم عراق علیه استعمار انگلستان، در صف مجاهدان نهضت بود. پس از درگذشت آیت الله حائری، به همراهی آقایان حجت و صدر به اداره امور حوزه علمیه همت گماشت و در خشکسالی سال (1363 ه. ق) به دعوت مردم قم نماز «استسقاء» اقامه نمود که در پی آن باران فراوانی باریدن گرفت.

5- . به استناد اظهارات آقایان دوانی و خلخالی، امر سیاسی مذکور بحث پیرامون مسأله مجلس مؤسسان بوده است.

کنید که نگذارید این مفسد واقع شود، آنها شما را در جامعه ضایع می کنند. شما باید قبل از هر چیز فکری برای آنها بکنید.

امروز جامعهٔ مسلمین طوری شده که مقدسین ساختگی جلو نفوذ اسلام و مسلمین را می گیرند، و به اسم اسلام به اسلام صدمه می زنند. ریشهٔ این جماعت، که در جامعه وجود دارد، در حوزه های روحانیت است. در حوزه های نجف و قم و مشهد و دیگر حوزه ها افرادی هستند که روحیهٔ مقدس نمایی دارند؛ و از این جا روحیه و افکار سوء خود را به نام اسلام در جامعه سرایت می دهند. این ها هستند که اگر يك نفر پیدا شود بگوید بیایید زنده باشید، بیایید نگذارید ما زیر پرچم دیگران زندگی کنیم، نگذارید انگلیس و امریکا این قدر به ما تحمیل کنند، نگذارید اسرائیل این طور مسلمانان را فلج کند. با او مخالفت می کنند.

این جماعت را ابتدا باید نصیحت و بیدار کرد، به آنها گفت: مگر خطر را نمی بینید؟ مگر نمی بینید که اسرائیلی ها دارند می زنند و می کشند و از بین می برند و انگلیس و امریکا هم به آنها کمک می کنند، و شما نشسته اید تماشا می کنید؟ آخر شما باید بیدار شوید، به فکر علاج بدبختی های مردم باشید. مباحثه به تنهایی فایده ندارد. مسأله گفتن به تنهایی دردها را دوا نمی کند. در شرایطی که دارند اسلام را از بین می برند، بساط اسلام را به هم می زنند، خاموش نشینید مانند نصرانی ها که نشستند دربارهٔ روح القدس و تثلیث صحبت کردند تا آمدند آنها را گرفته از بین بردند، بیدار شوید و به این حقایق و واقعیت ها توجه کنید. به مسائل روز توجه کنید. خودتان را تا این اندازه مهمل بار نیاورید. شما با این اهمال کاری ها می خواهید که ملائکه اجنحهٔ خود را زیر پای شما پهن کنند؟ مگر ملائکه تنبل پرورند؟! ملائکه بالشان را زیر پای امیرالمؤمنین علیه السلام پهن می کنند؛ چون مردی است که به درد اسلام می خورد؛ اسلام را بزرگ می کند؛ اسلام به واسطهٔ او در دنیا منتشر می شود و شهرت جهانی پیدا می کند؛ با

زاماداری آن حضرت جامعه ای خوشنام و آزاد و پرحرکت و پرفضیلت به وجود می آید. البته ملائکه برای حضرتش خضوع می کنند، و همه برای او خضوع و خشوع می کنند. حتی دشمن در برابر عظمتش تعظیم می کند، برای شما که جز مسأله گفتن تکلیفی ندارید خضوع معنا و مورد ندارد.

هرگاه بعد از تذکر و ارشاد و نصیحت های مکرر، بیدار نشده و به انجام وظیفه برخاستند، معلوم می شود قصورشان از غفلت نیست، بلکه درد دیگری دارند. آن وقت حسابشان طور دیگری است.

تصفیه حوزه ها

حوزه های روحانیت محل تدریس و تعلیم و تبلیغ و رهبری مسلمانان است.

جای فقهای عادل و فضلا و مدرسین و طلاب است. جای آنهاست که امانتدار و جانشین پیغمبران هستند. محل امانتداری است؛ و بدیهی است که امانت الهی را نمی توان به دست هرکس داد. آن آدمی که می خواهد چنین منصب مهمی را به عهده بگیرد و ولی امر مسلمین و نایب امیرالمؤمنین باشد و در اعراض، اموال و نفوس مردم، مغانم، حدود و امثال آن دخالت کند باید منزه بوده دنیاطلب نباشد. آن کسی که برای دنیا دست و پا می کند، هر چند در امر مباح باشد، امین الله نیست، و نمی توان به او اطمینان کرد. آن فقیهی که وارد دستگاه ظلمه می گردد و از حاشیه نشینان دربارها می شود و اوامرشان را اطاعت می کند، امین نیست و نمی تواند امانتدار الهی باشد. خدا می داند که از صدر اسلام تاکنون از این علمای سوء چه مصیبت هایی بر اسلام وارد شده است؟ ابوهریره (1) یکی از فقهاست؛ لیکن خدا می داند که به نفع معاویه و امثال او

ص: 166

1- . ابوهریره (57 یا 58 ه. ق) صحابی در سال هفتم هجری اسلام آورد. هرچند بیش از سه سال از مصاحبت پیامبر برخوردار نبود، اما بیش از هر صحابی دیگر از آن حضرت حدیث نقل کرد. تا آن جا که در عصر خلفا بارها بزرگان صحابه به او اعتراض کردند. در روزگار عمر ولایت بحرین داشت، سپس معزول گشت و به کیفر بردن اموال بیت المال به پرداخت ده هزار درهم غرامت محکوم گردید. در زمان خلافت عثمان برای تقرب به وی احادیثی در فضیلت وی جعل کرد. در دوره خلافت امیرالمؤمنین با سکوت ظاهری از خیرخواهی جهت دستگاه معاویه دریغ ننمود. گویند در هنگامه جنگ صفین از پیکار کناره گرفت و روزی را در خیمه گاه حضرت امیر و روز دیگر را در میان لشکریان معاویه می گذراند. و گویند در نماز به حضرت اقتدا می نمود و در طعام سفره معاویه را رجحان می نهاد و می گفت: غذای معاویه چرب تر و نماز با علی علیه السلام افضل است. بسیاری از احادیث وی را دانشمندان اسلامی، چه شیعه و چه سنی، مردود شناخته اند. رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 4، ص 63 - 69؛ ابوهریره، علامه شرف الدین؛ شیخ المصنوع ابوهریره، محمود ابوریه؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 6، ص 397.

چقدر احکام جعل کرد و چه مصیبت هایی بر اسلام وارد ساخت. قضیه ورود علما در دستگاه ظلمه و سلاطین غیر از ورود افراد عادی است. يك آدم عادی اگر وارد دستگاه شود فاسق است، و بیش از این چیزی بر آن مترتب نیست. لیکن يك فقیه، يك قاضی، مثل ابو هریره و شریح قاضی، وقتی که در دستگاه ظلمه وارد شوند، دستگاه را عظمت می دهند؛ اسلام را لکه دار می کنند. يك نفر فقیه اگر وارد دستگاه ظلمه شد، مثل این است که يك امت وارد شده باشد، نه این که يك نفر آدم عادی وارد شده است؛ و لذا ائمه علیهم السلام از ورود به این دستگاه ها شدیداً تحذیر کردند و فرمودند اگر شماها وارد نمی شدید، کار به این جاها نمی رسید⁽¹⁾.

تکالیفی که برای فقهای اسلام است بر دیگران نیست. فقهای اسلام برای مقام فقهاتی که دارند باید بسیاری از مباحات را ترك کنند و از آن اعراض نمایند. فقهای اسلام باید در موردی که برای دیگران تقیه است تقیه نکنند. تقیه برای حفظ اسلام و مذهب بود، که اگر تقیه نمی کردند مذهب را باقی نمی گذاشتند. تقیه مربوط به فروع است، مثلاً وضو را این طور یا آن طور بگیر؛ اما وقتی که اصول اسلام، حیثیت اسلام،

ص: 167

1- . رجوع کنید به: وسائل الشیعة، ج 17، ص 199، «کتاب التجارة»، «أبواب ما یکتسب به»، باب 47، حدیث 1.

در خطر است، جای تقیه و سکوت نیست، اگر يك فقیه‌ی را وادار کنند که برود سر منبر خلاف حکم خدا را بگوید، آیا می‌تواند به عنوان «التقیة دینی و دینُ آبائی» (1) اطاعت کند؟ این جا جای تقیه نیست، اگر بنا باشد به واسطهٔ ورود يك فقیه در دستگاه ظلمه بساط ظلم رواج پیدا کند و اسلام لکه دار گردد، نباید وارد شود، هر چند او را بکشند. و هیچ عذری از او پذیرفته نیست؛ مگر این که معلوم شود ورود او در آن دستگاه روی پایه و اساس عقلایی بوده است؛ مثل علی بن یقطین (2)، که معلوم است برای چه وارد شده است، یا خواجه نصیر - رضوان الله علیه - که معلوم است در ورود او چه فوایدی بود. البته فقهای اسلام از این حرف‌ها منزّه اند، وضعشان از صدر اسلام تاکنون روشن است، مثل نور پیش ما می‌درخشد و لکه‌ای ندارد. آن آخوندهایی که در آن زمان با دستگاه بودند، از مذهب ما نبودند. فقهای اسلام نه تنها اطاعت آنها را نکردند، بلکه مخالفت کردند، حبس‌ها رفتند، زجرها کشیدند و اطاعت نکردند. کسی خیال نکند که علمای اسلام در این دستگاه‌ها وارد بوده یا هستند. البته بعضی مواقع برای کنترل یا منقلب ساختن دستگاه وارد می‌شدند؛ که اکنون هم اگر چنین کاری از ما ساخته باشد واجب است که وارد شویم این موضوع مورد صحبت نیست، اشکال سر آنهاست که عمامه بر سر گذاشته و چهار کلمه هم این جا یا جای دیگر خوانده یا

ص: 168

-
- 1- «تقیه مسلک من و مسلک پدران من است.» وسائل الشیعة، ج 16، ص 210، «کتاب الأمر والنهی»، باب 24، حدیث 24.
 - 2- علی بن یقطین (124 - 182 ه. ق) پدرش در دوران حکومت بنی امیه داعی حکومت آل عباس بود، از این رو پس از روی کار آمدن بنی عباس، علی بن یقطین نزد آنان منزلتی تام یافت تا آن جا که هارون الرشید او را به وزارت خود برگزید. وی در عین حال از یاران امام کاظم علیه السلام بود و آن حضرت را واجب‌الاطاعه می‌دانست و در اجرای فرمانش می‌کوشید. امام علیه السلام دربارهٔ او فرمود: «ای علی، خداوند در کنار دستیاران ستم‌پیشگان یاورانی دارد که آنها را وسیله حمایت دوستان خود قرار می‌دهد، و تو ای علی از آنان هستی.» اختیار معرفة الرجال، ص 433، رقم 817؛ الفهرست، شیخ طوسی، ص 154، رقم 388.

نخوانده و برای شکم یا بسط ریاست به این دستگاه‌ها پیوسته اند. با این‌ها باید چه کنیم؟

آخوندهای درباری را طرد کنید

این‌ها از فقهای اسلام نیستند، و بسیاری از این‌ها را سازمان امنیت ایران معمم کرده تا دعا کنند. اگر در اعیاد و دیگر مراسم نتوانست به زور و جبر ائمه جماعت را وادار کند که حضور یابند، از خودشان داشته باشند تا «جلّ جلاله» بگویند! اخیراً لقب «جلّ جلاله» به او(1) داده اند! این‌ها فقها نیستند؛ شناخته شده اند؛ مردم این‌ها را می‌شناسند، در این روایت است که از این اشخاص بر دین بترسید؛ این‌ها دین شما را از بین می‌برند. این‌ها را باید رسوا کرد، تا اگر آبرو دارند در بین مردم رسوا شوند؛ ساقط شوند. اگر این‌ها در اجتماع ساقط نشوند، امام زمان را ساقط می‌کنند؛ اسلام را ساقط می‌کنند.

باید جوان‌های ما عمامه این‌ها را بردارند. عمامه این آخوندهایی که به نام فقهای اسلام، به اسم علمای اسلام، این‌طور مفسده در جامعه مسلمان ایجاد می‌کنند باید برداشته شود. من نمی‌دانم جوان‌های ما در ایران مرده اند؟ کجا هستند؟ ما که بودیم این‌طور نبود؟ چرا عمامه‌های این‌ها را بر نمی‌دارند؟ من نمی‌گویم بکشند؟! این‌ها قابل کشتن نیستند، لکن عمامه از سرشان بردارند. مردم موظف هستند، جوان‌های غیور ما در ایران موظف هستند که نگذارند این نوع آخوندها (جلّ جلاله‌گوها) معمم در جوامع ظاهر شوند و با عمامه در بین مردم بیایند. لازم نیست آنها را خیلی کتک بزنند! لیکن عمامه‌هایشان را بردارند، نگذارند معمم ظاهر شوند. این لباس، شریف است نباید بر تن هر کسی باشد. عرض کردم که علمای اسلام از این مطالب منزه اند، و

ص: 169

در این دستگاه‌ها نبوده و نیستند و آنهایی که به این دستگاه وابسته اند مفت خورهایی هستند که خود را به مذهب و علما بسته اند؛ و حسابشان اصلاً جداست و مردم آنها را می‌شناسند.

خود ما نیز وظایف دشواری داریم. لازم است خودمان را از لحاظ روحی و از حیث طرز زندگی کامل تر کنیم. باید بیش از پیش پارسا شویم و از حطام دنیوی رو بگردانیم. شما آقایان (1) باید خود را برای حفظ امانت الهی مجهز کنید، امین شوید. دنیا را در نظر خود تنزل دهید، البته نمی‌توانید مثل حضرت امیر علیه السلام باشید که می‌فرمود دنیا در نظر من مثل «عفطه عنز» است (2). لیکن از حطام دنیا اعراض کنید؛ نفوس خود را تزکیه کنید، متوجه به حق تعالی شوید، متقی باشید. اگر خدای نکرده برای این درس می‌خوانید که فردا به نوایی برسید، نه فقیه خواهید شد و نه امین اسلام خواهید بود. خود را مجهز کنید تا برای اسلام مفید باشید. لشکر امام زمان باشید، تا بتوانید خدمت کنید و عدالت را بسط دهید. افراد صالح طوری هستند که وجود آنها در جامعه مصلح است. ما از این اشخاص دیده ایم. انسان به واسطه راه رفتن و معاشرت با آنها منزّه می‌شود، شما کاری کنید که با کار شما و اخلاق و سلوک شما و اعراض شما از حطام دنیا مردم اصلاح شوند، به شما اقتدا کنند، شما مقتدی الانام (3) باشید. جندالله، سرباز خدا شوید، تا اسلام را معرفی کنید، حکومت اسلامی را معرفی کنید من نمی‌گویم ترک تحصیل نمایید. لازم است درس بخوانید، فقیه شوید، جدیت در فقاهات کنید، نگذارید این حوزه‌ها از فقاهات بیفتد، تا فقیه نشوید نمی‌توانید به اسلام خدمت کنید.

لیکن در خلال تحصیلات خود در فکر باشید که اسلام را به مردم معرفی کنید. فعلاً که اسلام غریب است و کسی اسلام را نمی‌شناسد؛ ولی لازم است که شما اسلام و احکام

ص: 170

- 1- . خطاب به روحانیون.
- 2- . «همانا دنیای شما نزد من از آب بینی بز پست تر است». نهج البلاغه، ص 50، خطبه 3، (شقشقیه).
- 3- . پیشوای مردم.

اسلام را به مردم برسانید تا مردم بفهمند اسلام چیست، و حکومت اسلام چه می باشد، رسالت و امامت یعنی چه؟ اصلاً اسلام برای چه آمده است و چه می خواهد؟ کم کم اسلامی معرفی گردد، و ان شاء الله روزی حکومت اسلامی تشکیل شود.

حکومت های جائر را براندازیم

روابط خود را با مؤسسات دولتی آنها قطع کنیم. با آنها همکاری نکنیم. از هر گونه کاری که کمک به آنها محسوب می شود پرهیز کنیم. مؤسسات قضایی، مالی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جدیدی به وجود آوریم.

برانداختن «طاغوت»؛ یعنی قدرت های سیاسی ناروایی که در سراسر وطن اسلامی برقرار است، وظیفه همه ماست. دستگاه های دولتی جائر و ضد مردم باید جای خود را به مؤسسات خدمات عمومی بدهد و طبق قانون اسلام اداره شود و به تدریج حکومت اسلامی مستقر گردد.

خداوند متعال در قرآن، اطاعت از «طاغوت» و قدرت های ناروای سیاسی را نهی فرموده است و مردمان را به قیام بر ضد سلاطین تشویق کرده (1)؛ و موسی را به قیام علیه سلاطین واداشته است (2). روایات بسیاری هست که در آن مبارزه با ظلمه و کسانی که در دین تصرف می کنند تشویق شده است (3).

ائمه علیهم السلام و پیروانشان؛ یعنی شیعه، همیشه با حکومت های جائر و قدرت های سیاسی باطل مبارزه داشته اند. این معنا از شرح حال و طرز زندگانی آنان کاملاً پیداست. بسیاری اوقات گرفتار حکام ظلم و جور بوده اند، و در حال شدت تقیه و

ص: 171

1- النساء (4): 60؛ النحل (16): 36.

2- طه (20): 24 و 43؛ النازعات (79): 17.

3- وسائل الشیعه، ج 16، ص 267، «کتاب الأمر والنهی»، «أبواب الأمر والنهی»، باب 39، ج 17، ص 177، «کتاب التجارة»، «أبواب ما یکتسب به»، باب 42.

خوف به سر می برده اند. البته خوف از برای مذهب داشتند نه برای خودشان. و این مطلب در بررسی روایات همیشه مورد نظر است.

حکام جور هم همیشه از ائمه علیهم السلام وحشت داشتند. آنها می دانستند که اگر به ائمه علیهم السلام فرصت بدهند قیام خواهند کرد. و زندگی توأم با عشرت و هوس بازی را بر آن ها حرام خواهند کرد. این که می بینید «هارون» حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را می گیرد و چندین سال حبس می کند، یا «مأمون» (1) حضرت رضا علیه السلام را به مرو می برد و تحت الحفظ نگه می دارد و سرانجام مسموم می کند (2)، نه از این جهت است که سید و اولاد پیغمبرند و این ها با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مخالفند؛ هارون و مأمون، هر دو شیعی بودند (3). بلکه از باب «الملک عقیم» (4) است، ولو این ها می دانستند که اولاد علی علیه السلام داعیه خلافت داشته، بر تشکیل حکومت اسلامی اصرار دارند، و خلافت و حکومت را وظیفه خود می دانند. چنان که آن روز که به امام علیه السلام پیشنهاد شد حدود فدک (5) را تعیین

ص: 172

- 1- . عبدالله مأمون (170 - 218 ه. ق) فرزند هارون الرشید و هفتمین خلیفه عباسی.
- 2- . الإرشاد، ج 2، ص 260 - 263؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 452؛ مروج الذهب، ج 4، ص 5.
- 3- . اشاره امام به اقرار آنها به حقانیت ائمه علیهم السلام است. چنان که مأمون خلیفه عباسی خود را شیعه می شمرد و تشیع خود را از پدرش هارون می دانست. وی گفته است که چون از پدرش، هارون، درباره امام کاظم پرسید، هارون به او گفت: «من پیشوای ظاهری مردم و با زور و غلبه بر ایشان تسلط یافتم و موسی بن جعفر امام بر حق است. به خدا سوگند پسر من اگر تو هم در امر حکومت با من بستیزی، چشم هایت را از کاسه بیرون خواهم آورد؛ بدان که حکومت بی زاد و ولد است». عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 72، حدیث 11؛ بحار الأنوار، ج 48، ص 129 - 133، حدیث 4.
- 4- . مقصود هارون از این که گفت: «قدرت بی زاد و ولد است» آن بود که چون مخاصمه بر سر قدرت و حکومت در گیرد، خویشاوندی ها فراموش می گردد و هیچ پدری آن را حتی بر فرزند خود نیز روا نخواهد داشت و از او سلب خواهد کرد چنان که گویی اصلاً عقیم بوده و فرزندی نداشته است. مقصود امام از «الملک عقیم» اشاره به همین معناست.
- 5- . «فدک» قریه آبادی بوده است واقع در یک منزلی خیبر که پس از جنگ خیبر ساکنان آن با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پیمان صلح بستند و فدک از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گردید، و پیامبر به دستور خداوند آن را به دخترش فاطمه علیها السلام بخشید. تاریخ الطبری، ج 3، ص 15 و 20؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، ص 209 - 286؛ الفدک فی التاریخ، شهید سید محمدباقر صدر.

فرماید تا آن را به ایشان برگردانند، طبق روایت، حضرت حدود کشور اسلامی را تعیین فرمود(1). یعنی، تا این حدود حق ماست و ما باید بر آن حکومت داشته باشیم، و شما غاصبید. حکام جائز می دیدند که اگر امام موسی بن جعفر علیه السلام آزاد باشد، زندگی را بر آنها حرام خواهد کرد؛ و ممکن است زمینه ای فراهم شود که حضرت قیام کند و سلطنت را براندازد. از این جهت مهلت ندادند. اگر مهلت داده بودند بدون تردید حضرت قیام می کرد. شما در این شك نداشته باشید که اگر فرصتی برای موسی بن جعفر علیه السلام پیش می آمد، قیام می کرد و اساس دستگاه سلاطین غاصب را واژگون می ساخت.

همچنین، مأمون حضرت رضا علیه السلام را با آن همه تزویر و سالوس و گفتن «یا ابن عم» و «یا بن رسول الله» تحت نظر نگه می دارد! که مبدا روزی قیام کند و اساس سلطنت را در هم بریزد. چون پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم است و در حق او وصیت شده، و نمی شود او را در مدینه آزاد گذاشت. حکام جائز، سلطنت می خواستند و همه چیز را فدای این سلطنت و امارت می کردند؛ نه این که دشمنی خصوصی با کسی داشته باشند. چنان که اگر امام علیه السلام - نعوذ بالله - درباری می شد کمال عزت و احترام را به او

ص: 173

1- . درباره مهدی، خلیفه عباسی، نوشته اند که وی تصمیم گرفت حقوق و اموال به ناحق رفته را به صاحبانش باز گرداند. این خبر به امام موسی بن جعفر علیه السلام رسید، امام به او فرمود: چرا حق ما را باز نمی گردانی. مهدی گفت: حق شما چیست؟ فرمود: فدك حق ماست و سپس وسعت آن را کوه احد، عریش مصر، دومة الجندل و سیف البحر، تعیین فرمود. چون مهدی متعجبانه پرسید آیا تمام این هاست. امام فرمود: آری، همه این هاست. بحار الأنوار، ج 48، ص 7 - 156، حدیث 29؛ ابن شهر آشوب از کتاب أخبار الخلفاء این برخورد را با هارون نقل می کند و حدود آن را سرزمین های عدن، سمرقند، آفریقا، سیف البحر (نزدیک ارمنستان) می شمرد. مناقب آل ابي طالب، ج 4، ص 346.

می گذاشتند و دستش را هم می بوسیدند. بر حسب روایت، وقتی که امام علیه السلام بر «هارون» وارد شد، دستور داد حضرت را تا نزدیک مسند سواره بیاورند و کمال احترام را به ایشان نمود. بعد که موقع تقسیم سهمیه بیت المال شد و نوبت به بنی هاشم (1) رسید، مبلغ بسیار اندکی مقرر داشت! مأمون که حاضر بود، از آن تجلیل و این طرز توزیع درآمد تعجب کرد. هارون به او گفت عقل تو نمی رسد. بنی هاشم را باید همین طور نگه داشت. این ها باید فقیر باشند؛ حبس باشند؛ تبعید باشند؛ رنجور باشند؛ مسموم شوند؛ کشته شوند؛ وگرنه قیام خواهند کرد، و زندگی را بر ما تلخ خواهند ساخت (2).

ائمه علیهم السلام نه فقط خود با دستگاه های ظالم و دولت های جائر و دربارهای فاسد مبارزه کرده اند، بلکه مسلمانان را به جهاد بر ضد آنها دعوت نموده اند. بیش از پنجاه روایت در وسائل الشیعة (3) و مستدرک و دیگر کتب هست که از سلاطین و دستگاه ظلمه کناره گیری کنید (4)، به دهان مدّاح آنها خاک بریزید (5)، هر کس يك مداد به آنها بدهد یا

ص: 174

- 1- «بنی هاشم» نام طایفه ای بزرگ و اصیل از قریش، فرزندان عمرو بن عبد مناف ملقب به «هاشم» که پدر «عبدالمطلب» جد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود.
- 2- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 74، حدیث 11؛ بحار الأنوار، ج 48، ص 131، حدیث 4.
- 3- تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعه، که اختصاراً وسائل نامیده می شود، تألیف علامه محدّث، شیخ حرّ عاملی است. این کتاب جامع ترین تصنیف در احادیث احکام و دارای بهترین ترتیب و تبویب در این زمینه است. احادیث این کتاب بر طبق دیگر کتب فقهی ترتیب یافته و در آخر فوایدی از علم رجال به آن ضمیمه گشته است.
- 4- وسائل الشیعة، ج 17، ص 177، «کتاب التجاره»، «أبواب ما یکتسب به»، ابواب 42 و 45؛ مستدرک الوسائل، ج 13، ص 122 - 129، «کتاب التجاره»، «أبواب ما یکتسب به»، ابواب 35 - 38.
- 5- عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عن رسول الله في حديث «المناهي» أنه نهى عن المدح وقال: «أحذوا في وجوه المدّاحين الثراب». من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 273، حدیث 8؛ وسائل الشیعة، ج 17، ص 183، «کتاب التجاره»، «أبواب ما یکتسب به»، باب 43، حدیث 1.

آب در دواتشان بریزد، چنین و چنان می شود(1). خلاصه دستور داده اند که با آنها به هیچ وجه همکاری نشود و قطع رابطه بشود. از طرف دیگر، آن همه روایت که در مدح و فضیلت عالم و فقیه عادل وارد شده، و برتری آنها را بر سایر افراد مردم گوشزد کرده اند؛ این ها همه طرحی را تشکیل می دهند که اسلام برای تشکیل حکومت اسلامی ریخته، برای این که ملت را از دستگاه ستمکاران منصرف و روگردان سازد و خانه ظلم را ویران کند؛ و درب خانه فقها را به روی مردم بگشاید؛ فقهای که عادل و پارسا و مجاهد هستند و در راه اجرای احکام و برقراری نظام اجتماعی اسلام می کوشند.

مسلمانان هنگامی می توانند در امنیت و آسایش به سر برده ایمان و اخلاق فاضله خود را حفظ کنند که در پناه حکومت عدل و قانون قرار گیرند - حکومتی که اسلام نظام و طرز اداره و قوانینش را طراحی کرده است - اکنون وظیفه ماست که طرح حکومتی اسلام را به اجرا درآوریم و پیاده کنیم. امیدوارم که معرفی طرز حکومت و اصول سیاسی و اجتماعی اسلام به گروه های عظیم بشر موجی در افکار به وجود آورد، و قدرتی که از نهضت مردم پدید می آید عامل استقرار نظام اسلام شود.

بارالها، دست ستمگران را از بلاد مسلمین کوتاه کن، خیانت کاران به اسلام و ممالک اسلامی را ریشه کن فرما، سران دولت های اسلام را از این خواب گران بیدار کن تا در مصالح ملت ها کوشش کنند، و از تفرقه ها و سودجویی های شخصی دست بردارند. نسل جوان و دانشجویان دینی و دانشگاهی را توفیق عنایت فرما تا در راه

ص: 175

1- . در عقاب الأعمال از امام صادق نقل کرده که از جدش رسول خدا روایت فرمود: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: أَيْنَ أَعْوَانُ الظَّالِمَةِ وَمَنْ لاقَ لَهُمْ دَوَاةً أَوْ رَبَطَ كَيْسًا أَوْ مَدَّ لَهُمْ مَدَّةَ قَلَمٍ، فَاحْشُرُوهُمْ مَعَهُمْ»؛ «کجايند ياران ستمگران! و آنان که در مرکبشان، ليقه نهادند و يا كيسه زر برای ایشان بستند يا برای آنان قلمی به دوات آغشتند، پس اينک با همان ياران ستمگران محشورشان کنید». عقاب الأعمال، ص 309، حديث 1؛ وسائل الشیعة، ج 17، ص 180، «کتاب التجارة»، «أبواب ما یکتسب به»، باب 42، حديث 11.

اهداف مقدسهٔ اسلام به پا خیزند، و با صف واحد در راه خلاص از چنگال استعمار و عمال خبیث آن و دفاع از کشورهای اسلامی اشتراك مساعی کنند. فقها و دانشمندان را موفق کن که در هدایت و روشن کردن افکار جامعه کوشا باشند؛ و اهداف مقدسهٔ اسلام را به مسلمین خصوصاً به نسل جوان برسانند؛ و در برقراری حکومت اسلامی مجاهدت کنند.

إِنَّكَ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ

ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم

ص: 176

1- آیات کریمه

2- احادیث شریفه

3- اسماء معصومین علیهم السلام

4- اعلام

5- کتب وارده در متن

6- اماکن

7- منابع تحقیق

8- مطالب

ص: 177

آيه رقم آيه صفحه

الحمد (1)

(وَلَا الضَّالِّينَ) 149 7

البقرة (2)

(قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) 49 124

النساء (4)

(إِنَّ اللَّهَ - يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ - نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ - كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا *
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ - وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا) 58 - 59 89

ص: 179

(وَإِذَا حَكَّمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ) 95، 93، 90، 58

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ - وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) 93، 58

(أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا) 93، 58

(... فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا) 95، 94، 58

(أَطِيعُوا اللَّهَ - وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ) 95، 93، 58

(أَطِيعُوا اللَّهَ - وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) 110، 74، 44، 58

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ...) 60

95

(يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ) 97، 93، 60

المائدة (5)

(فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنَ) 131، 118، 44

(لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَحْبَابُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْأَعْتَمُ) 125، 118، 63

134، 130

(فَمَا بَلَغَتْ رَسُولَاتُهُ) 18، 67

ص: 180

(لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ) 118 78، 130

(لَيْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ) 118 79

(الأنفال (8)

(وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ . . .) 73 41

(وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ) 30 60

(التوبة (9)

(إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ . . .) 135 60

(وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) 119 71، 131

(وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ - وَرَسُولَهُ . . .) 131 71

(خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً . . .) 73 103

(النور (24)

(الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ) 70 2

ص: 181

آيه رقم آيه صفحه

القصص (28)

(إِنَّهٗ كَانَ مِنَ الْمُنْكَرِينَ) 32 4

الأحزاب (33)

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) 54 6، 110، 111

الرحمن (55)

(عَلَّمَهُ الْبَيَانَ) 163 4

الحديد (57)

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) 73 25

ص: 182

الأئمة خلفائي ... 67

انفقوا الحكومه ، فإن الحكومه إنما هي للإمام العالم بالقضاء العادل في ... 82

إذا ظهرت البدع ، فللعالم أن يظهر علمه ؛ وإلا فعليه لعنة الله ... 126

إذا مات المؤمن الفقيه ... 68

إذا مات المؤمن ، بكت عليه الملائكة وبقاع الأرض التي كان يعبد الله عليها ... 67

اعتبروا أيها الناس بما وعظ الله به أوليائه من سوء ثنائه على الأخبار ... 134 ، 124 ، 118

أفخر يوم القيامة بعلماء أمي ، فأقول: علماء أمي كسائر أنبياء قبلي ... 117

الذين يأتون من بعدي ويروون حديثي ... 67

أما ما سألت عنه . . . وأما الحوادث الواقعة ، فأرجعوا فيها إلى رواة حديثنا ... 84

أما والذي فلق الحبة وبرأ النسمة ، لولا حضور الحاضر وقيام الحجة ... 35

إن الأنبياء لم يورثوا ديناراً ولا درهماً ولكن ورثوا العلم ... 114 ، 112

إن العلماء ورثة الأنبياء ، وذلك أن الأنبياء لم يورثوا دهماً ولا ديناراً ... 113 ، 106

إن سأل سائل فقال : أخبرني هل يجوز أن يكلف الحكيم . . . ؟ ... 36

إن لنا مع الله حالات لا يسعه ملك مقرب ولا نبي مرسل ... 54

إنما أورثوا أحاديث من أحاديثهم ... 111

تدارى في شيء ... 101

التقية ديني ودين آبائي ... 168

ثُلِمَ فِي الْأِسْلَامِ ثُلْمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ ... 68، 151

ثُمَّ أَنْتُمْ آيَّتُهَا الْعِصَابَةُ ... 134

حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ ... 117

دُعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَمُخَالَفَةِ الظَّالِمِ ... 133

رُبَّ حَامِلٍ فِيهِ لَيْسَ بِفَقِيهِ ... 61

عِصَابَةٌ بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ وَبِالْخَيْرِ مَذْكُورَةٌ وَبِالنَّصِيحَةِ مَعْرُوفَةٌ وَبِاللَّهِ فِي ... 134

عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ ... 108

عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَسَائِرِ أَنْبِيَاءِ قَبْلِي ، ... 108

الْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ ... 117

الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ ... 107، 108، 109، 111، 112، 115

عَلَيَّ خَلِيفَتِي ... 66، 67

فَالْأَرْضُ لَهُمْ شَاغِرَةٌ ... 138

فَانظُرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ ... 107

فَإِنَّمَا يَأْخُذُهُ سُحْتًا وَإِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَهُ ... 98

فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا ... 99

فَأَنْتُمْ الْمَسْئُورُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ . وَمَا سُلِّتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بِتَفْرِقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ ... 137

فَبَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةً مِنْهُ ، لِعَلِمِهِ بِأَنَّهَا إِذَا ... 119، 131

الْفُقَهَاءُ أَمْنَاءُ الرُّسُلِ ... 72، 73، 75، 78

الْفُقَهَاءُ حُكَّامٌ عَلَى السَّلَاطِينِ ... 48

فَيَعْلَمُونَهَا النَّاسَ ... 60، 61، 62، 144، 163

قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه، لِشَرِيحٍ : يا شَرِيحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَا ... 79

قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : الْفُقَهَاءُ أَمْنَاءُ الرَّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا ... 72

ص: 184

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : اللَّهُمَّ اِرْحَمْ خُلَفَائِي (ثَلَاثَ مَرَّاتٍ) قِيلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ... 59

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً ، سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقاً ... 105

قُلْ لَهُمْ : يَاكُمْ ، إِذَا وَقَعَتْ بَيْنَكُمْ خُصُومَةٌ أَوْ تَدَارَى فِي شَيْءٍ مِنْ الْأَخْذِ ... 101

لَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ ... 68

اللَّهُمَّ اِرْحَمْ خُلَفَائِي . . . الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرُوءُونَ حَدِيثِي وَسُنَّتِي ... 62 ، 66

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافِسَةً فِي سُلْطَانٍ . . . 56

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُساً فِي سُلْطَانٍ وَلَا تِنْمَاساً ... 120 ، 138

اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنْابَ وَسَمِعَ وَأَجَابَ . لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ ... 57

لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَةً ، لَأَحْتَرَقْتُ ... 53

لَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِمَاماً قِيماً أَمِيناً حَافِظاً مُسْتَوْدِعاً ، لَدَرَسَتِ الْمِلَّةُ 77

مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ ... 114

مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا ... 75

مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ ... 118

مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ ، فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ ... 96

مَنْ حَفِظَ عَلَى أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثاً ، حَشَرَهُ اللَّهُ فُقَيْهَاً ... 64

مَنْزِلَةُ الْفَقِيهِ فِي هَذَا الْوَقْتِ كَمَنْزِلَةِ الْأَنْبِيَاءِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ ... 116

مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ ... 113

وَاسْتَسْلَمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ ، يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ ... 137

وَالْعُمِّيُّ وَالْبُكْمُ وَالزَّمْنُ فِي الْمَدَائِنِ مُهْمَلَةٌ ، لَا تُرْحَمُونَ ... 135

وَاللَّهُ يَقُولُ : (فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَاخْشَوْا اللَّهَ) . . . 131

وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَصْغَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضاً بِهِ ... 113

وَإِنْ كُنْتُمْ عَنْ أَكْثَرِ حَقِّهِ تَقْصُرُونَ، فَاسْتَحْفُفْتُمْ بِحَقِّ الْأُيْمَةِ ... 135

وَإِنَّمَا أَوْرَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ ... 112

ص: 185

- وَإِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَٰلِكَ عَلَيْهِم لِآثَمِهِمْ كَانُوا يَٰرُونَ مِنَ الظَّالِمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ ... 131
- وَإِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْحُوتِ فِي الْبَحْرِ ... 113
- وَإِيَّاكُمْ أَنْ يُخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ ... 101
- وَأَنْتُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِمَا غَلَبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَسْعُونَ ... 136
- وَأَيْدِيهِمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ، وَالنَّاسُ لَهُمْ حَوْلٌ، لَا يَدْفَعُونَ يَدَ لَامِسٍ، فَمِنْ بَيْنِ ... 138
- وَبِالْأَذْهَانِ وَالْمُصَانَعَةِ عِنْدَ الظَّالِمَةِ تَأْمُنُونَ . كُلُّ ذَٰلِكَ مِمَّا أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِهِ ... 136
- وَفَضَّلَ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ ... 113
- وَقَدْ تَرَوْنَ عُهُودَ اللَّهِ مَتَّقُوزَةً فَلَا تَفْرَعُونَ، وَأَنْتُمْ لِيَعِضِ ذِمِّمِ آبَائِكُمْ تَفْرَعُونَ ... 135
- وَكُنَّا لِلظَّالِمِ خَصْمًا، وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا ... 34
- وَلَا الْجَافِي فَيَقْطَعُهُمْ بِجَفَائِهِ، وَلَا الْخَائِفُ لِلدُّوْلِ فَيَتَّخِذَ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ ... 57
- وَلَا الْجَاهِلُ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ ... 57، 58
- وَلَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ ... 58
- وَلَا فِي مَنْزِلَتِكُمْ تَعْمَلُونَ وَلَا مَنْ عَمِلَ فِيهَا تُعِينُونَ ... 136
- وَلَكِنَّكُمْ مَكَّنْتُمُ الظَّالِمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ ... 137
- وَلَكِنْ لِنَرِدِ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ، وَنُظْهِرَ الْأَعْصَالَحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ ... 56
- وَلَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَتَحَمَّلْتُمُ الْمُؤَوَّنَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ، كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدٌ ... 120
- يَتَقَلَّبُونَ فِي الْمُلْكِ بَارِئِهِمْ وَيَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْيَ بِأَهْوَانِهِمْ اقْتِدَاءً بِالْأَشْرَارِ ... 137
- يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ ... 99

3 - فهرست اسماء معصومين عليهم السلام

حضرت محمد، رسول الله، رسول اكرم، پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله وسلم =محمد بن عبدالله صلى الله عليه و آله وسلم ، پیامبر اسلام

محمد بن عبدالله صلى الله عليه و آله وسلم ، پیامبر اسلام 6، 8، 17، 18، 19، 20، 21، 22، 23، 24، 25، 31، 35، 41، 42، 43، 44، 46، 47، 49، 50، 51، 52، 53، 54، 57، 59، 62، 63، 64، 67، 70، 71، 72، 73، 74، 75، 79، 80، 81، 83، 86، 88، 90، 91، 92، 93، 94، 95، 105، 107، 109، 110، 111، 112، 114، 115، 116، 119، 135، 139، 141، 146، 147، 152، 154، 155، 163، 173

حضرت امير، امام على بن ابى طالب، امير المؤمنين عليه السلام =على بن ابى طالب عليه السلام ، امام اول

على بن ابى طالب عليه السلام ، امام اول 15، 19، 23، 25، 31، 34، 36، 38، 39، 41، 43، 45، 48، 50، 52، 54، 57، 58، 59، 64، 73، 79، 80، 81، 86، 88، 90، 91، 92، 100، 112، 115، 118، 125، 133، 138، 149، 154، 155، 158، 163، 165، 170، 172

فاطمه زهرا (سلام الله عليها) 34، 54

امام حسن عليه السلام =حسن بن على عليه السلام ، امام دوم

حسن بن على عليه السلام ، امام دوم 15

امام حسين، سيد الشهداء عليه السلام =حسين بن على عليه السلام ، امام سوم

حسين بن على عليه السلام ، امام سوم 10، 71، 118، 151، 152

امام باقر، ابو جعفر عليه السلام =محمد بن على عليه السلام ، امام پنجم

محمد بن على عليه السلام ، امام پنجم 15، 110

ص: 187

امام صادق، ابو عبدالله عليه السلام = جعفر بن محمد عليه السلام، امام ششم

جعفر بن محمد عليه السلام، امام ششم 67، 72، 78، 82، 96، 100، 101، 104، 105، 106، 153، 154

ابو الحسن عليه السلام = موسى بن جعفر عليه السلام، امام هفتم

موسى بن جعفر عليه السلام، امام هفتم 67، 104، 172، 173

حضرت رضا عليه السلام = على بن موسى عليه السلام، امام هشتم

على بن موسى عليه السلام، امام هشتم 36، 77، 116، 172، 173

امام عصر عليه السلام، صاحب الزمان = امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف)

امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) 49، 50، 71، 83، 84، 85

عيسى مسيح 108، 109

موسى، پیامبر يهود 66، 108، 109، 116، 154، 158، 171

ص: 188

4 - فهرست اعلام

ابراهيم بن هاشم=قمي، ابراهيم بن هاشم

ابن بابويه، علي بن حسين 61

ابن بابويه، محمد بن علي 59، 61، 62، 81

ابن عباس، عبدالله 54

ابن محبوب، حسن 67

ابن مسكان=عبدالله بن مسكان

ابو البختری 106، 107، 111، 112، 113

ابو الجهم=هارون بن الجهم

ابو جميله=مفضل بن صالح

ابو خديجه، سالم بن مكرم جمال 100، 101

ابو هريره 166، 167

احمد بن محمد=احمد بن محمد بن عيسى

احمد بن محمد بن عيسى 67، 100، 106، 107

اسامه 74، 93

اسحاق بن عمّار 78، 84

اسحاق بن يعقوب 83، 84

اشعري، محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران 78

امام خميني (سلام الله عليه) 160

انصاري، مرتضى بن محمدامين 162

اهوازي، حسين بن سعيد 101

برقی، محمد بن خالد 106

بروجردی=بروجردی، حسین (آیت الله)

بروجردی، حسین (آیت الله) 164

پدر شیخ صدوق=ابن بابویه، علی بن حسین

حجت کوه کمره بی، محمد (آیت الله) 164

حجت=حجت کوه کمره بی، محمد

ص: 189

(آیت الله)

حسین بن سعید=اهوازی، حسین بن سعید

حسین صفوی، شاه ایران 69

حماد بن عیسی 105

خمینی=امام خمینی (سلام الله علیه)

خواجه نصیر=نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد

خوانساری=خوانساری، محمد تقی (آیت الله)

خوانساری، محمد تقی (آیت الله) 164

داود بن الحصین 96

رضا پهلوی، شاه ایران 157

رضا خان=رضا پهلوی، شاه ایران

زراره 85، 86

سکونی=سکونی، اسماعیل بن ابی زیاد

سکونی، اسماعیل بن ابی زیاد 72

سلیمان بن خالد 81، 82

سمرة بن جندب 64

سوکارنو 153

سهل بن زیاد 81

شاه سلطان حسین=حسین صفوی، شاه ایران

شاه=محمد رضا پهلوی، شاه ایران

شریح 79، 167

شیخ صدوق=ابن بابویه، محمد بن علی

شیخ مرتضیٰ انصاری=انصاری، مرتضیٰ بن محمد امین

شیخ مفید=مفید، محمد بن محمد

شیرازی، محمدتقی بن مجتبیٰ 140

صدر، صدرالدین 164

صدوق=ابن بابویه، محمد بن علی

صفّار، محمد بن حسن 96

صفوان بن یحییٰ 96

طباطبائی قمی، حسن (آیت الله) 159

طوسی، محمد بن حسن 100

عبدالله بن جبلة 78

عبدالله بن مسکان 82

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس=نیشابوری، عبدالواحد بن محمد بن عبدوس

عبیدی، محمد بن عیسیٰ 82، 96

عثمان=عثمان بن عفّان

عثمان بن عفّان 45

عقیل=عقیل بن ابی طالب

عقیل بن ابی طالب 148

ص: 190

علاّمه حلّي، حسن بن يوسف 151

علی بن ابراهیم=قمی، علی بن ابراهیم

علی بن ابی حمزه 67

علی بن محمد بن قتیبه=نیشابوری،

علی بن محمد بن قتیبه

علی بن یقطین 168

عمر بن حنظلہ 88، 96، 99، 102، 141

عمری، محمد بن عثمان 83، 84

فرعون 32، 154

فضل بن شاذان=نیشابوری، فضل بن شاذان

قداح، عبداللّٰه بن میمون 105، 112، 113

قمی، ابراهیم بن هاشم 105

قمی، علی بن ابراهیم 72، 105

قمی=طباطبائی قمی، حسن (آیت اللّٰه)

کاشف الغطاء، جعفر بن خضر 140

کاشف الغطاء=کاشف الغطاء، جعفر بن خضر

کلینی، محمد بن یعقوب 61، 81، 83، 96

مالک اشتر 58

مأمون، خلیفه عباسی 172، 173، 174

محمد بن احمد=اشعری، محمد بن احمد بن یحییٰ بن عمران

محمد بن حسن=طوسی، محمد بن حسن

محمد بن حسين=صفّار، محمد بن حسن

محمد بن خالد=برقي، محمد بن خالد

محمد بن علي بن محبوب 100

محمد بن عيسى=عبيدي، محمد بن عيسى

محمد بن محمد بن عصام الكليني 83

محمد بن يحيى العطار 67، 78، 96، 106

محمد رضا پهلوي، شاه ايران 15

محمد علي قاجار، شاه ايران 143

محمد علي ميرزا=محمد علي قاجار، شاه ايران

معاويه=معاوية بن ابي سفيان خليفه اموي

معاوية بن ابي سفيان خليفه اموي 76، 79، 86، 91، 166

مفضل بن صالح 78

مفيد، محمد بن محمد 61، 62

مؤمن، ابو عبدالله 82

ميرزاي شيرازي، محمد حسن بن محمود 139

ص: 191

نائینی، محمد حسین 80، 141

نراقی، احمد بن محمد مهدی 80، 107، 115، 141

نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد 151، 168

نوفلی حسین بن یزید 72

نیشابوری، عبدالواحد بن محمد بن عبدوس 36

نیشابوری، علی بن محمد بن قتیبه 36

نیشابوری، فضل بن شاذان 36

هارون الرشید 157، 172، 174

هارون بن الجهم 101

هراکلیوس 9

یحیی بن المبارک 78

یزید بن معاویه خلیفه اموی 10

یزید=یزید بن معاویه خلیفه اموی یعقوب بن یزید 78

ص: 192

اكمال الدين 83

الامالى او المجالس للصدوق 60

تحف العقول 118

جامع الاخبار 116

عوائد=عوائد الايام

عوائد الايام 115

عيون اخبار الرضا عليه السلام 60

غرر=غرر الحكم ودرر الكلم

غرر الحكم ودرر الكلم 117

الفقه المنسوب للإمام الرضا عليه السلام 115، 116

فقه رضوى=الفقه المنسوب للإمام الرضا عليه السلام

كافي 26، 68، 78، 113

مجالس=الامالى او المجالس للصدوق

مجمع البحرين 110

مستدرك=مستدرك الوسائل

مستدرك الوسائل 117، 174

معانى الاخبار 59، 60

نهج البلاغة 55

وسائل الشيعة 174

6 - فهرست اماکن

آسیا 16

آفریقا 16

اتریش 33

اسلامبول 28

امریکا 6، 10، 30، 46، 55، 161، 165

ایران 6، 8، 9، 10، 31، 45، 88، 136، 146، 148، 161، 162

اصفهان 69

انگلیس 8، 10، 20، 30، 33، 55، 161، 165

اسرائیل 130، 136، 165

اندونزی 153

بلخ 60

بغداد 28

بلژیک 8، 10

تهران 28

حجاز 45، 88، 148، 157

روم 6، 8، 31

روسیه، شوروی 10، 33، 55

عراق 15، 88

فرانسه 8، 10

قاهره 28

قم 146، 156، 165

فلسطين 149

مصر 8، 31، 32، 45، 88، 148

ملاير 133

مشهد 156، 165

نیشابور 60

نجف 146، 156، 161، 165

هند 162

ویتنام 13

یمن 8، 45، 148

ص: 195

«قرآن الکریم» .

منابع فارسی

«أ»

1 - ایران در زمان ساسانیان . آرتور کریستین سن، تهران، دنیای کتاب، 1368.

2 - ایران سراب قدرت . رابرت گراهام، ترجمه: فیروز فیروزنیا، چاپ اول، سحاب کتاب، 1358.

«ت»

3 - تاریخ اجتماعی ایران. مرتضی راوندی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات امیر کبیر.

4 - تاریخ بیداری ایرانیان. ناظم الاسلام کرمانی، چاپ دوم، تهران، کتاب فروشی ابن سینا.

5 - تاریخ روم. آلبر ماله و ژول ایزاک، ترجمه: عبدالحسین زیرک زاده، تهران، کتاب فروشی ابن سینا.

6 - تاریخ سیاسی 25 ساله ایران. غلام رضا نجاتی، چاپ اول، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، 1371.

7 - تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم. و.م. میلر، ترجمه: علی نخستین و عباس آریانپور.

ص: 197

- 8 - تاریخ مشروطه ایران. کسروی تبریزی، چاپ نهم، تهران، انتشارات امیر کبیر، 1351.
- 9 - تحریم تنباکو. ابراهیم تیموری، چاپ سوم، شرکت سهامی کتاب های جیبی، 1361.
- 10 - تحریم تنباکو در ایران. نیکی ر. کدی، ترجمه: شاهرخ قائم مقامی، چاپ اول، شرکت سهامی کتاب های جیبی، 1356.
- «ج»
- 11 - جهان در عصر بعثت. محمد جواد باهنر و اکبر هاشمی رفسنجانی.
- «ح»
- 12 - حقوق بگیران انگلیسی در ایران. اسماعیل رائین، چاپ سوم، تهران، 1348.
- 13 - حیات یحیی. یحیی دولت آبادی، چاپ پنجم، تهران، 1371.
- «د»
- 14 - دائرة المعارف بزرگ اسلامی. زیر نظر غلام حسن مصاحب، چاپ اول، مؤسسه انتشارات فرانکلن.
- 15 - داستان اوپک. پی یر ترزیان، ترجمه: عبدالرضا غفرانی، چاپ اول، 1367.
- «ر»
- 16 - روابط سیاسی ایران و امریکا. آبراهام سلیسون، ترجمه: محمد باقر آرام، تهران، انتشارات امیر کبیر، 1368.
- «ش»
- 17 - شرح چهل حدیث. ضمن موسوعه الإمام الخميني قدس سره. =موسوعه الإمام الخميني قدس سره.
- 18 - شکست شاهانه. ماروین زونیس، ترجمه: عباس مخبر، چاپ اول، طرح نو، 1370.
- «ص»
- 19 - صحیفه امام. امام خمینی قدس سره، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، 1378.
- «ظ»
- 20 - ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران، انتشارات اطلاعات، 1370.

«ق»

21 - قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی. مصطفی رحیمی، تهران، کتاب فروشی ابن

سینا، 1354.

22 - قانون اساسی و متمم آن. چاپ خانه مجلس شورای ملی، 1346.

«ك»

23 - کوثر. مجموعه سخنرانی های حضرت امام خمینی قدس سره، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، چاپ اول،

1371.

«م»

24 - مطالعات سیاسی. نشریه مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، کتاب اول، تهران، 1370.

«ن»

25 - نفت از آغاز تا به امروز. انتشارات روابط عمومی و ارشاد وزارت نفت، تهران، 1361.

26 - نفت، قدرت و اصول. مصطفی علم، ترجمه: غلام حسین صالحیار، چاپ اول، انتشارات اطلاعات، 1371.

27 - نقش کلیسا در ممالک اسلامی. مصطفی خالدی و عمر فروخ، ترجمه: مصطفی زمانی.

28 - نهضت امام خمینی. سید حمید روحانی، چاپ پانزدهم، مؤسسه چاپ و نشر عروج، 1381.

منابع عربی

«أ»

29 - اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی). أبو جعفر شیخ الطائفة محمد بن الحسن المعروف بالشیخ الطوسي (385 - 460)، تصحیح

حسن المصطفوي، جامعة مشهد، 1348 ش.

ص: 199

30 - الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ضمن «مصنّفات الشيخ المفيد» ج 11 . أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (336 - 413)، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، جزءان في مجلّد واحد، قم، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، 1413 ق .

31 - الأمالي . أبو جعفر شيخ الطائفة محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (385 - 460)، تحقيق مؤسسة البعثة، الطبعة الأولى، قم، دار الثقافة، 1414 ق .

32 - إكمال الدين . أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ الشيخ الصدوق (م 381)، تحقيق علي أكبر الغفاري، الطبعة الأولى، طهران، مكتبة الصدوق، 1390 ق .

«ب»

33 - بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار . العلامة محمد باقر بن محمد تقّي المجلسي (1037 - 1110)، الطبعة الثانية، إعداد عدّة من العلماء، 110 مجلّد (إلا 6 مجلّدات، من المجلّد 29 - 34) + المدخل، بيروت، دار إحياء التراث العربي، 1403 ق / 1983 م .

34 - البداية والنهاية . أبو الفداء الحافظ ابن كثير الدمشقي (م 774)، بيروت، منشورات دار الكتب العلمية، 1408 ق .

35 - البرهان في تفسير القرآن . السيّد هاشم بن سليمان بن إسماعيل بن عبد الجواد الحسيني البحراني (م 1107)، تحقيق قسم الدراسات الإسلامية، مؤسسة البعثة، الطبعة الأولى، 10 مجلّدات، بيروت، مؤسسة البعثة، 1419 ق / 1999 م .

36 - بلغة الفقيه . الحجّة المحقّق السيّد محمد آل بحر العلوم، تحقيق السيّد محمد تقّي آل بحر العلوم، الطبعة الرابعة، 4 مجلّدات، طهران، مكتبة الصادق، 1403 ق .

37 - البيع، ضمن «موسوعة الإمام الخميني قدّس سرّه» . = موسوعة الإمام الخميني قدّس سرّه .

«ت»

38 - تاريخ التمدن الإسلامي . جرجي زيدان (1278 - 1332)، تعليق الدكتور حسين

مؤنس ، 5 مجلّدات ، القاهرة ، دار الهلال ، 1958 م .

39 - تاريخ الطبري (الأُمم والملوك). أبو جعفر محمّد بن جرير الطبري (224 - 310)، تحقيق محمّد أبو الفضل إبراهيم ، الطبعة السادسة ، 11 مجلّداً ، القاهرة ، دار المعارف ، 1387 ق / 1967 م .

40 - تاريخ اليعقوبي . أحمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح الكاتب العباسي

المعروب باليعقوبي (م 248)، بيروت، دار صادر.

41 - تحف العقول عن آل الرسول . أبو محمّد بن الحسن بن علي بن الحسين بن شعبة الحرّاني (م 381)، تصحيح علي أكبر الغفّاري ، الطبعة الثانية ، قم ، مؤسّسة النشر الإسلامي ، 1404 ق .

42 - تفسير الطبري (جامع البيان في تأويل القرآن) . أبو جعفر محمّد بن جرير الطبري (م 310)، إعداد أحمد إسماعيل شكوكاني ، الطبعة الثالثة ، 12 مجلّداً + الفهرس ، بيروت ، دار الكتب العلمية ، 1420 ق / 1999 م .

43 - تفسير العيّاشي . أبو النضر محمّد بن مسعود بن محمّد بن عيّاش السمرقندي (أواخر قرن الثالث)، تصحيح السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي ، مجلّدان ، طهران ، المكتبة العلمية الإسلامية .

44 - تفسير القمّي . أبو الحسن علي بن إبراهيم بن هاشم القمّي (م 307)، تصحيح السيّد طيّب الموسوي الجزائري ، الطبعة الثالثة ، مجلّدان ، قم ، مؤسّسة دار الكتاب ، 1404 ق .

45 - تهذيب الأحكام . أبو جعفر محمّد بن الحسن ، الشيخ الطوسي (385 - 460)، إعداد السيّد حسن الموسوي الخراسان ، الطبعة الرابعة ، 10 مجلّدات ، طهران ، دار الكتب الإسلامية ، 1365 ش .

«ث»

46 - ثواب الأعمال وعقاب الأعمال . أبو جعفر بن محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (م 381)، تصحيح علي أكبر الغفّاري ، طهران ، مكتبة الصدوق ، 1391 ق .

ص: 201

«ج»

47 - جامع الأخبار. الشيخ محمد بن محمد السبزواري (من أعلام القرن السابع)، تحقيق علاء آل جعفر، الطبعة الأولى، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، 1414 ق

48 - جامع الأسرار ومنيع الأنوار. سيّد حيدر الآملي (م القرن الثامن)، تحقيق هنري كرين، الطبعة الثانية، طهران، انتشارات علمي و فرهنگي، 1368 ش.

«ح»

49 - حاشية المكاسب. الشيخ محمد حسين الغروي الأصفهاني (1296 - 1361)، تحقيق الشيخ عباس محمد آل سباع القطيفي، الطبعة الأولى، 5 مجلدات، قم، ذوي القربى، 1418 ق.

«خ»

50 - الخمس. ضمن «تراث الشيخ الأعظم» ج 24 - 27. الشيخ الأعظم مرتضى بن محمد أمين الأنصاري (1214 - 1281)، إعداد لجنة تحقيق تراث الشيخ الأعظم، الطبعة الأولى، 4 مجلدات، قم، مجمع الفكر الإسلامي، 1419 ق / 1377 ش.

«ذ»

51 - الذريعة إلى تصانيف الشيعة. الشيخ محمد محسن آقا بزرك الطهراني (1293 - 1389)، 25 جزءاً في 28 مجلداً (الجزء 9 في 4 مجلدات)، قم، مؤسسة اسماعيليان.

«س»

52 - سنن الترمذي. أبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذي (209 - 279)، تحقيق عبدالوهاب عبداللطيف، الطبعة الثانية، 5 مجلدات، بيروت، دار الفكر للطباعة والنشر، 1403 ق.

53 - سنن الدارمي. أبو محمد عبدالله بن عبدالرحمن السمرقندي الدارمي (181 - 255)، مجلدان، بيروت، دار الفكر، 1398 ق.

54 - السيرة النبوية. أبو محمد عبدالملك بن هشام الحميري (م 213)، مصر، مطبعة مصطفى البابي وأولاده، 1355 ق.

ص: 202

55 - الشافي في الإمامة . الشريف المرتضى علي بن الحسين الموسوي (م 436) ، الطبعة الثانية ، طهران ، مؤسّسة الصادق ، 1410 ق .

56 - شرح الأصول الكافي . صدر المتألّهين محمّد بن إبراهيم الشيرازي (م 1050) ، طهران ، مكتبة المحمودي ، 1391 ق .

57 - شرح توحيد الصدوق . القاضي سعيد محمّد بن محمّد مفيد القمّي (1049 - 1107) ، تصحيح الدكتور نجفقلي حبيبي ، الطبعة الأولى ، 3 مجلّدات ، طهران ، مؤسّسة الطباعة والنشر ، 1405 ق .

58 - شرح نهج البلاغه . عزّ الدين عبدالحميد بن محمّد بن أبي الحديد المعتزلي (م 656) ، تحقيق محمّد أبو الفضل إبراهيم ، الطبعة الثانية ، 20 جزءاً في 10 مجلّدات ، القاهرة ، دار إحياء الكتب العربية ، 1385 ق / 1965 م .

59 - صحيح مسلم . أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري (206 - 261) ، تحقيق وتعليق الدكتور موسى شاهين لاشين والدكتور أحمد عمر هاشم ، الطبعة الأولى ، 5 مجلّدات ، بيروت ، مؤسّسة عزّ الدين ، 1407 ق / 1987 م .

60 - علل الشرائع . أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (م 381) ، الطبعة الأولى ، النجف الأشرف ، المكتبة الحيدرية ، 1385 ق / 1966 م .

61 - عوائد الأيّام . المولى أحمد بن محمّد مهديّ بن أبي ذرّ النراقي (1185 - 1245) ، تحقيق مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية ، الطبعة الأولى ، قم ، مكتب الإعلام الإسلامي ، 1417 ق / 1375 ش .

62 - عوالي اللآلي العزيزية في الأحاديث الدينية . محمّد بن علي بن إبراهيم الأحساني

المعروف بابن أبي جمهور (م - أوائل القرن العاشر)، تحقيق مجتبي العراقي، الطبعة الأولى، قم، مطبعة سيّد الشهداء، 1403 ق.

63 - عيون أخبار الرضا عليه السلام. أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، الشيخ الصدوق (م 381)، تصحيح السيّد مهديّ الحسيني اللاجوردي، الطبعة الثانية، منشورات جهان.

«غ»

64 - غاية المرام. شمس الدين محمّد بن مكّي العاملي الشهيد الأوّل (م 786)، تحقيق رضا المختاري، الطبعة الأولى، 4 مجلّدات، قم، مكتب الإعلام الإسلامي، قم، 1414 ق.

65 - الغدير في الكتاب والسنة والأدب. العلامة الشيخ عبدالحسين أحمد الأميني (1320 - 1390)، الطبعة الثانية، 11 مجلّدًا، طهران، دار الكتب الإسلامية، 1366 ش.

66 - غرر الحكم ودرالكلم عبدالواحد بن محمّد التميمي الأمدي (من علماء القرن الخامس)، تصحيح السيّد مهديّ الرجائي، قم، دار الكتاب الإسلامي، 1410 ق / 1990 م.

«ف»

67 - الفتوح. أبو محمّد أحمد بن أعثم الكوفي (م 314)، تحقيق علي شيري، بيروت، دار الأضواء.

68 - الفدك في التاريخ. محمّد باقر صدر، نجف الأشرف، الطبعة الحيدرية، 1374 ق.

69 - الفقه المنسوب للإمام الرضا عليه السلام. تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، مشهد المقدّس، المؤتمر العالمي للإمام الرضا عليه السلام، 1406 ق.

70 - الفهرست. أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (380 - 460)، تحقيق الشيخ جواد القيومي، الطبعة الأولى، قم، مؤسسة نشر الفقاهة، 1417 ق.

«ك»

71 - الكافي. ثقة الإسلام أبو جعفر محمّد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (م 329)،

تحقيق علي أكبر الغفاري، الطبعة الخامسة، 8 مجلدات، طهران، دار الكتب الإسلامية، 1363 ش.

72 - كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء. الشيخ جعفر بن خضر المعروف ب- «كاشف الغطاء» (1156 - 1228)، تحقيق مكتب الإعلام الإسلامي - فرع خراسان، الطبعة الأولى، 4 مجلداً، قم، مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي، 1422 ق / 1380 ش.

73 - كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد. العلامة الحلّي جمال الدين الحسن بن يوسف بن المطهر، تحقيق الشيخ حسن حسن زاده الآملي، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1414 ق.

74 - كفاية الفقه المشتهر ب- «كفاية الأحكام». محمّد باقر بن محمّد مؤمن الشريف الخراساني السبزواري (1017 - 1090)، تحقيق الشيخ مرتضى الواعظي الأراكي، الطبعة الأولى، مجلّدان، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1423 ق.

75 - كنز العمّال في سنن الأقوال والأفعال. علاء الدين علي المتّقي بن حسام الدين الهندي (888 - 975)، إعداد بكري حيّاني وصفوة السقا، الطبعة الثالثة، 16 مجلداً + الفهرس، بيروت، مؤسسة الرسالة، 1409 ق / 1989 م.

«م»

76 - مجمع البحرين ومطلع النّيرين. فخر الدين الطريحي (972 - 1085)، الطبعة الأولى، 6 مجلّدات، بيروت، دار ومكتبة الهلال، 1985 م.

77 - مجمع البيان في تفسير القرآن. أبو علي أمين الإسلام الفضل بن الحسن الطبرسي (حوالي 470 - 548)، تحقيق وتصحيح السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي والسيّد فضل الله اليزدي الطباطبائي، الطبعة الأولى، 10 أجزاء في 5 مجلّدات، بيروت، دار المعرفة للطباعة والنشر.

78 - مروج الذهب ومعادن الجوهر. أبو الحسن علي بن الحسين بن علي المسعودي (م)

ص: 205

346)، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، بيروت، دار الأندلس، 1385 ق.

79 - مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل . الحاج الميرزا حسين المحدث النوري الطبرسي

(1254 - 1320)، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، 25 مجلداً، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، 1407 ق .

80 - المسند . أحمد بن محمد بن حنبل (164 - 241)، إعداد أحمد شاکر وحمزة أحمد الزين، الطبعة الأولى، 20 مجلداً، القاهرة، دار الحديث، 1416 ق .

81 - معاني الأخبار . أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م 381)، تصحيح علي أكبر الغفاري، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1361 ش.

82 - المغازي . محمد بن عمر الواقدي (130 - 207)، قم، مكتب الإعلام الإسلامي، 1418 ق.

83 - المقنعة . أبو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (م 413)، تحقيق مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الثانية، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1410 ق .

84 - مكارم الأخلاق . أبو نصر رضي الدين الحسن بن الفضل الطبرسي (القرن السادس الهجري)، تحقيق علاء آل جعفر، مجلدان، الطبعة الأولى، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1414 ق .

85 - مكاتيب الرسول . علي أحمددي، بيروت، دار صعب.

86 - الملل والنحل . أبو الفتح محمد بن عبدالكريم بن أبي بكر أحمد الشهرستاني (479 - 548)، تخريج محمد بن فتح الله بدران، الطبعة الثانية، جزءان في مجلد واحد، القاهرة، مكتبة الانجلو المصرية، 1375 ق / 1956 م .

87 - مناقب آل أبي طالب . أبو جعفر رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني (م 588) قم، مؤسسة انتشارات العلامة.

88 - المناقب . أبو المؤيد الموفق بن أحمد بن محمد البكري المكي الحنفي المعروف

بأخطب خوارزم (م 568)، إصدار مكتبة نينوى الحديثة، تهران.

89 - من لا يحضره الفقيه. أبو جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م 381)، إعداد السيّد حسن الموسوي الخراسان، الطبعة الرابعة، 4 مجلّات، النجف الأشرف، دار الكتب الإسلامية، 1377 ق / 1957 م.

90 - منية الطالب في شرح المكاسب (تقريبات المحقق النائيني). الشيخ موسى بن محمد النجفي الخوانساري (1254 - 1363)، تحقيق مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الثانية، 3 مجلّات، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1424 ق.

91 - موسوعة الإمام الخميني قدس سرّه. تحقيق مؤسسة تنظيم ونشر آثار الإمام الخميني قدس سرّه، الطبعة الأولى، قم، مؤسسة تنظيم ونشر آثار الإمام الخميني قدس سرّه، 1434 ق / 1392 ش.

«ن»

92 - النهاية في مجرّد الفقه والفتاوى. أبو جعفر شيخ الطائفة محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (385 - 460)، قم، انتشارات قدس محمّدي.

93 - نهج البلاغة. من كلام مولانا أمير المؤمنين عليه السلام. جمعه الشريف الرضي، محمد بن الحسين (359 - 406)، إعداد الدكتور صبحي صالح، انتشارات الهجرة، قم، 1395 ق «بالأفست عن طبعة بيروت 1387 ق».

«و»

94 - وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة. الشيخ محمد بن الحسن الحرّ العاملي (1033 - 1104)، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، 30 مجلّداً، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، 1409 ق.

ص: 207

مقدمه ناشر ... پنج

مقدمه چاپ اول ... نه

مقدمه

ضرورت و بداهت ولایت فقیه ... 3

نقش استعمار در معرفی ناقص و نادرست اسلام ... 3

خودباختگی در برابر پیشرفت های مادی غرب ... 16

اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت جزء ولایت است ... 17

دلایل لزوم تشکیل حکومت

لزوم مؤسسات اجرایی ... 21

سنت و رویه رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ... 22

ضرورت استمرار اجرای احکام ... 23

رویه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ... 25

ماهیت و کیفیت قوانین اسلام ... 25

لزوم انقلاب سیاسی ... 31

لزوم وحدت اسلامی ... 33

لزوم نجات مردم مظلوم و محروم ... 34

لزوم حکومت از نظر اخبار ... 35

طرز حکومت اسلامی

اختلاف آن با سایر طرز حکومت ها ... 41

شرایط زمامدار ... 46

شرایط زمامدار در دوره غیبت ... 49

ولایت فقیه ... 50

ولایت اعتباری ... 51

ولایت تکوینی ... 53

حکومت وسیله ای است برای تحقق بخشیدن به هدف های عالی ... 54

هدف های عالی حکومت ... 56

خصال لازم برای تحقق این هدف ها ... 57

ولایت فقیه به استناد اخبار

مرسله شیخ صدوق ... 59

جانشینان رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فقهای عادلند ... 59

روایت علی بن ابی حمزه ... 67

درباره متن این روایت ... 68

در مفهوم روایت ... 68

روایت سکونی ... 72

هدف بعثت ها و وظایف انبیا ... 72

فقها در اجرای قوانین و فرماندهی سپاه و اداره جامعه ... 75

حکومت بر وفق قانون ... 76

روایت اسحاق بن عمار ... 78

- دادرسی با فقیه عادل است ... 79
- روایت سلیمان بن خالد ... 81
- توقیع مبارک صاحب الامر ... 83
- در رویدادهای اجتماعی به که رجوع کنیم ... 83
- مقبوله عمر بن حنظله ... 88
- تفسیر آیه ذکر شده در مقبوله و آیات قبل از آن ... 89
- بررسی مقبوله «عمر بن حنظله» ... 96
- تحریم دادخواهی از قدرت های ناروا ... 97
- حکم سیاسی اسلام ... 98
- مرجع امور علمای اسلامند ... 99
- علما منصوب به فرمانروایی اند ... 99
- روایت ابو خدیجه ... 100
- آیا علما از منصب حکومت معزولند؟ ... 102
- منصب های علما همیشه محفوظ است ... 103
- روایات مؤیدۀ ولایت فقیه ... 104
- صحیحۀ قَدَّاح ... 105
- روایت ابوالبختری ... 106
- بررسی «العلماء وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» ... 107
- مؤیدی از فقه رضوی ... 115
- روایت «جامع الاخبار» ... 116
- روایت «مستدرک الوسائل» ... 117

برنامه مبارزه برای تشکیل حکومت اسلامی

اجتماعات در خدمت تبلیغات و تعلیمات ... 148

عاشورایی به وجود آورید ... 150

مقاومت در مبارزه ای طولانی ... 152

اصلاح حوزه های روحانیت ... 155

از بین بردن آثار فکری و اخلاقی استعمار ... 156

اصلاح مقدس نماها ... 163

تصفیه حوزه ها ... 166

آخوندهای درباری را طرد کنید ... 169

حکومت های جائر را براندازیم ... 171

فهارس

1 - فهرست آیات کریمه ... 179

2 - فهرست احادیث شریفه ... 183

3 - فهرست اسماء معصومین علیهم السلام ... 187

4 - فهرست اعلام ... 189

5 - فهرست کتب ... 193

6 - فهرست اماکن ... 195

7 - فهرست منابع ... 197

8 - فهرست مطالب ... 209

ص: 212

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود.

برای خدمت‌رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه‌ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

